در زمن زمان سعید بفضل لایزال خالق مجید



در مطبع مصطفائی واقع کانپور باهتمام منشی [illegible] طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب که مصحوب کلبعلی سلطان بخو بدکار زرم در تهنیت و تعزیت نوشته شد

ازانامل تقدیر محمدت قدیم مفتاح گنجینه مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده که بر سبیل تعاقب
و دعائم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگردد ذوات اخلاف سلاطین والا مقام را بظلال رحمت
اسلاف کرام منشاء انتظام و نظام مهام انام میگرداند و نسیم ثنای معلی مالک الملکی پرده اختفا و نقاب
ازجمال مخدرات آثار اظهار مطلب تواند گشود که فیض هستی اعقاب پادشاهان سلطنت قباب
بر خاتم فرمانروائی ابای عظام می نشاند و روائح جان بخش گلهای محمدی حدیقه نعت
سروری مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان خامه داستان طراز تواند
برداشت که بر رشته شناسائی یکتائی بی همتا گلدسته بند اتحاد مذاهب مختلفه گردید و شق
تابان از چهره آرای شستی بزبردستی معجزات باهرات کشید صلوات الله علیه و علی ابن
عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل طالب مظهر العجائب و
مفرق الکتائب امیر المومنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابیطالب و آله اصحابه
اجمعین الی یوم الدین بعد از طی طریق محمدت کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا
برمرات ضمیر تعزیت سنجی تهنیت [illegible] شاه ذوالاجاه اسلام پناه بالقابه منطبع میگرداند که
در گلشن امکان و حدیقه کن فکان که ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون
گلهای رعنا ازشاخسار زندگانی باهم شکفته و شدت و رخا مانند بادام دو مغز
در آغوش هم خفته بمقتضای حکم محتوم قضا و مجوای حکمت بالغه خالق ارض و سما
برگ ریز خزانی فراش باد سلطان [illegible] گرم جاهی شاهدان چمن را سرمایه

خنده هر شراریست گلهای آردی نهفت از لعل شتاب در آتش نیست که جا بحجت اثمار گشایند و قدم

سیول بهاری از قطره زدن آبله دار است که سرمایه نشو و نمای نونهالان افزایند و از اینجاست که

بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرات رضا تماشای حسن وقوع احکام قضا مینمایند

از ناگواری مقدمات دائقه مضائقه را مزه آموز ساخته بحلاوت نتایج شیرین کام

شکر الهی می باشند لله الحمد والمنة که اگر چه از رهگذر وقوع قضیه جانگزای و سلطان نشان جلد آشیان

جنت مکان نخست تراکم غمام عموم صبح تعیش دوستان صاف اعتقاد را تیره گردانید

اما از استوای آن شمس سپهر عظمت و کامکاری و مهر سمای برتری و والاتباری بر وسط السما

دولت جاوید دیده شوق روشن و ریاض آرزو گلشن شد هر چند شایسته شیوه دوستی

وولا و مناسب شیمه صدق و صفا آن بود که بعد از اصغای این قضیه نامرضیه و ارتقای آن اختر

برج بیمثالی بذروه والا و مرتقی ذریعه یکتا دلی و رقیمه بیهمی مشتمل تهنیت و تعزیت ارسال مجلس

سامی و محفل گرامی گردد اما بشرحیکه سامعه افروز محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشد

درین مدت بوسیله انتزاع ملک موروثی از ایادی فئه متغلبه که قبل از ایام جلوس این دوست صادق الولا

برادر رنگ سلطنت ایران بسبب غدر بعضی از نمک حرامان تصرف والی هندوستان درآمده بود و بهو سته

با نگروه مخذول در نزاع و پرخاش همواره مشغول محاربه و تلاش میبود و در سنه سابقه که از رجحات

پی در پی که مکرر آزموده و بناکامی جهان جهان بدنامی مراجعت نموده بودند مجدداً با نگروه بدستور بهوس

استرداد دار القرار قندهار آتش افروز هنگامه گیر و دار گردیدند بعون عنایت حضرت رحمان و نیروی

الطاف بیغایات ملک منان در صدد محاربه آنگروه ندامت پژوه دلاماده بفحوای و ما النصر الا من عند الله صرصر

خرمن جمعیت آن لشکر بیحد و مر گردید درین ایام که بمیامن توفیقات سبحانی جمعیت نقد دیان جلاوت شعار

بتنبیه و تادیب آن قوم لعین تعیین بود که از جانب مجادله و محاربه تیره روزان هندوستان فراغت حاصل شده چون

تیقن بود که احراز توفیقات یکجهتیان شمه ابتهاج دوستان میگردد از عالم رسوخ محبت و صدق استحکام قواعد

الفیام و موالفت لازم دید که اعلام این عطیه را که علاوه آن امر واجب الرعایت ساخته معتمد روانه

بزم والا و جناب معلی نمایند و چون فرستادن نموداری از اشعه کشور فتوحات لازم بود یک زنجیر فیل که

تماشای آن رموز آثار در حقیقت مطالعه نسخه غریب صنع الهی است با بعضی از اجناس ملک فسیح الفضای ایران

... رسانیدن حالت مشاکل گردیده باقی شد و یگانگی و صداقت و مصافات

و مودت کلب علی سلطان افشار بالقابه که حامل صحیفهٔ الوداد است در بزم ارم نظیر

بزبانی گزارش میدهد نقش نگار الواح آفرینش و روشنائی بخش دیدهٔ بینش همیشه

ابواب آمال صحیفهٔ اقبال آن زینت افزای وساده جاه و جلال را بتمایل حصول مآرب

معمور و شمع تمکین انجمن و عدیم الامثال را از اقتباس نور مشکوة فیها مصباح منور دارا

والسلام

درجواب نامه سلطان داراشکوه درحینیکه اراده ایران داشته

نوباوهٔ حدیقهٔ دوستی و اتحاد و ثمرهٔ غرس نونهال یکتادلی

و وداد در حدیقهٔ ائتلاف و اتفاق و جوهر بیگانه وحدت و وفاق اعنی گرامی مکتوب بدایع

اسلوب اعلی حضرت فلان بالقابه ساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجوئی را پیرایهٔ تمامی

و بزم ساقی آمال را بادهٔ وصول حصول در ساغر بود فیض وصول ارزانی داشته ذائقهٔ

نشاط و انبساط را شیرین و محفل خلد شاکل شگفتگی را رنگین گردانید و کیفیت بادهٔ رشید

رسیدن آن زینت بخش دیهیم و گاه بحوالی ممالک ... دوستان هواخواه دماغ

انتعاش را دوبالا گردانید **بیت** ازان افزا از مکتوب شادی دوستداران را

که نسیم فیض صحبت یاران بود که تو بسیاران را انچه از تقالیب دوران و از زمان و شمول

احوال و اوضاع هندوستان و نیرنگ چرخ گردان زبان زده نامهٔ

فصیح البیان شرح بود و در ... العهد عیان نموده بر خاطر

خطیر والا که مرآت حقایق نمای اشیاست روشن است که ظهور ان را

وقوع اسرار ... استجاب ... آگاهست که بعضی اوقات احتمال آن بمقتضای

حرکات ... موجب نقصان ضیاء مهتاب و نشانهٔ زوال

در ... جهان آرائی شود و ازین گونه عارض بهیچ وجه رنگ چهرهٔ اقتدار شمس

نمیگردد ... بعنایت خالق ارض و سما و دوستی دوستان صادق الولا

مطمئن داشته مشرب عذب توکل و اعتبار آلوده کلفت نگرداند

که بعون الطاف الهی طلوع صبح پرنور از شبهای دیجور ناچار و پراگندگی برهای تیرگی اند و زاچهره

عالم افروز بی اختیار است شرحیکه در باب فرستادن عنبا کرد و تصرف ملک بهکر بزبان خامه اظهار جاری

شده بود بمسامع اطلاع و آگهی رسید چون شوق ملاقات فایض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار فوق الغا

ست مناسب شیمه و داد و ملایم طریق دوستی و اتحاد چنان می نماید که در بزم افروزی مجلس انس

و مهشان تاسی سنت سنیه جد امجد والاشان خجسته نمایند که بعد از نشاء یابی کیفیت ملاقات سعادت

و سیر نزهات ملک بیکران ایران وقوع محاوره و مشاوره بعون عنایت خالق انس و جان متمنیات خاطر وا

بطریق احسن بحصول پیوندد و بباب آوردن بعضی اسباب از الکاء مذبوره که خاطر متعلق آوردن

آنها باشد رقم اشرف باسم ذوالفقار خان صادر شد که در آن باب انچه لازم داند بعمل آورد انشاء الله

تعالی بعد از تاسیس اساس یکجهتی خاطر همایون بگوشه مختصر بهکر راضی نشده در باب آن نواقف

رموز سلطنت و جلادت امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود و بجهت سرانجام اسباب سلطنت

و نگاهداری سررشته رسوم و آداب خدمت فلان بالقابه که یکی از طرز دانان بزم جاه

و جلال است تعیین شد و متعاقب احراز این سعادت خواهد نمود ضمیر انور و طبع ضیاگستر

بپیشواانجب وقوع حوادث مکدر نداشته خوشوقت خواهند بود آفتاب حصول آمال

مصون از اختلال طالع و لامع باد

جواب نامه خواندکار روم که مصحوب اسمعیل آقا فرستاده شد

گلدسته بهارستان یگانگی و التیام و شمامه جامع روایح حسن اختتام منتخب مجموعه دوستی و ولا ثمره

شجره همیشه بهار حدیقه صدق و صفا اعنی نامه مؤالفت عنوان مؤدت ختامه

والا علی حضرت آسمان رفعت قضا قدرت خورشید طلعت مشتری درایت طراز و ساده

سعادت جهانبانی زینت بخش اریکه والای سلطنت خاقانی تیزی تیغ ظلم زدای

غزوات و جهاد حافظ و ناصر بلاد و عباد مصقل زنگ زدای آئینه حقیقت نمای ملت چمن

پیرای حدیقه همیشه بهار دین و دولت بهار عالم افروز بوستان عدالت هنر پرور دشمن

شکار غابات شهامت و بسالت حارس گوهر مخزن اوامر حضرت خالق حارث

تخم مطالب و امال افراد خلایق سلطان البحرین و خاقان البرین شاه ... ثانی

5

اسکندر رتبه ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویه بر و
امتنان لا زال کالشمس محمد او رساعتی باسعادت ارضی و سماوی مشحون و زمانی بفیوضات الهی مقرون
که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بر روی اولیای
دولت ابد قرین گشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بصیقل توفیقات گوناگون از مرآت حال
مرام زدوده دور گردان بساط دوستی از در عجز و انکسار در آمده طالب خدمت بار و باده کشان
محفل اطاعت از مدام دوام یکرنگی باده گسار بودند تو سامت زبان‌دان رموز وداد و ساقی
رحیق یکتادلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید قدره نشر روائح مصادقت
و موالفت نموده مشام محبتی را عنبرآگین و بزم دوستی و ولا را از رقم تزئین گردانید و بگذارش
کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث تشیید صداقت محکم بنا و ترصیف اساس
دوستی و ولا گردید چون از روائح ازاهیر آن گلستان خلت و منبت تخم محبت
و مودت چنین استشمام شد که حامل الصحیفه اعجاز طراز لازم الاعزاز بعلت کثرت
نشیب و فراز طریق و دوری و صعوبت آن فج عمیق بدیست که از خدمت والا و از
حریم خورشید ضیای آسمان ساجد اگشته و پسند خاطر دوستی ذخائر آن بود که از
کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیه السجیات باقرب ازمنه استخبار کرده شود لهذا
مقرب الحضرت لی هتا محمدی خان بیگ یساول بجهت استعلام این مطلب تعیین یافت
که مقید به زیادتی احمال و اثقال نشده باحسن وجوه که شاغل و مانع نگردد بامر مزبور قیام
نماید و چون سررشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزدیک و دور در قبضه اختیار
و اقتدار مدبر سنین و شهور و کارپرداز مصالح جمهور است در اثنای روانه شدن مقرب الحضرت
مزبور خبر رحلت مسافر راه دور ریوم الکشور اعنی والی هندوستان از این تنگنای
پر شر و شور و اختلاف دواعی اولاد پادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک بیکران
هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب میباشد
بقدری که غبار آن بمحک وقوع رسد مقرب الحضرت مزبور را توقف فرموده و درین
ایام که شاهد اخبار بپیرایه صدق پوشیده شایستگی بزم اعلام بهم رسانیده عساکر

نصرت توامان بیاری و مددگاری سلطان مرادبخش بالقابه که از مریدان و معتقدان
دودمان خلافت نشانست بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه امداد و اعانت
این نیازمند درگاه بی نیاز دارد تعیین یافته روانه گردید و از رهگذر اعانت مشارالیه [illegible]
و ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطمینان حاصل شد مقرب الحضرت مذکور [illegible]
والا گشت همواره کوکب سعادت دار افق آفتاب عنایت ملک متعال مستضیء و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مرادبخش

شمیم بهارستان حدائق دوستی جاودانی
شمع انجمن افروز اید فروغ الفاظ و معانی خلف الصدق آبای دانش و امهات فرهنگ
فروغ بخش دیده هفت اورنگ اعنی نامه مودت ختامه در وقتیکه ابواب فیوضات الهی
بر چهره آمانی و آمال باز و از بهار حدائق کامجوئی در اهتزاز بود فیض ورود ارزانی داشته بزم
یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یگانگی را غالیه نسیم گردانید آنچه در باب تعزیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آرامگاه
زبان زد خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس قلم شناس گردید آری بنای
کاخ مردم خاک نشین هستی را بر آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات و احاد مکونات
را بعلای عالم ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق و دیده تامل ملاحظه کرده شود این امور [illegible]
در کارخانه همت بالغه مصلحت سنج حین و فلاح خیر و محض صواب و صلاح چه تا گریبان اکمام بدست ایام
بهاری چاک نگردد و دولتی از اوج عزت بمیانجی مازیان در مغاک نرود شگوفه را اکلیل اعتبار بر سر
گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک بر افراشته نمیگردد و از آمد و رفت انفاس گرامی پیداست که گرد وجود
بنسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی بقائی و بی ثباتی دوخته شده متمزق
میگردد و در این حال شیوه بیداردلان دانش اندوز آنست که در حین وقوع اینقسم امور منهل عذب
تسلیم و رضا را بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندود نساخته فرمان حضرت
یزدان را بدل و جان فرمان پذیرند و زبان بحمد و سپاس و ستایش جناب کبریا گشایند اشعار رکیه در باب
مراعات مبانی صداقت و تعیین کمک و مدد نبشته بود بمیمون عنایت الهی بنوعیکه همت والا
متکفل آن گشته شاید مدعا عنقریب کسوت وقوع می پوشد قبل از ورود والا
رقیمه [illegible] عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدویان جان فشان

در ممالک خراسان جمعیت داشتند و سوای جماعت مزبور نیز قریب بسی هزار نفر خود جان نثار روز افزون القرار

چنانچه بواجبی مطلع اند توقف دارند درین روز ذو الاقتدار لازم الاعزاز مناشیر و فرامین باطراف

واکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که کل عساکر منصوره در الکای خراسان جمعیت

نمایند که بتوفیق الله تعالی در حینیکه موکب مسعود متوجه آنحدود گردد حاضر و مهیا بوده باشند

و جه خاطر آسمان پیوند را مطمئن و خورسند خواهند داشت که بهیچ وجه من الوجوه خود داری

نخواهد شد و ایلچی ربانداری نیز بجهت تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعین فرمودیم که علی

اسرع الحال احراز سعادت ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده مراجعت

نماید که انچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعاقب وارد بزم حضور پر سرور خواهد

گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ حاسدان بچهره دستی اقبال

بی زوال شکسته و باطل باد **مکتوبیکه بوالی بیجاپور نوشته شد** سلاطین بلند اقبال و

خسروان همایون فال را در ارض مقدسه نوع انسان حال کواکب درخشان در آسمان میباشد و

چنانچه مهر فروزان را دوری بقاع مانع و عایق رسیدن شعاع نیست وانمیغی بدون اقامت بینه

برهان بر دیده وران روشن است همچنین شمائل صداقت مخائل سلطنت پناه فلان با وجود بعد

مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر خورشید اثر دوستی و ایتلاف بوده و لحظه از

پیش دیده دقیقه شناس اکسیر خواص دور نموده همگی همت و الانهمت و خاطر خطیر آسمان رفعت با وجود

اشتغال اشتغال گیتی ستانی و جهانبانی بتخصیص درینولا که آن سلطنت پناه بپایمردی غیرت و مظاهر

و معاضدت فتوت رتبه مردی از ربقه اطاعت خصم تغالب خدیعت کشیده بقلم تیغ زمرد فام جوهر

خود را بر اوراق خلود دوام لیالی و ایام و شعور عوام ثبت و مرقوم گردانیدند مصروف و معطوف

بانتظام امور سلطنت آن و الا تبار و تدمیر و سرنگونساری دشمنان بدکردار غدار میبود و خاطر حقیقت مناظر

بالطاف بیکران و کثرت و حدت کلمات ملایک حالات ایران خجسته شوکت ساخته درینوقت که اورنگ

سلطنت داری هندوستان مانند کشتی طوفان رسیده و بنای ملک دارش از

اوطان از انطار تعاقب حوادث کل نمدیده است فرصت را که گوهری گران بهای بی بها است

آنین کیمیاست مغتنم شمرده چنانچه ابای کرام انوال امقام در تحصیل کام و جنس عمر بشهر تمام

با فرمانروایان دکن بانند او تارساند هم آهنگ و از قبیل مخالب شاهین و قهبار رفیق جنگ بودند اتحاد و یگانگی
را شعار و دثار ساخته دست همت را از دو بین اجبا الله دابی تلافی و تدارک سبکبار سازند چون در بو
سلطنت پناه مومی الیه محرک سلسله دوستی قدیم گردیده بودند و فلان از طرف فرزند اشرف نواب
کامیاب همایون بجهت ترصیص و تزئین آن بنا باشید با فزایش نعمتی مجددی دولتان حدود دشمنان
تصور تحیه که از طریق دوستی و یگانگی سلطنت پناه مومی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این مملکت
انظار عنایات کردگار گردیده اند و حلاوت اثمار داری حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام
روانی اکثر سلاطین از آن شیرین گردیده بر پیر و جوان نهان و پوشیده نیست یقین حاصل است که نیز
عنایات حاصل از صیبن و ثمرات بخشنده مقاصد و مرادات عساکر بیشمار نیز از این جانب در لطفهای
شراره دولت اشراره خاکسار کار را ابر بدرار و سیلاب بهار خواهند نمود پیوسته ابواب خواهش مدعیات
را بمفتاح السنه اقلام عنبر فام و واقعان موزر رسالت و پیغام مفتوح داشته مکنونات ضمیر
محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی ذخایر را بموقف ابلاغ و اعلام در آورند که ایستادگان پایه
سریر گردون نظیر با نجاح و اسعاف آن مبادرت نمایند همواره لباس کامجوئی تازه و
نیکنامی بلند آوازه باد

مسوده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته شد

از بارا اظهار موافقت و مخالصت و انوار اعیان یگانگی و مرافقت اعنی نامه
محبت آغاز مودت انجام و مکتوب اتحاد اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخش عرائس
مبدا و سابق بشید مبانی معاضدت و یکتادلی لایحی ست در حینیکه باده کامیابی و کامرانی
بوساطت ساقی عنایت سبحانی در جام و زیور شاهد مطلب وافی تمام بود نشر روایح
مطالب نموده سلسله جنبان دوستی قدیم و اهتزاز بخش گلهای بستان سرای
خاطر عنایت شمیم گردید چون از گلهای حروف نقوش انگلستان حقایق روایح
استقامت مزاج و بهاج استشمام شد موجب انبساط خاطر معلی و طبع والا اسمان اساس گشت
از آنجا که زمان حاجتمندی دوستان محک عیار نقود دوستی میباشد مناسب اینمعنی چنان
مینمود که در اوقاتیکه اعادی با ویما تهیج غبار فتنه و فساد نموده بدست وقاحت پرده ناز رخسار
پردگیان افعال شنیع کشیده بودند بزلال استمداد و اعانت منسوبان دودمان خلافت نشان گرد دستان عمل را

۹

کدورت وبیبرداری وقایت وحمایت عساکر نصرت مآثر پرده پوش رخسار آن ناخوش منظران

کریه الهیئت گردند بلکه نیستی زائد بر مواقفت [lفت] که بهی سلاطین سلف که در حقیقت تاسیس اساس بتری و بتر

اجتناب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرأت کشیده و بساط جسارت نوردیده گرد دمار

چون تلافی مافات بسوزد و تدارک ناکرده نشد در نهضت مظاهرت الطاف بیکران حضرت نیرو و قوی بازو

باشند درین ایام که توأم سریر سلطنت فرمانفرمائی هندوستان متزلزل و لباس بداحوالی

والی آن دیار تغیر و تبدیل است شایسته همت غیرت اندیش و ناموس سلطنت حمیت کیش آنست که نیروی

اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین و خالق ما و طین اعجاز والای عقده کشای

حضرت سدره مرتبات ائمه معصومین زده به تیغ مکافات دمار از روزگار آن گروه غدار که بغض

شیعیان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت ذخائر ساخته اند برآورند و ضمیر مروت تخمیر

را بهمه ابواب از غائله این معنی مطمئن و آسوده دارند که بعون عنایت الهی از منتسبان دولت گردون مدار

فیروزی شعار در تدبیر و تنگ نساری اعادی خذلعیت دثار آنچه لازمه امداد و اعانت باشد بعمل

آید و تهاون و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان خاطر اقدس و طبع مقدس باستحکام

قوائم سلطنت آن شایسته صنوف عنایت که حکم مثمر شیرش دارد آنکه درین وقت نامه همایون

که چون آیت قضا واجب الامتثال است باسم والی بیجاپور شرف صدور یافت که با آن سلطنت پناه

بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی و محبت سلوک داشته در رفع اعادی خذلعیت نهاد

و ترصیص مبانی ائتلاف و اتحاد مانند زبان قلم و خطوات قدم متحد القول و موافق الفعل باشند

که بمعاضدت این اتحاد در زمانچه تسلط اعادی با تمام ورود و تلافی بروید بانجام رسد و انشاء الله تعالی

از ثمرات گوناگون این بوستان علی بهر الزمان شیرین کام خواهند گردید چون خاطر همایون ضمیر

عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کماهی مطلع بوده اساس آسمان

کریاس دوستی سلاطین سلف به پیوند اتحادی مجدد و مشید و بساط گسترده انبساط فراخ تر گردد

باسلوبی خاص ممهد شود لهذا فلان را روانه حضور پرسرور فرمودیم که به کیفیت سلامت مزاج

و هاج اطلاع یافته برسانیدن مژده دوستکامی خاطر والا تبرین مسرور گرداند چون طبع آسمان پیوند ضمیر ارجمند

خواهشمند سرعت ورود مژده خوشنودی آن عالیجاه میباشد علی اسرع الحال رخصت انصراف خواهد یافت همواره مژده

مدعو بات ضمیر والا کار را اعلام نمایند که کارگزاران دولت ابد قرین بانجام آن مامور گردند همواره پیوسته سایه
تشیید عنایات حضرت سبحانی و عواطف موجبات سعادت دو جهانی باشند

در جواب مکتوب سلطان مراد بخش نوشته شد

ثمر شیرین نهال پیوند دوستی جاوید جام جهان نمای
محبت شد بدیع چمن آرای بهارستان تجلی و الهام طراوت بخش گلهای بستان آغاز و انجام
تلسقلال که میانجی بعض شناسی محض محبت و سفارت و آئین نقود بخش پیغام دوستی
شایسته سلاطین دیشان نصر علی خان رسالت بود در ساعتی مسعود که بشاشی الطاف حضرت
ذو الجلال و مجلس آرای اقبال یزدان شاهد کامیابی بصفت کمال نموده ابواب بهشت طلب روا
بموافقت هفت اختر ارشس جهت بر روی ملتزمان بساط سلطنت و الا شکوه گشوده بود فیض رو
ارزانی فرموده کام موافقت و یکجهتی شیرین و بستانسرای یکتا دلی رنگین بنموده حضور زود ار
دامن گلچین گردانید ازان حدیقه سراسر بهار که نسخه منتخب عجائب سراسر نگارست بدست دریافت
والا گلچین ریاحین مضامین گردید از گلهای بیگانه آن ریاض آشنایی بوی بهار یکجهتی و
یگانگی شنید شرحیکه درباب فرستادن سپاه ظفر توامان زبان خامه اعجاز بیان شده بود در
صفحه باز خمیر آسمان پیوند خبت اقامت گشوده چون قبل از ورود رقیمه مودت عنوان
از مآثر مفاوضات صداقت رسوم این معنی مفهوم و معلوم شده بود بمقتضای عهد قدیم
و پیشین بینی ذهن مستقیم عزم درست اندیش مصمم و بنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته
ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک بیکران و عساکر
نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بیپایان صادر گردیده بود که تهیه تدارک خود نموده
بگوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیه سبر
سفر سنگ راه سرعت امتثال فرمان واجب الاذعان نگردد و درین ایام سعادت فرجام
که مجددا از فحاوی نامه صداقت انتظام او ... این امر اهم شد بنا بر فسحت و وسعت ممالک
ایران که مدار و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک هندوستانست و لازم بود دالی
تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور دراز بسهولت تواند شد مجددا ارقام
مطالعه شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر و امرا و ... [illegible] ... جهانگیر ...

جنود گروه بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردید و چنان نماید که در این صباح ماحصل در حدود کابل حاضر باشند
که بنا بر ازدحام و کثرت و زیادتی عدت و اهتداد اگر آذوقه مدخوره باوفا بعساکر [illegible] تنهاییها
از جهت تنگی معاش و فقدان اسباب انتعاش تعب نکشند با وجود آسیمگی سپاهیان عرصه هیجا و
نبرد [illegible] هنگامه وغا چند سیزار راس اسپ [illegible] از اینهای خاصه شریفه همراه
سبع دارالقرار قندهار فرستاده شد اگر بسبب قطع این راه [illegible] از وطی تلال و [illegible] نشیب
و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج
باتمام مراکب و موجب تاخیر و تراخی در تحصیل مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت ماثر بنابر
فلان بپای بوس حضرت سرافراز گشته نصرت مثال پس و پیش موکب مسعود روانه میگردد
در رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل بنا بر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب
فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق و آذربایجان و قراباغ ایروان و گیلان و مازندران
با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس و کوه گیلویه و عربستان و شوشتر و درقول و دو [illegible]
و بنادر و کرمان و خراسان و سیستان و سائر ممالک بیکران نزد سردار فیروزی شعار جمعیت
نموده از راه دارالقرار قندهار هنگام نشستن فرمانفرمای فلک چهارم بر کرسی جوزا سنه قوی ئیل
و برخاستن حاصل در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهد بود و فوجی از تفنگچیان آتش بار
شکار انداز که مهره تفنگ شان را در رجم شیاطین اعادی خاصیت نجوم است بقدر ربع [illegible] ظرف و
بروج [illegible] افلاک فلک دریاسیر از راه بندر [illegible] روانه خدمت گردیدند بعون عنایت الهی و
اقبال مضمون [illegible] استقلال اسباب حصول مطالب آن طرازنده تخت و نگین و منظور انظار عنایات خالق
آسمان و زمین مهیا و آماده و ابواب حصول آن مدکار را از اطراف و جوانب گشاده است اگر اندک تاخیر
در ورود سپاه [illegible] نمود بر آن حدود واقع شود چنانچه سرانه نگارش یافت شد از راه دور آن [illegible] بهادی
تا تاکید و توصیت [illegible] اینکه تهیه اسباب سفر در [illegible] مسافت و ایام توقف کرده شود دیگر جهتی ندارد چون
مدت [illegible] کیفیت حال [illegible] اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد ارسال اعلیحضرت [illegible] پناه [illegible] الدیه [illegible] یافته
اطلاع حاصل نمیت شایسته [illegible] آنکه چگونگی سوانح وقایع را در مقام ابلاغ و اعلان در اوزه
مشعوف دارند بعد از ورود سپاه کشورستان ممالک [illegible] مظفر قرین آن

[illegible] تمام جواهر شید [illegible] جهان [illegible]

[illegible] یابد [illegible] انفراد [illegible] در عالم [illegible]

در [illegible] اند با سائر مرغوبات علاوة الاعلی [illegible] بوده ظهور خواهد داد که [illegible]

مامول شاهد [illegible] حصول پوشد کوکب مراد از افق حصول طالع [illegible]

در خشان [illegible] نامه [illegible] و الاجاه [illegible] ریب

[illegible] شده [illegible] جواهر زواهر ثنا لطف بیش از قیاس لالی متلالی ستایش لاتناهی

سپاس [illegible] بیان [illegible] آن [illegible] بازوی توان از تعقل آن قاصر باشد نثار سر

کبریای مالک الملکی که مقرنس چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال او کاخی و شجره بدیع الازهار وجود

از گلشن وسیع الفضای قدرت او شاخیست دیده دقیقه شناس رموز آفرینش وزینت الصحرای

بی منتهای قدرتش گشاده و روشنی اذهان دانشمندان چراغیست در راه معرفتش نهاده دوران گردان

اضداد را از جامه خانه صنعتش لباس اتحاد تالیفی خلعتی ست شایسته بر دوش و میگساران میکده

عرفان را فروغ مهر منیر معرفتش باده ایست مدام در جوش و زبان شیرین سخنان شکرستان

شکر طرازی از خوان نوالش انگشت شهدیست بکام کشیده و نگاه سرستان آگاهی باده ایست

مدعا رسیده **نظم** ساخته از لطف پی خاکیان ٭ چار حد باغچه کن فکان ٭ دیده ام این باغ

پر از رنگ و بو ٭ یک گل رعناست شب و روز او ٭ نقود درود نامعدود و صلات صلوات

نامحدود هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین اعنی ثمر شجر گلشن ایجاد نتیجه صغرای کبرای

مبدا و معاد آفتاب جهان تاب آسمان رسالت آب بقای چشمه سار لطف عنایت محراب مسجد عباد

ملائکه مقربین سحر خیز لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین درخشان گوهر [illegible] برتری آفتاب آسمان

رفیع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر خجسته اثر لیلة الاسری پیشوا صفوف ارواح متعبدان

مسجد اقصی **نظم** مصطفی پادشاه هر دو سرای ٭ آفتاب جهان عز و علا ٭ حکمت حق چو پخته نان جهان ٭

بود دانش خمیر مایه آن ٭ جمله هستی تن [illegible] آنکه [illegible] العا [illegible] اوست ٭ ثنای بی منتها

پا انداز نام برگزیده [illegible] صحیح من کنت مولاه از دفتر جلالش [illegible] است و مرد [illegible]

از داستان [illegible] منزلتش حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قامع المشرکین

[illegible] العجائب و الغرائب [illegible] فی الکتاب علی انه [illegible]

حلیم و ستّار دو عالم و کهف کریم و پشت و پناه ... صلوات الله و سلامه علیهما و الیهما اجمعین الی یوم الدین

از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا و منقبت زبده اصفیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر عقلای

رفیع منزلت گرامی بسطت مشتری سخاوت خورشید طلعت عطارد فطنت کیوان وقار سپهر اقتدار

زیب رنگ جلالت بختیاری آرایش دیهیم ابهت و کامگاری زینت بخش وساده و جاه و جلال ... ارایک

فرخندگی و اقبال مستقل مرات مطالب شاهی و دولت خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد

فارس مضمار خصم افگنی و دشمن شکاری منظور انظار الطاف خصوصیات بار ... و سالک طریق مستقیم

وصول نظر یافته مقربان پیشگاه قبول فروردین ریاض همیشه بهار سلطنت گورکانی حدیقه طراز گلستان

خلد نشان جهانبانی سیراب منهل عدل انتباه و آگاهی دقیقه شناس خبایای اسرار کماهی شهاب

ثاقب سپهر جرأت و جلادت نهنگ لجج بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحبیب نظام

السلطنة و النصفة و المعدلة و الشهامة و البسالة و الجلادة الرفعة و العزة و الامتنان سلطان

اورنگ زیب منطبع میگرداند که درین وقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که نیروی خالق ارض و سما

جان و جهان بحاصل تمکین و مکان اسباب کامیابی و خوشدلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب فتوحات

از شش جهت بر چهره اقبال گشاده است بمیانجی مخبران صدق آئین مژده جلوس آن گوهر فروزان

بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرأت و جسارت بر سریر والای سلطنت

موروثی گورکانی و وساده لازم السعادت و جهانبانی که بفحوای صدق انتمای تؤتی

تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء

بمقتضای آیه وافی الهدایه ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده

و العاقبة للمتقین و به نیروی اصالت پذیرد موافقت کارگزاران تقدیر پیرایه حسن وقوع

پوشیده سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزوده همواره بر سر گردون

ظل دولت متمکن باشند از انجا که مبانی صداقت و التیام فیمابین گزیدگان این دو سلسله و الا مقام

سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی قدیم مترقب بوده که آن ... اقبال و چراغ

افروز دودمان مجد و اجلال را هر گونه مهمی که در باب استقرار جهانبانی در کار باشد مقام اعلام

در آیند کارگزاران ... بتقدیم آن بانجام آن مامور گردند چون ... فاتحه ...

14

۱۵

[illegible] رفعات شیوه دوستی [illegible] بدستور سرگونه مطالبی دلپذیر و الهام [illegible]

باشند زبان [illegible] اظهار خواهند نمود

نامه که بعبد العزیز خان والی بلخ نوشته شد

[illegible] گلدسته شفقت و شمیم بهارستان صداقت و مودت که [illegible] بمشام اتحاد و یگانگی و گلستان محبت افزای

[illegible] سلطنت پناه عبد العزیز خان [illegible] ساطعت [illegible]

[illegible] در ساعتی با صنوف سعادت مشحون و زمانی باقسام برکات مقرون

[illegible] اسباب حصول کام و نیل مرام آماده بود نشر روایح

[illegible] نموده باعث اهتزاز گلهای بستان سرای دل و دوستی و مخزن خاطر همایون شد و چون از رو [illegible]

گلشن مینو نظام استشمام شمایم صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای رنگارنگ انتعاش در

باغ خاطر فردوس مظاهر شکفته و زبدة الاشباه مومی الیه احراز سعادت مجالست مجلس اقدس

گرده رخصت انصراف حاصل نمود بنابر میلان خاطر ارجمند و طبع آسمان پیوند بتحقیق چگونگی حال

سعادت اشتمال آن مرکز دایره جاه و جلال یکی از بار یافتگان کریاس آسمان اساس عنقریب

متعاقب زبدة الاشباه مومی الیه روانه بزم حضور سراسر سرور خواهد گردید که برسانیدن

مژده استقامت مزاج وهاج دوستان دیگر باره مبتهج و مسرور گرداند پیوسته مکنونات

ضمیر والا و مرغوبات خاطر خطیر معلی المقام و اعلام و اعلان آورند که کارگزاران

دولت ابد مدت در ادای آن بساختن و پرداختن آن مامور گردند همواره ساغر کامروایی

از باده الطاف الهی مالامال و کوکب بخت اعادی قرین وبال و نکال باد

در جواب نامه عبد العزیز خان نوشته شد

نامه بهارستان صداقت و ولا و زلال چشمه سار محبت صدق و صفا شیرازه قلوب ارباب

مراتب اتحاد و یگانگی دوره شاهدان یکتادلی و وداد نامه والا مکتوب معلی خان والاشان عبد العزیز خان

که مصحوب زبان دان کشور سفارت و شیرین کلامی حاجی جامی مشتمل بر تشیید مبانی دوستی ارسال یافته در ساعتی مسعود و

زمانی محمود که اسباب حصول مرام آماده و ابواب اطمینان بر روی دل صداقت منزل گشاده بود باغ الفت

[illegible] نشر روایح مودت [illegible] مشک [illegible] و باعث ایراق نخل خوشی مر دوستی و [illegible] باب بقای عهد [illegible]

حیثیت [illegible] بصوب کابل [illegible] نموده [illegible] الغرائم [illegible] از انده بود [illegible]

[illegible] اطلاع یقینی [illegible] سحاب [illegible] عموما و آن

۱۶

[illegible] در بلوغت [illegible] اتفاق گفتار و کردار [illegible] چون [illegible] که از پیوند دوستی خبر [illegible]

نمایند داشتند [illegible] قبل از ورود والا [illegible] بود عنوان بمیانجی [illegible] دین صحیح الیه

[illegible] بود و [illegible] صدمت یقین را به بیت المعمور قلب محبت اساس ترجیح کلی شکوک و شبهات مسدود

چون ظاهر است که [illegible] که سالی برند [illegible] نقصی در [illegible] مستعد مندی بهم میرسد انشاالله

هر وقت که این تخم محبت بآبیاری سحاب لطف الهی ببار آید حلاوت [illegible] مذاق صداقت

درباب آشنایی با دشمنان که بیگانه رسم آشنایی [illegible] نگاشته [illegible]

ممتاز اقلیم دقیقه شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه موصی الیه وارد

ممالک محروسه گردیدند بنابر رعایت خاطر مهمان که بر ذمت میزبان فرض عین و عین فرض میباشد

آنچه شایان رسوم و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید و با وجود آن اراده [illegible] خاطر داشتند

بنابر خاطر آن والاجاه که محرک سلسله دوستی شده بودند عطف عنان عزیمت از آن وادی نموده

سالک طریق اسعاف آن نگردید بعد از آن که نوشته والا که از روی خواهش تمام سلطنت پناه

مزبور مشتمل بر توجه آن حدود در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشته بطاهرت آن والاجاه

موصی الیه را متمم مراتب دوستی آن والامکان شمرده روانه آن حدود گردانید با آنکه خدام معلی

مکان موصی علیه بعد از نهضت مکرر ایلچی فرستاده طالب مطالب گردیدند بنابر استشمام روایح عدم

رضای آن والاجاه فرستادند جواب نامه سلطنت پناه مزبور در عقده تراخی و تعویق ماند خصوص

ساختن ایل و ایماقات که سامعه افروز شده اینجهت دارد که بعد از ورود ایل و ایماقات و

رسیدن اعیان و سرخیلان الجماعت [illegible] شده و الا بنابر مراعات شیوه مهمان نوازی که

سررشته طینت کریمان میباشد مقرر فرمودیم که هیچ فردی از افراد متعرض حال جماعت

مزبور که بمقتضای نیرنگی سپهر بوقلمون ترک وطن مألوف خود نموده اند نشده واگذارند که مرفه الحال

در ظل عدالت باشند و اگر اراده توطن آنحدود داشته باشند بهر محل که خواهش خاطر

عنان تاب عزیمت ایشان شود روانه گردند و اگر جمعی از آنها [illegible] وارد آنحدود شده باشد

نهم آنچه [illegible] صداقت گفتار پوشیده وجهی ندارد و حمایت خصم دوستان در کیش ائتلاف

والتیام [illegible] در ظل [illegible] تحریر یافته بود [illegible]

ابواب یگانگی که تا انقراض زمان بنیان شدید الارکان آن از تطرق اختلال مصون خواهد بود

آفتاب دو[لت] از کسوف نقصان در امان و کوکب [...] از افق حصول در خشان باد صلحنامه

که نزد عبد العزیز خان فرستاده که موافق آن قلمی

نماینده [...] لوحش اقتباس نور لفظ العقول راسز است که زال ایام و حرفکن بیگانگان

اضداد و ابعد را باهم در [...] اتفاق و ا [...] خانه صنع بلباس آشنائی پوشیده و به تریاق اکبر صلح و

[...] ان [...] نکرای دهشت مسموم بود باصلاح آورده زار آشتگی

[...] نمود و نمود با قصی الغایت کوشیده و برشته متین شرع مبین ملت غائی بر وجود انسان

[...] حصل ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سید خافقین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

وسلم او [...] پریشانی اعتقادات دارای فرق مختلفه انسانی را شیرازه اتحاد نسبت

و به نیروی یگانگی و موافقت غزات مسلمین بنیان ثبات و قرار مخالفان دین مبین و معاندان

ملت متین را درهم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین ذی شان را که از اجزای رضا

جوئی خالق و خلایق ترکیب یافته جان داروی مزاج فاسد ایام گردانید و از ین شهد روح

افزا مذاق خواهش لذت شناسان موائد احسان را بحلاوت راحت و استراحت رسانید

نظم مراو را رسد سروری بر جهان ÷ که آراست از عدل باغ جهان + زهی عدل پرور

حکیم علیم ÷ که روشن کند شمع گل از نسیم + ببین شاهد لاله را در چمن ÷ که از شعله دارد

برپیرهن + ز عدلش جهان شد جهان بی خلل ÷ که آتش کند ابر را در بغل ÷ لَهُ الْحَمْدُ

وَالثَّنَاءُ وَمِنْهُ الْاِبْتِدَاءُ وَاِلَیْهِ الْاِنْتِهَاءُ وَبِیَدِهٖ اَزِمَّةُ الْاَشْیَاءِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

عَلٰی مُحَمَّدٍ رَسُوْلِهٖ مَادَامَتِ الْاَرْضُ وَالسَّمَاءُ وَعَلٰی آلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِیْنَ هُمْ شُمُوْسُ الضُّحٰی

وَبُدُوْرُ الدُّجٰی وبعد بر ضمیر واقفان دقایق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش

پیچیده اوراق آفرینش مخفی و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه رفیع

اساس را کارکنان پیشگاه امکان بر الفت و اتحاد نهاده اند و باین مفتاح [...]

ابواب نجاح و فلاح بر روی اهالی و اهال عالم و عالمیان گشاده چندین هزار قافله

[...] که هر ساله از راه دو عدم بعالم ناسوت آمده و شد [...]

و بار اقامت در کمال انشراح بال و شگفته روئی در صحن گلستان سکینه بگشایند [illegible] حسن ائتلاف

و التیامیست که اتفاق خاک و آب باعث بهار گردیده هرگاه تالیف این دو جزو والا

جوهر باب حقیقت صف النعال نشین بزم هستی منتج چنین آثار عظیمه و امور خطیره گردد و پیدا که هم

توافق اساطین سلاطین که صدرنشینان بزم برتری برگزیدگان اقلیم بلنداختری اند بهم چه قسم آثار

جمیله و امور نبیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته انجام فرخنده [illegible] اورنگ پادشاهی توران

وجود وافر الجود مامفخر و مباهیست بمقتضای امور [illegible] [illegible]

و اصلح ذات بابرکت همگی همت والا نهمت مصروف و معطوف بر آن میداریم که موسم مرحمت [illegible] وفا

از غبار نفاق و زنگار وحشت مبرا و معرا بوده عموم ناس باهم در مقام استیناس باشند و چهره آسایش

و اطمینان را که شاهد جهانیان و معشوق پیر و جوانست درین آئینه جهان نما تماشا فرمایند [illegible]

الاقران حسن قویش سکی را که یکی از طرز دانان موزه مصادقت و مسامحت است جهت تبیین ایام

و تشیید مبانی ائتلاف و التیام روانه بزم والا محفل معلی اعلی حضرت والا رتبت سپهر منزلت

پادشاه جمجاه فرموده طالب این مدعا که باعث رفاه حال و تیسیر مآرب بیگانه و آشنا است گردیده

بودیم و آن سلطان رفیع الشان سکندر سریر سلیمان مکان نیز اقتدا به سنت سنیه آبای عظام و اجداد

کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول امانی و آمال عموم خلائق و رضاجوئی حضرت خالق

قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه مهدیخان سلطان حاکم ترمذ را جهت ترشیح این

بیت الامان جهانیان که معماری عدالت سلاطین ذیشان سر رفعت باوج کیوان فراشته روانه

ساخته اند در وقتیکه منتخب ادوار و قرون مطالعه حرکات سپهر زنگارگون تواند بود و شاهد گا[illegible]

و الایقان امرا و اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایه سریر سلطنت والا و زنگ حشمت و شوکت

جمعیت داشتند شاهد این مدعا بر حصول پوشیده این وثیقه انیقه نگاشته خامه وثوق و رسوخ

گردید که تا انقراض زمان و انصراف دوران دستور العمل سلاطین ذیشان توران و ایران بوده باشد

تا باهم در مقام توالف و تصادق باشند و در تخریب بنیان معاندان این دو دولت عظمی و دو ملک

فسیح الفضا و ارغام انوف دشمنان خاکسار با دیهیم با آتش دستی معاضدت و مظاهرت یکدیگر کوشش

نمایند و در اوان دولت و زمان سلطنت این دو دو الاجلاه قادر [illegible] آخر الزمان [illegible]

۱۹

در ممالک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغمای یکدیگر در امان و فراهم رعایا و برایا هم نگردند

و اگر کسی با آنها قرین دشمنی روی نماید از امداد و اعانت او بقدر توان طاقت خود را معاف بدارند و اینکه از اندیشه

الاولاد و ستور العمل ذات است متعرض محال متعلقهم نشوند و هر کسکه در نقض عهد و پیمان سعی نماید

و الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل بوده مورد لعنت الهی باشد ثواب این خیر

و ایمن... زور کار فرخنده آثار این و برگزیده حضرت پروردگار و ملاذ و ملجا صغار و کبار

... فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و اخلفوه

و الصلوة علی محمد و آله ظاهرا و باطنا

نامه ایکه بعبد العزیز خان نوشته شد

سلسله دوستکامی و پیمانه خوشدلی عبد العزیز خان از خزانه الطاف بی پایان الهی سرشار و بمند تحصیل کام

کمیت وصول عاشر مدام آب رفتار و صرشعار باد بعد از طی ادای فسیح الفضای اظهار دوستی و الاکه

ضمیر خورشید ضیاء بیانچی تحریر خامه و نقش پذیری نامه ملهم حقیقت ور از خبریات آن دار و برلوح بالغ

می نگارد که دوستان فطری و آشنایان روحانی را که روابط یکرنگی و علائق یکجهتی بمفحوای

الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف از بدو فطرت مشید و

مستحکم بوده باشد و در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات خصوصا اوان نشاط

و ازمان انبساط خاطر دوستی ذخایر خواهان آن میباشد که از مستلذاتیکه بران مجمع انبساط

دوستان گرامی را نیز بهره حاصل آید و حالتیکه قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده پرده وقوع

مرتفع و شمل دوستی مجتمع باشد باتفاق از حلاوت نصیحت شیرینکام و از کاس کامیابی می آشام

بیگردند و اگر بجهت موانع صوری در عدم کثرت صحبت مهجوری آن نعمت عدیم البدل

مفقود باشد شایسته آئین اتحاد آنست که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضای

ما لا یدرک کله لا یترک کله بارسال انموذجی دوستان را با خود شریک سازند

لهذا درینوقت که روضه مینو نشان بازندران که از کثرت گلهای رنگارنگ و فور

ریاحین نمودار و الا من گلچین بل عرصه خلد برین بدیده نظارگیان شکل پسند در می آید

مضرب سرادقات جاه و جلال و مهبط خیام دولت و اقبال گردیده سیر و نزهت

بیانهای گلستان زار و شکار ... و اصناف طیور و سباع و گوزن و ملاحظه اشجار موزون

سرادقات بضم جمع سرادق یعنی سراپرده و خیمه ...

سرود و مایه مطالعه بساتین منشوره ازاهیر و تریح تحصیل خوشدلی نموده باین چراغ های حور رشک ضیا شمع ارباع می افروزد مناسب خیال نمود که چند راس اسپ تازی و چند دو قوباره شیر آن کنهگاه به صید افگنی را از آن آیین و بزم عیش خوشدلی را از یاقوت رنگین ابریق زرین حسنت در عالم مصحوب فلان ارسال دارد که آن صدرنشین بزم دریا نزد همین معنی بر این دو بیت یگانگی و دوست سهیم باشد و چون فرستادن باد و تلخ بیره های خوشگوار در طلیعه ابیت ناگوار و بیمزه می نمود از هر قسم مزه لازم می‌بالست چند دو قرفرستاد و شد امید که پیوسته ... عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشد

نامه که بوالی ملکی از نوشته شد

جوهر سپاس بیکران نقود درود بی پایان نثار جناب و هابی توان بود که باب روان حکم جاری ریاحین غرایب آیین اصناف انسان و انواع حیوان و اقسام وجماد را از زمین عدم صرف و هستی بخت شگفانیده باغ وسیع الفضای واسع الاجاری امکان را رونق و بها و نشو و نما کرامت فرموده بقلم قدرت بالغه تقدیر هزاران هزار صور بدیع که یک رقم از آن فصل شتا و بهار و موسم تموز و انارست بر لوح هستی نقش نموده گوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از بحر ذخار حکمت بغواصی قدرت برآورده چراغ راه سالکان طریق خدادانی گردانید و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل عذب شناخت را از چاشنی معرفت انگشت شهدی چشانیده و صلواة بی نهایت بر سید و سرور انبیا و سید اصفیا و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که انوار باصرهٔ ایمان و چراغ خلوت عرفان و علت غائی ایجاد و نتیجه صغری و کبرای مبدا و معاد ست باد بعد از گلدسته بندی بهار محمدت و منقبت برای مهر ضیای صداقت انتمای پادشاه والاجاه روشن ضمیر مشهور زمان که نامه مودت ختامه که درین وقت مصحوب ایلچیان بجهت ترصیص مبانی مصادقت و موالفت که آبا عن جد فیما بین سلاطین ذیشان برگزیده گان این دو دولت محکم ... استحکام داشته ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب که خاطر دوستی ذخایر از تنظیم و تنسیق ملک و ملت و دین و دولت فراغت حاصل نموده و در ... حصول امانی و آمال مفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده و دشمنان در زاویه های گمنامی ...

۲۱

... انجامی متواری بودند و رایات نصرت آیات متنزهات خطه جنت عنوان آباد ... از آن

و سکان ... اشتغال دولت رسید چون شعر بر دوستی قدیم و محبت ... بر موالات جدیده بود ... از دیاد و استحکام

مبانی ... داد و بر بنیاد شده و آنچه در هر باب ایلچیان کاردان بوساطت ارکان دولت ابد مدت معروض

داشتند ... جواب بشرف حصول مقرون گردید چون ایلچیان مزبور رندی بودند که از خدمت

... حضور محفل پر نور مهجور شده بودند جهت استعلام چگونگی ذات ...

خاندانی ... سلطان ابراهیم ایلچی گری و آنانه صواب فرمودیم شایسته آیین یکجهتی آنکه باعلام

چگونگی ذات محمدت صفات و اظهار مکنونات خاطر محبت ذخائر موسس مبانی یکتادلی گردند

... دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد نامه که بعبدالعزیز خان

رسید قضیه نذر محمد خان والد او نوشته شد

تا اساس سامی ابای عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و حلاوت اثمار موجب اشتهار

شجار میباشد بنای سلسله چنگیز خانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود سلطنت پناه عبدالعزیز خان

استوار و اساس این دولت والا ابد ... اقبال ... و الاتبار پایدار باد بعد از طی طریق

اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که مکاتیب دوستانه عنوان بدان آراستگی میدارد

بر لوح ابلاغ و اعلام مینگارد که از آنجا که بنیان ابدان انسان از معمار وجود انس و جان بر آب و آتش

عمر گذران گذاشته و خیمه هستی ابدان را فراش صنع بطناب شریان و ستون استخوان بر افراشته

پیوستگی این بنای رفیع اساس از ترد انفاس در زلزال و این خیمه گردون مماس از هبوب نسیم

... اختلال میباشد اگر با فکندن لنگر اندیشه اطبای حذاقت پیشه کشتی ثبات حیات انسانی

از صدمه جار موجه این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی انبیا مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین

ماضیین غریق بحر ذخار نیستی نمیگردید و فردی از افراد این کاشانه گوارا بی غمی کشیده و چون این منزل

دلنشین جای توقف و شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن توانند بود که از اطراف ...

... کان ... منزل مردم ... خود را که بهر تحفه متاع بیپایان و آن منزل خیمه ... برداشته

... از زنهار احسان رزاق انس و جان ... عطف ... نموده بر فوت ... تلف نشدن

... دیده شربت مرارت امور نیستی را چشیدنی و ... حیات را چشیدنی و رحیده اند

بیت: از رشتهٔ نفس بار پاره معلوم است + که دل بهستی ناپایدار نتوان بست ٭ دگر دهیکه معلمی لطف یزدانی
شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشهای باطل از دامن ضمیر افشانده اند از گرانجانی
آینه دنیا بر دل باری و از تیمهر آبای علوی بر خاطر غباری ندارد یقین حاصلست که این گرده ارباب
وفیت نیز از وقوع قضیهٔ ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه [illegible] محمد خان که در حقیقت دیدهٔ احباب را دای
حیات را بدامن مهلت لیالی و ایام شمرده گوهر خورشید فروغ نفس شریف را از زمین ترکیب عنصری
برآورده اند آئینه خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند گردانید و آن عزیز قدران [illegible] سطور
روی آگاهی به تحصیل مرضیات الهی نه صرف نموده ایام حیات را بخوشدلی و کامرانی خواهند گذرا
[illegible] دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود دانسته و خواهند فرمود چون در حینیکه آن گزین
ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور بسرای سرور میفرمودند خواهش آن داشتند
که نعش مطهر ایشان نقل بمدینهٔ منورهٔ مطهرهٔ مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده شود و قیام
بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف بر رضا اولیا و اوصیا می باشد بر ذمت همت لازم
نمود که شخصی را که بصفت زباندانی موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان سلطنت پناه مرحوم برد
آن زبیندهٔ اورنگ سلطنت فرستد که تحقیق و تفتیش میلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا
نماید لهذا زبدة الاشباه فلان را روانه خدمت سامی نمود که بدانچه رای آفتاب ضیا آموختنی باید
مقرر فرمائیم که پیشکاران دولت والا بعمل آورند کواکب آمال از افق اقبال طالع و لامع باد

نامه که در طلب قندهار پادشاه هندوستان نوشته

تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم
ایکم احسن عملا و هو العزیز الغفور جواهر زواهر ثنایش بیرون از قیاس و لالی
امتلالی محمدت لاتناهی اساس که در مقیاس نظر خرده بین دقیقه شناس لعل
و یاقوت آفتاب و ماه رائج آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دورگردان اضداد را از
جامه خانه تالیف و ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشانیده گنجور کنوز اسرار و خازن مخزن
استار گردانیده و اوراق پریشان وجود انسان را که صحائف کتابت حکمت [illegible]
و الواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشته التیام شهریار [illegible]

۲۴

۲۳

بشیرازه امنیت و عافیت رسانید و سالکان ظلمتکدهٔ امکان را که سرگشتگان حیرت‌اند مصابیح
ضیای شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و اسالش دلالت نمود و ساختن بعضی را نمودار آن
خیر از بیش گره کلفت و حیرت از خاطر عموم خلائق گشود بعضی از سلاطین ذی شان را بسعادت امتثال ان الله
یامر بالعدل و الاحسان شادان و مسرور گردانید و مضمون و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و
یهلک الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد از شمول رحمت بی غایت دور گردانید نکهت ریاحین
بوستان را که هر یک لباس امتیاز جدا در بر دارند از گردش پیمانهٔ نسیم بهاری در ساحت گلستان وجود
انحا آموخت آتش گل و لاله را بجهت گرمی هنگامهٔ خوش نشینان چمن از زلال حکمت بالغهٔ فحوای
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بستان افروخت **ابیات** ساخته از لطف بی خاک پای تو
نگار چند باغچه گل دکان + دیده ام این باغ پر از رنگ و بو + یک گل رعناست شب روز را او قدرت
آورده برون بی تعب + یوسف روز از چه تاریک شب + یک گل خود رو ست ز باغش بهار +
یک ورق از دفتر روزگار + درود نامحدود بر حدیقه طراز گلشن ایجاد شمع شبستان سعادت
واسطهٔ نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی بهین ثمرهٔ بر دوش گلستان شهود یکتا
گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود مبلغ آیهٔ کریمهٔ و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین و پیشوای خافقین **بیت** محمد که از ازل تا ابد هر چه هست
آرایش نام او نقش نگین است + بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او ما دام اللیالی و النهار و بعد بر ضمایر اخیار
والا و آئینهٔ ضمیر معالی محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای نامتناهی الهی را شکر حاصل است که بدون آن اتیان نتوان
از عهدهٔ شکرگذاری و سپاسداری آن احسان بر آمدن متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت
تبدل انفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می بندد و شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارائی که مقصود نسبت آن
که با وجود اشتغال اشغال جهانبانی و توفیر دولت ملک آرائی تیزرویش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین قاطبهٔ ممالک را
بدیدهٔ بینای تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام حال و انشراح بال آن گروه که مستحقین تربیت و عنایت آنند
... تفقد بپاینده رتبه جهانبانی را از شعل و مهام دین الهی سنگسار سازند ازین که گاه گاه با قبض و بسط
... نهایت ... این محتاج عنایت الهی گذاشته اند بنابر وسعت و فسحت ممالک محروسه مشغولی بسایر
... است تنظیم و تنسیق ملک خراسان بر حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود درین ایام خجسته

آغاز فرخنده فرجام شوق زیارت آستانهٔ مقدسهٔ منوره مطهرهٔ رضیهٔ رضویه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه
سلسله جنبان گشته اوید دولت و اعلام نهضت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت
در حرکت آمد که هم دیده شوق را از کحل الجواهر خاکدان آستان عرش نشان نور و ضیا بر فزاید و هم
غنچه آمال ساکنان آن دیار را از هبوب نسیم عنایت شامله بر وجه دلخواه گشاید و بنا بر قرب جوار و تاسیس
مبانی ایتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی تبار و الا مقدار بر ذمت همت حق شناس واجب و لازم
نمود که استعلام احوال آن منتخب ارائک سلطنت عظمی و جالس سریر دارائی کبری نموده در ترصیص
مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنای گردون اساس که بمحض اتفاق تاسی
نسبت سینه سلاطین سلف و روابط دوستی آبای خلف از متفرضات و منحات بود بنا بر تجلی ذات
ستوده صفات آن پادشاه والا تبار زیور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز خاطر بود واجب
و یکی از جمله صفات خجسته اطوار پسندیده آن محیی مراسم صاحبقرانی که مخمر همگنان و محسود خاطر
پیر و جوان گشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان تفویض مملکت بلخ و سایر ممالک ترکستانست
با آنکه آن ملک دلکش بارتکاب محنت مشقت و حیطه تصرف و تسخیر جنود مسعود در آمده بنا بر رعایت
سلطنت پناه مشار الیه در اطفای نوائر فتنه و فساد از مطلب عظمی به نیروی همت والا بر خاسته آن
ملک وسیع را بر سلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا زبدة الاقران و الامثال ... قلی بیگ ... اند
متعهد و ببیک ناظر سابق بیوتات را که از طرز دانان رسوم ... نیست روانه خدمت والا محفل
معلی فرمودیم که شمه‌ای از مراتب دوستی و یکتا دلی که پیش نهاد باطن صدق اطلسست بانی گذارش
و سلسله جنبان موالات و مصافات قدیمه که از بدو طلوع و ظهور این دو دولت عظمی مانند مهر سپهر
و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها داشته اند گردد و چون حجت مغایرت
و تتق منافرت به تحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه مرتفع گردید و بهمه جهت طریق مباینت و بیگانگی
مسدود است و درین مدت همیشه همت والا بر استفاده استدامت آن معنی که استرضای خالق خلائق در ضمن
آن مندرج است مصروف و معطوف و پیوسته مراعات آن مراتب که موجب رفاه حال کافه رعایا و برایا است مطمح
نظر خیریت اساس بوده مناسب چنان مینماید که شطری از مخدرات خاطر معرض اظهار ...
خاطر دریا مقاطر که مطلع اشعه لمعات قدسیت و افق ... خواهد بود که ...

۲۵

در حمیت المعمور دوود لا مقصود پیدا شد و دیده دو بینش همت بلند و نیت ارجمند از امعان جزئیات بوده
در تاکید و تشیید این مبانی الهی بجهت القای ذکر جمیل کوشش منیع موده اگر نظر بر روابط
و فرزندی نموده خزانه قندهار را باین فرزند صدق کیش صدق اندیش تفویض نماید و در تسخیر ملک
فسیح الفضای دوستی جاوید که بمرور دهور تصاریف ایام از تطرق خلل و نقصان مصئون و مامون
خواهد بود کوشش چنان کنند که معماری رای رزین آنخسرو عدالت آئین این بنای رفیع اساس
صورت تشیید و ترصیص یافته ساکنین ممالک طرفین در بیت الامان باشند علی مر الدهور و الازمان
قرین الطاف ملک منان و مورد دعای پیر و جوان خواهند بود **نامه که بعد فتح قلعه قندهار**
بپادشاه مزبور نوشته شد گوهر الفاظیکه جوهری اندیشه از بحر ابریز کلیل مقال داند
و لعل آبدار معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان بنقود شاباش و آفرینش ستاند شایسته آن تواند بود که کرسی
بلند پایه سخن را بدان جواهر زواهر ترصیع داده نام نامی و اسم سامی فلان را بران مسند والا انشا تند و
از رشحه بهار رنگینا دلی را مشک اندود ساختن آن سر بر گرد و نظیر از نسیم اعلان و اظهار
بر اطراف بزم دوستی و ولا فشانند که از شمیم عنبر آگین این ریاحین دماغ نکهت شناسان گلشن وداد
تازه و سفینه عندلیب اتحاد و ارتباط قدم بلند آوازه گردد بحمد الحمد و المنه که اگرچه بحسب ظاهر فاصله مسافت
عدم التبدل مجالست و ادراک صحبت ست اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهره قلوب
دوستان کشاده و اسباب مکالمه غایبانه که بسفارت نامه و زبان دانی خامه حاصل میگردد
آماده است امید که همواره شاهراه ایتلاف و اتحاد باز و دست حصول ثمار برین بوستان
باد و بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرات ضمیر خورشید ضیا که از اشراقات غیبی مستضی و
مستنیر ست بر لوح ابلاغ می نگارد چون از آغاز عروج معارج دارائی ایران و ارتقای مدارج
عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقانیت اساس مرکوز بود که دیده
شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش درجه نجفیه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه
روشن سازد بنا بر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی از احراز این سعادت عظمی
[illegible] میسر نبود درین ایام سعادت انجام که از مهام کلی و جزوی آسوده و بالکلیه
[illegible] گردید مناسب چنان نمود که رقیبه همت والا نهمت را از ربقه [illegible] و این نیت

واجب الادا آزاد ساخته تا این تقریب بر وهش احوال ساکنان حرم اسمان که بسبب بعد مسافت از مستقر

خلافت از استفاضه انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعیکه مقتضی عدالت

کامله باشد کرده شود و درین رو و این یار بجهت رعایت قرب جوار و ارتباط و التیام ابای ان والا

لازم دانست که بارسال صحیفه که مذکر شیوه ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله ارتباط گردد

چون مبین و معین ست که والیان ممالک موروث ابعد از تشیید قواعد صداقت و الفت و ارتفاع

حجت مباینت و منافرت در بوده و نبوده ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث ست باهم مضایقه

نخواهد بود دران تذکره یکجهتی و یکتا دلی اشعاری بخواهش قندهار شده بود مظنون بل متیقن بود

که نظر بر روابط مذکوره نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مامول بقدم قبول پیش

می آید بنا علی هذا با خاصان و ملتزمان رکاب ظفر انتساب متوجه آنحدود گردید چون بعد از ورود

الویه دولت باین ولایت منسوبان آن دولت والا از سیر نهضت ابا و اتحاد این دو دولت محکم بنا

اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نموده بتصور فاسد اینکه جدایی در

این صدیق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والاتبار ست در جنب نافرمانی مخفی گردیده و معارضه

با این دوست صادق الولا در آئینه اتحاد صورت نافرمانی انوالاجاه عظیم الشان و انست بر ذمت همت

فرض گردیده که سپاه نصرت توامان را بتادیب این گروه خذلان شتاق نامزد فرماید لهذا حکم

نافذ بصدور پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدایره احاطه در آورده مفاتیح جابجا کشایش

ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان بودند اندک فرصتی بتائید

سنان اقبال درهای انقلاع گردون توامان را از هم کشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار بر ان

قلاع گردون آثار گروهی از محصورین را که در حین محاصره مسالک ادب آداب بوده از

صراط مستقیم خود شناسی عدول نموده بودند بکشادگی جبهه عفو و اغماض مشمول عنایات

بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم الیقین جاصل و هایی ان ست که چون

از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار انگیز مرات ضمیر خورشید نظیر نخواهد

هند بود روسای سایر محال ممالک محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهد... تا چون

ابواب گفتگوی حاسدان بین التیام و ائتلاف ابد توامان این دو شاه ورد ... بار

...مودیم که حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را با آن عم بزرگوار خاطر نشان نماید خورشید سلطنت

و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد

در جواب نامه عبدالعزیز خان نوشته

...رات بی غبار چهره حسن مصافات عینک دوربینی شاهد ملاقات گلبرگ دوحه دوستی و صداقت آن
سحاب نیسان یکتا دلی و مودت اعنی نامه عنبرین شمامه سلطنت پناه عبدالعزیز خان وقتیکه دوشیزگان
وصول آمال را آرایش هر صفحت در حجال اقبال و گلزار فراغبال انجمن افروز و مجلس طراز بودند
فروغ در رو درخشیده دماغ یگانگی و اتحاد و مشام صداقت و وداد را عنبر آگین گردانید شرحیکه
در باب سلطنت پناه ابوالغازی خان والی اورگنج پیرایه اعلان و اظهار پوشیده بود که چون بدم سردی
صرصر دربیهم موجب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزیده قرون و اداورو برادر والاتبار آن بلند قدر
رفیع مقدار گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع دیار و نهب و تضییع عقار و ضیاع متمکنان ملک
کوشیده جمعی از منتسبان دودمان ولایت نشان بتادیب او مامور گردند در نظر ایقان جلوه عیان
نمود که آئینه ضمیر کرا از صیقل عنایات الهی صفا ست منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مذکور
مدتی در سلک رابطه خواران این دودمان ابد توامان انتظام داشت و به نیروی استظهار
سلاطین این دولت دیر بنیاد به نیل حکومت موروثی آبا و اجداد استسعاد یافته و از تاریخیکه
بمرقات عنایات کارکنان این دولت بر اوج حکومت ارتقا ترقی نموده الی یومنا هذا در احکام
سر رشته نیکو خدمتی ساعی و سلوک طریق رضاجوئی را مراقب و مرعی است و در کیش مروت
آزار و اضرار شخصیکه همواره سر بر خط فرمان و چشم تیقظ بر پاسداری عهود و پیمان داشته باشد
نشده و رجیر محظور از قاعده مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است لیکن بنا بر مراعات مبانی
دوستی آن ناظم مناظم سلطنت و بانی مبانی صداقت که بصحت پیوسته که بی موجبی مکرر در
نهب و یغما و اضرار و جفای ساکنین آن دیار دو آورده یکی از بندگان درگاه خلایق پناه را
تعیین فرمودیم که سلطنت پناه موصی الیه را از ارتکاب اینقسم امور ممنوع و متقاعد سازد
... ست که بعد از ورود منهی نهی دیگر پا از دایره خود را
... است مقتضای امتثال فرمان ضبط عنان کمیت
... هاست جهان خواهد نمود احتیاج تعیین توره و یاسای

۲۷

۲۸

گرده ترکمان نخواهد بود و رایا من همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک طلبجان این امور صفا خواهند داشت

که من بعد این قسم حرکات از مشارالیه صادر نخواهد شد شرحیکه در ذیل انمودار باب در تجارت آن ملک باید

دیباچه سبع الفضا بر زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود پیداست که در صدد نقصان و منع جلب نفع انگلیز

که در حقیقت انفتاح طریق آمد و شد مفتاح ابواب روزی ایشان است در آمدن شدن سودی در دیده

والای جمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور است نمودی ندارد و آنچه در باب عدم تعرض

جمعی بجهت تحصیل این مطالب بملاحظه اینکه موجب تضییع مواشی و مراعی و اغنام ساکنان ممالک محروسه

خواهد شد گزارش یافته بود هرگاه مامورین سر از ربقه اطاعت پیچیده برخلاف فرموده آن

قاعده دان رموز سلطنت اراده ارتکاب این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه لا تلقوا

بایدیکم الی التهلکه نمایند بدار از دستی عنایاب جناب کبریا و معاضدت دولت والا

منسوبان این دولت محکم بنیاد تقصیر ایادی دستهای ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت

و جلالت پناه در طی نامه مودت عنوان اشعاری بامدن فرستاده والی هندوستان شده بود

که طالب وفاق و اتفاق از آن یگانه آفاق شده و بنابر پاسداری عهود و دوستی دو دستان

بی نیل مامول راجع گردیده مشاهده دیده دریافت والا خواهد بود که جزو اخیر علت تامه استمرار

ملک دار القرار قندهار سلوک آن تیره روزگار بدکردار با مستغرق بحار رحمت حضرت

آفریدگار اعنی سرچشمه مجد و برتری آن منظور انظار الطاف کردگار بود که لعبار وقوع دو

فیمابین خان عظیم الشان والا مکان و این نیازمند درگاه بی نیاز که ریاض دلگشائی ایران

را از فیض قدوم رشک گلشن جنان ساخته خبر نقصان ان خان والا شان مینو مکان

برین امر سلسله جنبان گردید بعد از انتزاع ملک تتمه الارباع سر رشته آمد و شد فرزند

خود چنانچه فیمابین نور و ظلمت شب و روز قایم است تا غایت گسسته حالا که آن بلکرده راه تدبیر [illegible]

را بناه دوست امید از چاره کار کوتاه دیده کرده ای ناسپاس خود را نسبت بان و دمان الامان

برکنار گذاشته و آنچه در اوان سیاه مستی اقتدار بخری کرده بود دستیا [illegible]

باب بجل برآورده دوستی ادعائی میکوشند و فروع افعال خود را که مانند [illegible]

نمایان است به پرده تدبیر میپوشند در دیده خرده بین بدیع و بعید مینماید که منفعل [illegible]

شوریدگی چنان دیگر باره صفا طبع الای تجربه اند فز بفحوای حدیث لا یلدغ المومن من حجر واحد

مرتین فرانفته لاف و گزاف تواند شد اموال مرحوم بندگی گوش بلنگتوش که زبان خامه

باستر جاع آن گویا شده بود مصحوب ملازمان آن مفخر گزین ملک بقا من حیث لا یشعر

منه شی من الاشیا در رسال شد چون یکی از ادای حقوق حضرت یزدان و خدمات

بیکران ایراث مواریث اولاد ایشانست یقین که اموال مذکوره کما فرض الله بورثه

مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام و سمند حصول مرام خوش عنان و در

مضمار بی انتهای عمر و دوام در جولان باد

نامه که بابوالغازی خان والی اورگنج نوشته شد

پیوسته کوکب مطالب و اختر مآرب

ابوالغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق مکشوف

ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنا بر آنکه سلاطین مالک رقاب و خواقین کامیاب را که

اسباب حصول مآرب مجموع و علل تفرقه خاطر والا مرفوع است همواره استعلام چگونگی حال

سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که در حقیقت متمم اسباب کامرانی و نشاط و

موجب ازدیاد مواد ابتهاج و انبساط است منظور نظر والا می باشد و مدتی بود که آنکه‌ای احوال

و اوضاع السلطنت پناه اطلاع حاصل نبود لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از نیروی عنایات

حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای حدائق کامجوئی و کامیابی از نسیم الطاف

الهی متبسم است بجهت استعلام این مرام و حصول این کام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت و

مصافات شد و چنانچه درکیش وداد و ائتلاف انتظام امور دنیویه دوستان منظور نظر است همچنین

معموری سرا آخرویه ایشان نیز در آئینه ضمیر منیر جلوه گر و چون مکرر بمسامع پایندگان سرادقات

جاه و جلال رسید که آن سلاله سلسله چنگیز خانی بکرات در صدد نهب و یغمای سکان دیار و بلاد

ری آنکه از سکان و والی و ارباب اهالی آن ولایت امری دیگر داعی برین حرکت مبادر شده باشد

و امدن صدور محظور احداث شورش و فتور باعث ناخوشنودی رب غفور و بار خواست

و مواخذه یوم النشور می گردد و به مقتضای ظلیت حضرت رحمن که مومن و مشرک

را وند گاری انحضرت یکسانند رفاه حال افراد ناس در نظر والا

پله تساوی دارد و تعهد امدنی شد که والی والا قدر آن ولایت نیز سالک طریق دوستی
و یکجهتی و الفت ست لازم نبود که باظهار رامی که در حقیقت خیر اندیشی آن عالی جاه
در ضمن آن مندرج و رفاه حال جانبین در تمت آن مندرج ست مبادرت
نماید و چون تفرقه و انکسار بال مشتی پریشان احوال بغیر از ناخوشنودی حضرت
رب متعال و وبال شمر و نتیجه اثری نمیگردد یقین حاصل ست که بعد از تعمق و اذعان این
مقدمات که در حقیقت باعث بران دوستی آن عالیجاه مرضیة السجیات ست مراعی امریکه
موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق ست خواهند بود همواره سمند دولت در
زیر زین و بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب رنگین باد جواب نامه
عبدالعزیز خان نوشته شد گلزار دوستی و مولات و بوستان
موالفت و مصافات یعنی نامه صداقت ختامه عبدالعزیز خان که سیراب از چشمه سار مودت و داد
پرورده سحاب دوستی و اتحاد ست در وقتیکه بعون عنایت حضرت یزدان جهان بکام و دهر هفت
خانه مطالب روائی تمام بود نکهت یگانگی و یکتا دلی بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور و خاطر
فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از نهار تبهج و مسرور گردانید چون در کیش صداقت نظر دقت
جوهر رنگین الفت پسندیده دیده دریافت جوهر این دانش و ضمیر فیان بینش میباشد همواره
مطمح نظر حق بین مرکوز خاطر حقیقت گزین آنست که رعایت این امر ستوده نسبت باصناف
امم بر وجه اتم کرده شود نقد کامل عیار این معامله بمحک قبول طبع معلی رسید پیوسته سلسله جنبان روابط
دوستی و یکجهتی بوده مطالبی که در خاطر محبت ذخائر داشته باشند بموقف ابلاغ رسانند که کار
دولت ابد مدت دوران عدت بانجام آن مامور گردند نامه که بعبدالعزیز خان
نوشته تا از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوش نشینان
موالید را حال منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد مکونات بسبب این اتصال و التیام محکم
ملتئم ست ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه شهنشاه
ممالک و جلالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه والاجاه زینت بخش مسند بلند پایه
چنگیز خانی طراز نده تخت رفیع الارکان قاآنی عبدالعزیز خان از تشتت و تفرق مصون و

۳۰

کلیه رعایای آن [illegible] خلاف [illegible] اتفاقات [illegible]

[illegible]

توجه [illegible] اصلی و مطالب کلیه [illegible]

[illegible] الفت آنست که کافه جمهور [illegible] مالکان

[illegible] آفتاب جوانب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بر عایت این امر [illegible]

حرکات آن گروه [illegible] را مقرون بعفو و اغماض فرموده [illegible]

[illegible] اشتغال [illegible]

[illegible]

[illegible] الثانیة [illegible]

[illegible] مراعات دوستی بیرون

نهاده اند چون [illegible] حاصل کرد این امر شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع و آگاهی آن والاجاه

حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصه اعلام و اظهار رسد که

اگر آن گروه [illegible] با بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه مومی الیه ارتکاب

این امر [illegible] دارد که [illegible] و تنبیه آن گروه درآمده من بعد ایشان را بنوعی

ضبط نماید [illegible] و اگر سلطنت پناه [illegible] الالقاب

[illegible] آن گروه [illegible] تقاعد [illegible] نموده

[illegible] سلطنت پناه [illegible] بطریق [illegible] دور

نخواهد [illegible] ابواب الامکان جلی الشان [illegible] منافی دوستی و یگانگی

[illegible] است و [illegible] ایستاده [illegible]

۳۱

باقی حالات رجوع به تقریر فلان است اعتماد خواهند نمود

نامه که به عبد العزیز خان نوشته شد

چمن پیرای گلشن ائتلاف و محبت و حدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مستقل زنگار وحشت و بیگانگی اعنی نامه مودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان که رشک افزای نقوش بدیعه مانی و ریاض خلوت و دوستان راثانی اثنین برنیسان است مصحوب عمدة الاماثل و زبدة الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی و فصیح بیانی چین پوری حاجی میرآخور در حینیکه ابواب فیوضات بهار از رحمت یابین و ازهار بر روی روزگار گشاده و ساقی فروردین صلای جام میگسار ارغوان لاله و گل در داده اسباب حصول مرام اماده بود از ورود مسعود چهره گشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشدلی شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که برهنمائی گمکرده راهی سالک طریق نکال بوده سر از ربقه اطاعت پیچیده بودند و متابعت و مطاوعت عموم جنود او زبکیه رقمزده قلم موالات شده بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلا مدارج سلطنت آن ممتاز شیوه ستوده بود باعث ابتهاج لاتتناهی و مسرت لاتعد و لاتحصی شد یقین است که بنای عهود اهل کذب و نفاق مانند ضیای صبح نخستین زیاده بر یک نفس نخواهد بود و چراغ اقبالمندی و نیک سرانجامی ارباب وفاق امتداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت انچه در باب نهضت بصوب کابل زبانزد خامه صادق البیان شده بود متیقن شخص تصدیق و اذعانست که تخم نیه و منوی سخن سلاطین که مطرز بطراز کلام الملوک ملوک الکلام است از آبیاری سحاب ایفای عهود سرسبز و بالنده خواهد گردید ملائم شیوه اتحاد و مناسب شیمه وداد انکه پیوسته فاتح ابواب مراسلات بوده باعلام فتوحات تازه و ترقیات بی اندازه مسرت افزای قلوب دوستان گردند پیوسته گلشن دولت و اقبال را بها و انما حصول مقاصد شاداب خواهد

نامه که بابوالغازی خان والی اورگنج نوشته شده

نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابوالغازی خان که مشتمل بر مبین و تنگ نساری کفره فجره قلماق بدین رقمزده خامه موالات ختامه شده بود در زمانی مسعود که ابواب فیوضات غیبی بر چهره بخت ظفر فرجام باز و دست اقبال بر سایر گلبند آمال دراز

۳۲

۳۳

بود مصحوب فلان فیصل ورود ارزانی داشته چون منبی از خذلان اعدای آن دولت مرصوص البنیان
مبنی بر ترصیص مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخایر گردید بنابر شیوه مراعات
ارتباط دوستی و ائتلاف آبای کرام سلطنت پناه آلی بومناند نسبت باین دودمان والا پیوسته
همت والا نهمت بر آن مصروف است که سلاله سلسله جنگیز خانی را تسلط و فیروزی و قاصدان
آن دولت والا را مذلت و تیره روزی نصیب باد شایسته شیوه اتحاد و ملائم شیمه کریمه وداد
آنکه همواره باعلام مفتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده فاتح ابواب مکاتبات و
مراسلات باشند لایزال کواکب اقبال بر افق کمال باد **نامه که به قطب شاه**

والی دکن نوشته شده اغصان شجره ریاض الفت و داد ثمره خنده
اثر یکتا دلی و اتحاد اعنی صحیفه مودت طراز و مفاوضه صداقت انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت
و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین
کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار زینت سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی
المخصوص بعنایت الملک الاله اعظم السلطنة والجلالة والعدالة والشوکة والابهة والنصفة والعز
والامتنان سلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر اطوار عهد قدیم است و [illegible]
ترین زمانی که ساغر صهبای کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز مدعا و شاهد کامیابی و مطلب
روانی در حواشی بزم دولت روزافزون بدل کس متزین صورت جلوه نما بود دستشمیم الفت
بکیفیتی نموده انبساط بخش خاطر مهر گزین و موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از شهد شراب
عبارات دوستی آیات کام خواهش را شهدآلود روابط والتیام گردانید آنچه از صادرات احوال
فرخنده مآل و بد عهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان و اتباع رویه الاده ضمائم او پیرایه
ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خلوتکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب بر آمده جلوه ظهور نمود مقتضی
اطوار خیر خواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در هنگامیکه آنگروه
بد سرشت پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان در آمده بد بیشرمی پرده از خساره
قول و قرار بعید از خفی برمی داشتند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام را ضمیمه مراتب
دولتخواهی و مهر گستری مواد و روابط قدیم شاهنشاهی ساخته به نیروی استمداد و اعانت

اولیای دولت فیروزی آیت نوائر فساد و عناد آن گروه مخذول العاقبه را که بغض و عداوت
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشیدند تا اثر معاضدت و موالفت
منسوبان دودمان الابرار عالمیان ظهور یافته دست جرأت و پای جسارت معاندان کشیده و بریده
میگردید باری چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب نکبت و معاضدت بمیامن الطاف
سبحانی بر حسب مرام آماده و موفقیت بامداد بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدره مرتبات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قویدل و مطمئن خاطر باشند که عنقریب با نصرت و فیروزی
قرین با شاهد کامیابی و مطلب روائی همنشین خواهند بود و درین ایام که اساس دولت
دودمان گورکانی در اختلال و قوائم سریر سلطنت آن سلسله متفرق البیان [illegible]
و زوال است مناسب غیرت دینداری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری چنان می نماید که باعث بر نشیمن
ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق آمیز آن مهد قواعد آدابدانی
نگارش یافته برسم و آئینیکه آبای عظام والا مقام عمل نموده و نه شیوه فرخنده [illegible] وفاق و حسن
یکجهتی و اتفاق بجدی و وضعی سلوک وا زند که بیامن برکات آن مخالفان کمال رعب و هراس
حاصل و راه خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام در تحصیل
نام و تدمیر اعادی بدفرجام کوشیده و بمشعله تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه اقبال و ساحت آمال را
صفا و صفا بخشند و از آنجا که شمائل اخلاص و اوضاع آن زبده محبان عقیدت کیش با وجود بعد ظاهری
پیوسته منظور نظر ملاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین اشرف را بانتظام اسباب کامرانی و دوام
سلطنت و جهانبانی باعلی مراتب تصور نموده که در تحصیل مطالب آنچه شایسته اهتمام دانند
بعمل [illegible] اظهار دارد و زندگی در هر باب شرائط معاونت بمنصه ظهور رسد درین وقت بجهت تشیید مبانی
الفت و ولا بنده زاده قدیم میرزا احمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب انجام
فرمودیم که در خلوتسرای حضور نشر روایح گلزار محبت و داد نموده بعد از ادراک حقیقت حالات و مکنونات
خاطر که حواله باعتماد او است گفتنیهای اوست مراجعت نموده بمژده دوستکامی آن عالیمنزلت خاطر مهر گزین
اشرف را قرین انبساط گرداند مشار الیه را بنا بر توجه ضمیر انور بدربار استفسار احوال گرامی [illegible] در رخصت انصراف داده
مرعی و معزز فرمایند خاطر شریف را بلباس شایسته انها و اعلام خواهند پوشید که بعون عنایت الهی کارگزاران [illegible]

۳۴

دولت ابد مقرون شرف حصول بخشید گلهای آمال از نسیم مبادات شگفته و خندان ریاض کامرانی همیشه سرسبز

درین باد نامه که به پادشاه بیجاپور نوشته شد گلهای ... شمیم حدائق وداد و یاسمین

... سوابق الفت و اتحاد در بهارستان ... الیتیام از نجیب مشام دوستان شاخسار تحت ...

و نهال گلبن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و صفت دستگاه شهامت ایالت

انتباه معالی جاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین عالی فر زیب سریر سلطنت و جهانبانی

جالس اورنگ ابهت و کامرانی المختص بمزید لطف الملک الاله ادام الله اقباله و بنیاله با تمنا در گلشن

سلطنت و فرماندهی شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان از رشحات زلال تاییدات

و عنایات الهی طراوت پذیرباد بعد از طی طریق اظهار محبت بیان ... لوح ... جلوه نگارش می یابد

که بر اوراق شهور و اعوام و صفحات لیالی و ایام مثبت و مرقوم است که آبای عالیمقام آن نقاوه دودمان

عز و علا و سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق انقیاد و نیازمندی و کمال حسن عقیدت و اخلاص مندی

بشرف ولای عقده گشای خاندان ولایت و امامت همواره دست توسل باعتصام اذیال فیروز

اشتمال دولت و اقبال ابد الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب برتری و علو شان

ملجا و امیدگاه اعاظم سلاطین اسلام است استوار ساخته بزلال حمایت و رعایت اولیای

دولت ابد قرین گلگشت سلطنت و فرماندهی گلچین مراد بمساعدت همت عالی نهمت سعادت بنیان این آستان

خلافت مکان مطلب و کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هر یک از آن سلاطین با ...

... و امر خاص عقیدت و اخلاص مندی محکم و بنیان مودت شان با ... استحکام ...

و التیام دائمی مشید و محکم میبود و تجدید قیام بین آن دو سلسله رفیعه نیز شیوه شایسته وفاق و طریق

یکجهتی و حسن اتفاق بجدی مسلوک و مرعی میباشد که یاجوج فتنه را در عرصه مملکت ...

خیال مرور و عبور محال و خصم بداندیش را ابد آن نسبت ... اندیشه تسلط و اقتدار ...

چون نقش برآب ... شیوع این معانی حقیقت طراز چون یکچندان محبت کیش عقیدت ...

از شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزیده سالک مسالک بیگانگی ... اسم اتحاد و یگانگی ...

و ابواب رسل و رسائل از ... جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرآت حسن عقیدت و

یکجهتی ... قدیم غبارآلود ... بیگانه منشی در نظر عالمیان جلوه ظهور نمود لهذا ... را

که تدبیرهای مدید به نیروی موافقت و معاضدت این دو دولت علی دست جرأت از دامان احوال خیر مآل
ایشان بریده و پای جسارت از تعقیب آن ممالک کشیده بود و محال تسلط و استیلا اتفاق افتاده بنهب
و غارت اموال مسلمانان و شیعیان سرگرم باده بلندی و دلیری ساخت اکنون که عرصات
ممالک کن بر پرده گشای سوانح آن حدود شده بود به توسایل رسایل مرعویه مجدد اساس روابط قدیم
گردیده اند از انجا که خاطر مهر آیین حقیقت گزین متوجه انتظام احوال خیر مآل و افزونی اسباب کامرانی
و کامروائی و اقبال ایشان میباشد بجهت تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال مکاتبت محمود آن زبده
اخلاص کیشان بنده زاد قدیم میرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه الصوب صواب سامر
فرمودیم که در خلوت سرای حضور از شگفتگی گلهای راز و رسانیدن توجهات باطن فیاض پیرایه
بخش بهجتی و دادگشته بعد از ادراک مطالب و مکنونات ضمائر علی اسرع الحال مراجعت نموده
بشرف رسانی استقامت احوال فیروزی اشتمال آن عالیجاه خاطر مهر فروغ اشرف را قرین
انبساط و اطمینان گرداند چون قضیه ناگزیر سلطان مبرور مغفور بسمع اشرف همایون رسید
ادای مراسم تعزیت و تهنیت بر ذمت همت دوست نواز لازم مینمود لهذا مشار الیه را بدین
امر لازم الادا مامور فرمودیم که زنگ کدورت مرآت ضمیر اقدس که از وقوع این قضیه ملال آمیز
روی داده و بصیقل ادای تهنیت مسندآرائی آن شایسته اورنگ فرماندهی و سلطنت مصفا سازد انجا که
جنس عزیز گران بهای حیات در منزل بی بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت اموز زوال
و فنا چشیدنیست پیداست که آن آگاه دل خداشناس از حدوث این واقعه عام که فردی از افراد
از آن گزیر نیست خود را الغم و اندوه آشنا نساخته طریق رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت در تنوع کریم
بنای دولت دودمان گورکانی از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال و قوایم سریر جهانداری و فرماندهی
بدعهد گسست بنیاد همنشین بی ثباتی و زوال است مقتضی ناموس سلطنت و دینداری شایسته حمیت سلطنت شعار
چنان می نماید که برهم زدن بنای عظیم با سلطنت پناه مشار الیه متفق و همراز و برکات موافقت و یکجهتی صاحب
نیرو بود و چون ایام متلافی و التیام مراقی اسباب مظاهرت این دو دولت الابد فاتا دیو احسب المرام
آماده و وافیست از غائله اغتنی جمعیت خاطر باشند و در تحصیل نام و ننگ توانا بهم بذر جامع
کدورت از آئینه اقبال زدوده ملزم نوعی نمایند که آهنگ قدوم ... شرار ... فروز هاینا

گشته بپاس حسن عمل ... الیوم مخالفین ... ایمان ... حاصل و راه خیال تسلط و اقبال ...

ابواب اقتدار مسدود و باطل گردد استحکام روابط و توافق طرفین اعلاوه مواد محبت و اعتقاد

این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده بطی طریق کام ... مطلب و روائی مطالب لازم الاظهار را

بامر عوبات و مکنونات ضمیر مخالصت ... برایه انهاء و اعلام نموده شد که کارکنان درگاه سلطنت همایون

بعض ... مقرر دن کردانند درین سواد بوالاجاه مشار الیه نیز سفارشات مشفقانه رقم پذیر خامه

التفات گشته ظاهر است که لآلی مضامین حقیقت آئین را زیور حسن قبول خواهند ساخت همواره بمقام دولت

و سلطنت ... کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد

نامه که بعبد العزیز خان نوشته

تماشائیان بستان سرای سر نهان و سیاران خیابان ... پرنور رموز جهان

که باده کشان میکده راز و لذت شناسان رسائی حقیقت و مجاز اند در گلشن نشاء عنصری و گلستان

عالم هیولائی گلی که رنگ ثبات و بوی دوام داشته باشد بغیر از موالفت و مصادقت نشان نداده اند

و گروهی را که بوی بهار آشنائی بمشام قدر دانی رسیده همواره ازین باده بی خمار سرشار و با نهایت

مستی مانند عندلیب از دقایق سرشته محبت خبردار میباشند لهذا همگی خاطر محبت شعار و ضمیر صداقت

مآثر مصروف پاسداری این امر و الا و گنجوری این گوهر گران بها است و تقریبات حسنه و وسائل

مستحسنه سلسله جنبان این امر واجب الرعایت می گردد درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام

که بنیروی عنایت بیغایت مبدع انس و جان و الطاف بی نهایت خالق زمین و آسمان ابواب

کامرانی و خوشدلی بر چهره آمال و امانی گشاده و اسباب حصول مآرب آماده است فلانی را از

... آئین احتیاط روانه بزم قدسی ارتباط نموده همواره شاهد مطلب روائی بکام و باده

احراز مطالب در جام باد

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد

پیوسته ساغر سلطنت و اقبال و پیمانه جهانبانی و اجلال از باده مطلب روائی امال بوده

نشاءیاب کامرانی جاوید باشند بعد از طی بساط خواهش ضمیر آسمان پیوند با حراز ملاقات

ارجمند بر لوح ابلاغ و صحیفه اظهار می نگارد که چون ... گونگی گزارش حصول سعادت اتصال

دوستان یکدل ... آشنایان فطری فرض و ادای آن ... فرض است

... سلامت حال و خوشوقتی احوال اخبار

رفیع المقدار نیست لازم دانست که با ارسال [illegible] دوستی [illegible] گردیده اعلام چگونگی دا
مرضیه المسیحیان نماید و قدری از شراب لعلی که قفل انهار الکمند یاقوت روح جدا السیر جان یاقوت ست
چراغ راه یگانگی نموده بعد از ترکیب آن بین صاف سکه و یگانگی با سر ارشاد کامی مزاج و باج که باده ی خمار
مخموران محفل دوستی دماغ آشنائی آشنا بخش [illegible] بی اندازه خواهند ساخت **نامه که بسلطان**
مرادبخش نوشته تازه گلبرگ بهارستان دوستی و [illegible] پیرهن بوستان [illegible] قات
بلبل دستان عطر از صداقت و [illegible] طوطی مرات صفای طوبیت و صداقت اعنی مکتوب الانام
معلی در وقتیکه شواهد مرام و عرائس کام در خلوتسرای حصول [illegible] قربت وصول از سفیرت تمامی
آراسته پیرایه بخبر مژده ذات در کار زنداشتند مانند بهار بچمن و شمع بانجمن فیض ورود دارزانی داشته [illegible]
روایح خلت و چاشنی حلاوت ربط اخوت دیکتا دلی محبت و ادای سخنان دلا و بر صداقت مشام دو
و ذائقه یکجهتی و سامعه گوش بر آوازی را عنبر آمود و شکرانه دوو مجمع سرور گردانید انوا اثنا خسار دو
گنج اثمار آید ارتباط بست اهتزاز آمد و غنچه دل محبت منزل که از آتش نو بهار یگانگی ست شگفتن آغاز نهاد
و حامل صحیفه وداد و رقیمه اتحاد بآئینکه شیوه پاسداران کنوز رموز باشد در حریم عزت که از غبار وجود
معرا و از غش نامحرمان مخدرات رازصفا بود و دایع رموز مکنونه را که تبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان
قابل امانت دار جواهر زواهر اسرار شده بود موقوف عرض سانیده و بدستور حامل سخنان مودت
اساس شد که در بزم ائتلاف واتحاد گزارش دهد **نامه که بابوالغازیخان**
نوشته روایح بوستان حسن عقیدت اخلاص و شمائم بهارستان یکجهتی و اختصاص
اعنی نامه مخالصت نشان صداقت عنوان ابوالغازیخان در حینیکه ابواب بیت المعمور کامیابی
و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهره امانی و آمال کشوده و شاهد مطالب و مآرب در مرآت
حصول چهره وقوع نموده منظور نظر دقیقه شناس و مطرح اشعه دریافت خاطر قدس اقتباس
گردید شگفتگی که از روی یکجهتی و دولتخواهی زبان خامه عنبرین شمامه مشروحا باداء آن ناطق
گردیده بود بنظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی درین ابواب بهر عملیکه مقرون بصلاح
دولت روز افزون و سلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلافت پناه و ایستادگان
بارگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید [illegible] بعضی

نشان عنایت [illegible] مضمون بعهده تقریر فلان شده اعتماد نموده انچه السلطنة و شوکت

پناه عالیجاه را نیز در هر باب بمجالس اخلاص فرما پرسد بنویسند یا با و بگویند پیوسته خاطر دریا متقاطر خورشید

ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتظام احوال و حصول موجبات جاه و جلال خود دانسته مطالب مآربکه

داشته باشند معروض میدارند که صد [illegible] حصول پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت و اقبال از افق سعادت

بکمال جلال طالع باد

سواد فتحنامه قلعه قندهار

چون سلطان دار الملک ایجاد و تکوین

شهریار عرصه فسیح الفضای شهور و سنین پیوسته نواب همایون ما را بآئین حضرت خیر البشر و مبعوث

بر اسود و احمر خاتم النبیین سید المرسلین و خلاصه الماء و الطین که مشکوه چراغ این دولت ابد ضیا و معدن

این گوهر عالم آراست متبعاً لآیه کریمه و ایده بجنود لم تروها بسپاه آسمانی و جنود مسعود نهان مظاهر

و سعادت صد میسر مانید لهذا از بدو جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت والا و خلافت کبری که حدیقه همیشه بهار

ایران باب تیغ درخشان ما طراوت دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات عظمی قبل از شکفتن ازاهیر اعلام

نصرت فرجام ببار آمده و رؤس اعادی چون میوه های رسیده پیش از جلوه کمیت باد

رفتار در پای افتاده هر کس از تیره روزان را که اراده دامن افشانی برین شمع ابد فروغ

بوده پروانه وار خرمن هستی بآتش نیستی سوخته و نهال زندگی شرار خصومت شعار مانند چنار

از شرار مکنونات خاطر خود افروخته مبین این حال و مقوی این مقال که درین وا ان زکمین خفا

به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان گردیده آنست که والی خذلان توامان هند و ستان

از تاریخیکه نواب همایون ما ابواب معلقه قلعه دار القرار قندهار را بمقالید سیوف جهان کشا باز نموده

مضطرب و پیچان فکر تلافی و اندیشه تدارک بوده قبل ازین نیز اورنگ زیب طلد رشید و سعد الله خان

اعتماد الدوله [illegible] را با جمعی کثیر و جمی غفیر و فیلان کوه بنیان بقصد استرداد قندهار فرستاده

بی نیل مقصود و بکمال رسوائی و فضیحت مراجعت نموده بودند دیگر باره به تخیل خیال محال

اورنگ زیب و سعد الله خان را با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش و منارها

آهن پوش تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه ولیعهد و سائر اولاد خود بکابل آمده بجان و جنان در

بنگاه [illegible] ساعی بوده چون بعد از رفتن چنانکه رسوائی جهانیان و انگشت نمای

پیر و جوان [illegible] ند مجدداً انجمن نادان این آرزو را با تیر مغزی خام و پژوهش

اینکام دشوار و نا تمام نمود محض خبر آمدن ایشان بنا بر آنکه بحر زخار ... و لشکر قیامت آثار باعث
تخریب بلاد و تنگی معاش و پریشانی عباد میشد بصر ... قد این لشکر بیکران در جوش و این دریای بی پایان
در خروش نیاید بود و بعد از آنکه متیقن گردید که آشفته دماغی سعی تدبیر مرضی نیست که به تسقیر بنای بی‌ستون
علاج پذیر دد اهل هندوستان لامحاله بمقتضای جهل مرکب ذاتی بحالت خود را متین خواهند نمود کل جمع عساکر
منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از سپه‌سالار سرکردگی قپان بیگ برهنمائی عنایات الهی و پیشوایی
اقبال بیزوال شاهنشاهی بر جناح استعجال بجهت دفع آن گروه مخذول روانه شد سپه‌سالار نیز با امرا و عساکر
عراق و آذربایجان و شروان و قراباغ و جور و سعد و دار المرز قلمرو علی نگر و فارس و کوه گیلویه و کرمانات و سایر
عساکر نصرت توامان متعاقب روانه شود و الویه دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت و مستقر خلافت
در حرکت آید آن گروه تیره روز بسبب آنکه طول و عرض ممالک محروسه بیکران هریک از عساکر در قطری از
اقطار آن میباشد و جمعیت ایشان علی الفور در زمانی اندک هرچند در آن باب اهتمام کرده شود میسر
نیست بقدر مدتیکه عساکر جمع نمایند حسب المقدور در بردن سیبه و جر و انداختن توپ و یورش لشکر نصرت‌اثر
حشر سعی نموده و تاتار خان و سایر مستحفظان جانفشانی نیز داد جلادت و مردانگی داده بسیاری از آن قوم لئام
را آواره ظلمت آباد عدم گردانیدند و بعد از اصغای توجه رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلیعه صبح عالم
افروز قبل از طلوع نیر ظلمت سوز رخت هستی بعالم نیستی میکشد بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال بمضمون
حدیث نبوی علیه السلام که نصرت بالرعب مسیرة شهر آواره دشت وبال و نکال گشته با نهایت پریشانی
و کمال بی‌سامانی سالک طریق فرار گردیدند میباید که چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند شکرانه این فتح
مبین سجدات شکر بتقدیم رسانند

نامه فتح که بعد از استیصال دارا شکوه نوشته

آنکه سلطنت پناه فلان بعواطف خسروانه عز و امتیاز و شرف افتخار یافته بداند که بر سواد
خوانان رموز صحیفه امکان و تماشائیان عجایب هفت کرده آسمان ظاهر است که چراغی را که دست
حضرت عزت جلت شانه برافروخته باشد از باد و پرافشاندن پروانه طینتان که ظلمه تیغ فروغ این چراغ اند
از پای نشینند و از گداختن سیه دیده و روغن دل حاسدان گزندی نبینند و ثمرات مساعی و کوشش کسی
که مستقل حکمت بالغه جناب کبریائی نگردانیده آن نموده باشد هرکس معارضه نماید بیراهه از راه نادانی
با خویشتن در مقام پرخاش و ستیزه ... آمده باشد ...

۴۰

دو نوبت در تعاقب لشکر ظفر دارالقرار قندهار درآمده ... بدنامی بر جبین احوال خود کشیده
خائب و خاسر چون بخت سیاه خود برگردیده آتوت بتکلیف خشک مغزی و پریشان دماغی که در سرشت
بید داد دیگر باره هوس اینمعنی نموده دارالشکوه ولیعهد خود را که از سائر اولاد بزعم آن بادشاه حسرت
دستگاه امتیاز دارد با کثرتی تمام و عدتی مالاکلام و فیلان کوه شعار و توپهای اژدر آثار بصوب
صوب قندهار فرستاده خائب کلام و طالب ناکام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالتی
چنان در نظر نکته دانان غریب و بعید نمود که بمفاد ای من جرب المجرب حلت به الندامة
از کار خود متنبه نگردیده دیگر باره در صدد این امر مستبعد در آید فرمان همایون بجمعیت عساکر
منصوره که در اطراف و اکناف ولایات معموره سکنی دارند نشده بود اینمعنی را فوز عظیم
شمرده در بریدن نقب و حفر سیبه و سائر لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نمود دقیقه فوت
و فرو گذاشت ننمودند و چون گوشمال آن قوم نادان که در تیه جهل مرکب خود حیران و
سرگردان مانده اند بر ذمه همت شاهانه فرض عین و عین فرض بود قنقان بیگ و حاجی
منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر شعار مقرر فرمودیم که برسم منقلای بطریق
ایلغار و استعجال روانه شده اطراف آن مخاذیل را بدائره احاطه درآورده در سد طریق و
مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند و مقرر شد که علی قلی خان سپه سالار با سائر عساکر که بجهت
پرجوش روانه شده اگر بمحض آوازه لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار بر قرار اختیار ننموده
باشند بمصقل تیغ درخشان زنگزدای وجود آن ظلمت سرشتان گرداند و رایات نصرت انتظام نیز
تا بلده طیبه بسطام در حرکت آمده آن تیره بختان بدمآل بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم افکن
عدو مال ششماه متوالی در بریدن سیبه و نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیختند و ذو الفقار خان
بیگلربیگی و سائر غازیان ظفر نشان و مستحفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان هر روزه بر سر
سیبه ایشان ریخته جمعی کثیر و جمّی غفیر از آن بیعاقبتان را آواره دیار عدم میگردانیدند تا مدت ششماه
که عساکر نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بجهت بیکران و دریا بست
بی عدو پایان تعیت نمایند آن قوم پریشان کردار مشغول این کار می بودند بعد از اصغای
نزدیک ... لشکر ... است اثر بجمعیت تمام ... نموده از طلوع فجر تا زمان استوای

تسمع بزم فلک چهارم برگرفت بسط السماء نایره جدال و قتال اشتعال داشت و نسیم فتح و نصرت بجهت هزار نفر از اهل
مدبران طعمه تیغ آبدار بخاک هلاکت افتادند تعب افاعی تفنگ و نهنگان تیغهای آبدار بحر کردار گردیدند بناکامی و هلاکت
از ننگ و نام باز ادبار بر مطایای رهوائی بسته بشیوه نخست و رسم سابق آواره دشت فرار گشتند
و نظر علیخان و قنان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آن گروه مخذول نموده جمعی کثیر از آن
بیعاقبتان را طعمه تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار نموده و بعد از رسیدن فیل آورده بنفس نفیس
جهد بلیغ را آواره صحاری فرار و ادبار نمودند لله الحمد و المنه که مجدداً فتحی چنین مبین قرین حال اولیای
دولت و دین گردید نوای کوس بلندی قدر والا بمسامع سکان صوامع گردون رسید چون
بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد مژده این فتح مبین بسجدات شکر الهی تقدیم رسانیده بدعای
استدامت دولت ابد مدت مواظبت نماید

فتحنامه که بعد از استیصال چغتائی نوشته

سلطنت پناه فلان شفقت شاهانه و مرحمت بی‌نهایت خسروانه مستولی
و امیدوار و مستظهر و مشتمال بوده بداند که از روزیکه رایض قضا توسن دولت را رام نواب همایون ما
نموده ابواب انجاح مطالب و مآرب بر روی آمال ما گشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش
حصول و وصول مقاصد ثمر پیشرس حدیقه آمال ماست و از آغاز ابتسام صبح دولت و اهتزاز
روایح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم و عنبر آگین و دماغ جهانی از شمایم آن
مشکین است همواره گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات غمایم فیوضات الهی تازه و صفیر
عندلیب فتوحات جاوید با نتشار مضمون بلاغت مشحون ذکر ما النصر الا من عند الله
بلند آوازه است و معاندان این دولت والا مانند معارضان مرآت صافی بشغل اقفا
و اعدام خود گرفتار و از مکائد خود در آزار اند درینوقت که مقالید فتوح درخشان غازیان
ظفر نشان بفحوای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده از گشایش ابواب
مغلقه قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و توابع و سایر حصون و قلاع آن حدود
که هر یک در متانت و حصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات میزد فراغت
حاصل نموده دار السلطنه هرات مقر رایات جاه و جلال گردیده و داهندوستان که با هر یکی از سپاه بر
تو امر زاده از صنعای اینجیر در فلک بلند اندیشه نات و متحیر گشته بخیال محال و تصور فاسدیکه

لازم منکطرفان بمغز بیاشند و زنگ زنگ زدیه لدر رشید خود را با سعدالله خان و بهادر خان و رستم خان و گنی

و قلیج خان و نجابت خان و خنجر خان و الله قلیخان با عدتی تمام و کثرتی مالا کلام بقصد استرداد دار القرار

مزبور روانه گردانید و چون در حلین و رود الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنه مزبور حاکم

با تبشار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا با سپاه خود مقرر فرمودیم که بیکی از ییلاقات

که در جا جمعیت مردم ایشان تواند نمود رفته به تسمین دواب و آراستگی اسباب جمع داشتغال نمایند تا چون

جمعیت عساکر منصوره آن گروه بی شکوه مانند خیل ذباب که بر شهد هجوم آرند احاطه قلعه

دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیج خان را با دوازده هزار نفر روانه بست

گردانیدند که بمحاصره قلعه مزبور قیام نمایند و در ایام محاصره که من اوله الی آخره چهار ماه امتداد

داشت در بردن جبر و نقب و سیبه انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده بذل جهد

مینمودند و ایالت پناه محراب خان بیگلربیگی در دار القرار قندار پای ثبات و قرار فشرده

هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آنگروه خسران پژوه فرستاده خرمن

حیات آن تیره گوکبان را باتش تیغ درخشان بباد فنا میداد و بضرب توپهای صاعقه بار

دوزخ شرار ثعبان آثار که زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال از صدمات شان

در تحول و تبدل بود مضمون صدق مشحون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین

در منازل و مضاجع کان لم یغنوا فیها مشغول خواب بد میگردیدند تا آنکه سپاه نصرت

شعار و لشکر قیامت آثار بسرکردگی قورچی باشی و قوللر آقاسی بجمعیت و آراستگی که

خورشید را از کثرت و ازدحام تابیدن بر کره زمین میسر نمیگردید و خورده بین از

ملاحظه آن سپاه تنگ از این ابیات مشغول بود **مثنوی** گرفته با قبال

صاحبقران + زمین را سپاه آسمان را سنان + نه آن لشکری نیزه و تیر بود + جهان نیستانی

پر از شیر بود + بدفع و رفع آن جماعت بعافیت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که سرانجام

و نظر علیخان سرگروه جنود مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه منصور جمعی

از رعیت تابع بنای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده با اموال و اسباب رعایا

و قرار دست درازی نموده باشند و تقصیر ایشان تقصیر نمایند و مقرب

آنخاقان مشارالیه و نظر علیخان منصور با جمعی از غازیان ظفر توامان نفر موده عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده

در حوالی کرشک با خنجر خان و الله قلیخان و قباد خان که با موازی سه هزار نفر بتاخت زمین داور رفته

با غنائم بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنای ثبات و قرار القوم

با خراب و ویران نموده قلیچ خان بعد از وقوع اینچنین فتحی مبین مجال توقف در بست ندیده سالک طریق هزیمت

گردید و امیر آخور باشی و نظر علیخان مانند شعله که بهیوسته گلگون خوشعنان از دنبال وخان با وجود لان

میساز و قلیچ خان را تا اردوی نکبت اثر اورنگ زیب تعاقب نموده بعد از تلافی فئتین چند دفعه

جمعی از مبارزان دشمن شکار و مردان کارزار علانیه بارده و خیام آن جماعت ریخته بسیاری از ان

قوم بد اختر را سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود امرای عظام عساکر نصرت فرجام اورنگ

زیب بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان دکنی و قلیچ خان و سایر امرای خود را که

بمزید جرات امتیاز داشتند با فیلان کوه تمثال باستقبال محاربه مجادله و مقاتله جنود مسعود مقرر

نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بها دران صف شکن و دلیران مرد افکن

که روز هیجا را بوصل شاهدان رعنا ترجیح میدهند دست جرات از آستین جلادت بر آورده بر آن قوم

بی وجود حمله آور گردیدند و بمضمون صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض

فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از ملهمان غیبی بگوش هوش شنیدند رستم خان

و قلیچ خان و سایر خوانین آنگروه مانند خیل زاغ که تاب صدمه شاهین تیز چنگال نیاورده

ببال عجز و اضطرار در پرواز آمده هراسان و لرزان داخل اردوی اورنگ زیب گردیدند

اورنگ زیب از ملاحظه آنحال در غرقاب اندیشه شآمت عاقبت و سوء مآل افتاده مخلصی بجز از

شیوه ستوده هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده با کل اسباب و عساکر خائب و

خاسر دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بمفحوای جاء الحق و زهق الباطل بتاریخ هشتم

شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع

گردد سجدات شکر تقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گرداند **رقیمه‌ایست که بدولتخان**

در ایام محاصره قندهار نوشته شده

آنکه ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزیکه معمار قضا و قدر قلعه ذات بوجه حصر

۴۵

تنگ دستی بخته و ازلیل و نهار در دو برین حصار استوار آویخته نقوش ابواب مغلقه این حصار را بدست

کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فسیح الفضای وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار

او گذاشته اند چنانچه گشایش دریچه ها بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده در آن و برین را بر صدق

این معنی شاهدیست روشن و بر تافتن قفل آفتاب از باب وضع مقرر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر

برین مدعا دلیلیست مبرهن لله الحمد و المنة که این مفتاح جهانگشائی از آبای عظام و اسلاف کرام

دست بدست بنواب کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدائق امال ما بیار

سحاب لطف الهی دمیده از آغاز طلوع نیر اقبال و تبسم نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهره

بخت ظفر فرجام ما با دو دست تیغ اقلیم گیری و جهان ستانی بر عالم دراز است و با وجود

نیروی سر پنجه صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته همت والا نهمت معلای ما مقتضا

عدالت کامله و مروت شامله بر آن مصروفست که مور ضعیفی بغفلت پی سپر مراکب مواکب مسعود جنود

نامحدود نشده نخست برشحات زلال نصایح و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایه انتباه

و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان بر روی آشنا و بیگانه گشائیم که هر کسیکه از

نمائی دیده بیدار خود را باین مامن جهانبان رساند از تصادم خلل و تعرض خواری و زلل مصون

و محروس ماند و اگر باغوای تیره بختی و برگشته روزگاری ازین سعادت محروم ماند اسیر سر پنجه استیلا

اقتدار سپاه نصرت پناه گردد و در یوم النشور که عدالت پیشگان را زبان عیش و سر و ظلم اندوز

را ظلمت شب دیجور ست دامان اعمال غبار آلود بال و نکال نباشد لهذا در حینیکه ابواب دولت و اعلام

فتح و نصرت بدینصوب در حرکت بیاید تیره روزان شبستان را که کواکب اقبال شان از ظلمات جهل مرکب

در محاق بود بمحض رضاجوئی خالق و رفاه حال خلائق از زور بازو و شوکت و چیره دستی جنود فتح و

نصرت آگاهی فرمودیم و انگروه خذلان پژوه متانت حصار و رصانت دیوار را پرده دیده آگاهی

و قفل زبان عجز اندودی و عذر خواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را تلقی بقبول

ننمودند تا آنکه بمقتضای داس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم

آن بنیان و افتار و اعدام آن گمگشتگان تیه غوایت و عصیان نامزد فرمودیم

چنانچه حال حکم والا و فرمان معلی گر یکی از محصورین و مقهورین ست منشی و تقریر

بنیاد ابواب انحصار تو بر تو مقالید سیوف درخشان سپاه جنگجو بازو دست تسلط لشکر قیامت اثر
برآن قوم بی‌سر و پا دراز گردیده بنیان وجود صغیر و کبیر و پیر و جوان بیرازین سیل بی امان و یران و کاخ جرات
و جسارت پردلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار روانفزا از شیوه ایمن و امان الا
و سلسله معلی ست اقتفا با آثار اسلاف الکرام بر ذمه همت عین فرض و فرض عین میدانیم که
آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال زاهره آگاهی فرمائیم اگر گوش
هوش با صغای فرمان واجب الاذعان کشوده قبل از آنکه کارش به یورش منجر گشته عساکر
منصوره بفحوای آن جنبه نا انهم الغالبون تصرف در بروج باره قلعه و حصار نمایند از در اطاعت
و انقیاد درآید باز از اطاعت پیشگی و خدمت سگالی آن ایالت پناه را با فسر انجاح مطالب و اسعاف
مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان در سر و پرواز معارج
سعادت جاوید در نظر داشته باشند بتفویض حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه
آن محسود امثال و اقران اهل امرای ایران و هندوستان تواند بود ممتاز و سرفراز فرمائیم و اگر
آرزوی وطن مالوف عنان تاب این عزم صواب باشد با تبعه و لاحقه بشمول عنایات خسروانه
فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر کار آگاهان دانش منش و درست اندیشان نیکو روش
و ظاهر و روشن است که قزلباش ظفر تلاش را از گذشته شدن محابا و پروائی نیست و پرچم اعلام
را بطره مفتول شاهدان چین و تاتار و رایحه دماء دشمن را بر نکهت نسیم بهار ترجیح میدهند و معهذا
وفور جیوش قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن بخیال دوراندیشان متعسر
احاطه تعداد آن بدستیاری اعداد لاتتناهی متعذر است و معدودی چند که معاضدت ایشان در
این جا ر پای استظهار دارد در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان آرا است
و شهره فتح قلعه مبارک ایران در زمان نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص آن ملک دلپذیر از
ایادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبانزد جهانیان اند بسامع پیر و جوان رسیده اند
رسیده خواهد بود پیداست که این توده خاک را که میانجی آن چند روزی پای ثبات و قرار افشرده
در پیش حملات این جیش منصوره که با صدمات امواج بحار و سورش سیلاب بهار دم
مساهمت و لاف مساوات میزند پای ثبات و یارای قرار نیست و عنقریب بعون

عنایت الهی این مشت گل به نیروی آتش دستی و خانه برانداز غیرت سرشار غازیان نصرت شعار
که همگی نقد جان بر کف مترصد فرمان اند و صدمات توپهای اژدها صولت اژدر مهابت که زمین را
از تصادم ایشان خلل در ارکان و بروج قلعه مانند بروج چرخ اخضر در دوران ست از هم ریخته
و پاشیده آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید یقینکه طرفین
اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان آن را ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرد خود را
به امن عافیت خواهد رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا
بأسنا تحریم عجز و استغاثه بی ثمر و نفع نه بیند ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود رقمی

که بنقی سلطان از حکام روم نوشته شده

آنکه چون بفحوای صدق انتمای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمه همت
پادشاهان والاشان و سلاطین عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم است
که رعایت احوال رعایا و زیردستان و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان
نمایند که بسبب تیقظ و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و
راحت غنوده و زنگ تفرقه از خاطر مترددین و سالکین سبیل زدوده بفراغ بال
اسباب معاش و سرانجام اسباب معاش قیام نمایند و چون بعضی از انسان صورتان
ابلیس سیرت و بشر نمایان شیطان سرشت در لباس آدمیت و مردمی پایمال شنیعه گردمی قیام
مینمایند و اندوخته سنوات را با نقد حیات از تجار خریدار که سررشته شیرازه رفاهیت
سکان هر دیار اند میربایند لهذا بر ذمت همت طرفین و رفته فرمانفرمای جانبین که حدیقه
پیرایان آمال خلائق و چمن آرایان رضای خلق و خالق اند واجب و لازم است که اگر به آب بخودرائی و
خودسرائی خار بیگانه مردم آزاری از ریاض همیشه بهار مصالحه سربالا کشد بازه آمد و شد
حیرانیشان آن خار بن افگنده و آن نخل جفا از ریشه برکنده گردد بمبین این مدعا و ما حصل
این متمنی آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام ولایات متصله بولایات
ممالک محروسه پا از منهاج مستقیم سلوک بیرون نهاده نسبت برعایا و مترددین
و منسوبان دولت ابد قرین سالک طریق تعدی میگردند و یکی از جمله آن ماجوج صفتان

که در هدم سد سکندری مصالحه و دوستی طرفین سعی نمایند فلانست که بر سر جمعی از مسلمانان ریخته اموال ایشان را عرضهٔ یغما و مال ایشان را بهبا منتشور نموده و بدین یکشیوه ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج مواد بغی و عناد ست و منسوبان این دولت محکم بنا بر رعایت مراتب صداقت و خلت و صفا در صدد تلافی و تدارک در نیایده متعرض احوال ایشان نگردند و اگر چنانچه آن مفسد بد اختر تنبیه نیافته مکرر ارتکاب این امر نماید مظنه است که مودی بامور عظیمه گردیده رخنه در حصار استوار مصالحه و مسالمه افتد و بعد از آن تدارک دشوار خواهد بود مناسب شیمهٔ خیر اندیشی آنکه کارکنان آن دولت علیه آنگروه مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات بلیغه کرده نگذارند که من بعد ارتکاب این قسم امور توانند نمود و اگر از رهگذر بعد مدتی انجا ذیل از مستقر سریر سلطنت و تعیین شخصی بجهت تنبیه آن ابلیس سیرتان تعالب خدیعت انجام این امر در مدت تمادی میسر تواند شد بنا بر حصول اتحاد و یگانگی و عدم جدائی و بیگانگی اگر منسوبان این دولت والا آن طایفه را بسزای خود رسانند محمول بر نوع دیگر نخواهند فرمود

رقمی که بجهت امتیاز الویه سپاه نوشته شده

از روزیکه دست قدرت جناب لشکرکش وجود دستیاری آرای هستی و بود دیباچه گلدستی صنع ازل نشر الویه کینونت و اعلام هستی بر مفارق جنود مکونات و افراد کاینات نموده و شقه رایت فروغ آیت خورشید و ماه را بفرمان نافذ کن از هم گشوده هر صنفی از اصناف این لشکر بیشمار از هم به نشانی ممتاز و هر موجی از بحر بیکران این فوج را بعلامتی سرافراز ساخته شقه لوای عساکر روز را بطلای محلول فروغ مهر منیر ملون و اعلام سپاه شب را بحلی نما نگلهای کواکب ثابت و سیاره مزین ست طوایف لاله و گل که پیادگان سر جلو بهار رنگ رنگند و فوج فوج را لباسی جداگانه در بر و پیرایهٔ خاص رونق افزای حسن منظر ست چون تاسی فرع باصل از واجبات و تابع بودن جزو بکل از مفروضات میباشد لهذا بفحوای ظلیت حضرت رحمان که غمخواری جهانیان یک گل از آن باغ جنت نشانست مقرر فرمودیم که هر یک از بگلربگیان و امرای عظام را نشانی ظاهر و علامتی باهر باشد که بدان در هنگامه هیجا و زمان مقابله اعدا که مردان را فصل شکفتن گلهای مطالب و هنگام رسیدن اثمار مآرب ست از هم ممتاز باشد بنا بر آن شفقت شاهانه شامل حال فلان فرموده علمیکه مطرز بآیات مبشرات فتح و نصرت ست بآن ایالت پناه شفقت فرموده مصحوب فلان ارسال فرمودیم

رقمیکه به میرزا مقیم کتابدار در ایلچیگری هندوستان شده

امر میرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه بصنوف توجهات شاهانه والوف نوازشات
بادشاهانه عز افتخار و شرف امتیاز یافته بداند که از انجا که بوارق عنایات ازلی و سواطع اشراقات
سعادت لم یزلی از بدو طلوع نیر جهانبانی و مبدا ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی حسب الدوام
ابد فروغ ابد دولت والا را از پرتو انوار مشکوة فیها مصباح برافروخته و قلوب اعادی
خفاش طبیعت را پروانه وار با تش بی امان این شمع فروزان سوخته پیوسته ابواب
کامیابی و عشرت اندوزی به میانجی مانعی بر روی منتسبان این دولت والا باز بوده است
اقتدار اولیای دولت مصون از کدورت با ثمار حدایق مطالب و مآرب در از میباشد
و درین ایام سعادت آغاز فرخنده فرجام بهوای سیر و شکار ریاض خلد عنوان مازندران
بهشت نشان که از سایر تنزهات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن امکان بامتیاز انهار و الوان
ریاحین و ازهار و اصناف صید و شکار ممتاز است عنان تاب عزیمت والا گشته فضای این حدیقه
همیشه بهار به ضرب سرادقات آسمان کردار و مخیم شادروان خورشید انوار گردیده
چون از بار نجیکه از مواقف مراسم بندگی از خدمت والا و درگاه معلی جدا گشته عریضه مشتمل بر
کیفیت سوانح و وقایع آنحدود و احوال سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناه فلان بدرگاه
فلک اشتباه نفرستاده خاطر دریا مقاطر بضیا نظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر متعلق انتظام قواعد
سلطنت و جلالت پناه مومی الیه میباشد اگر آن مقرب الحضرت به زودی رخصت انصراف
حاصل نموده روانه می شده باشد فبها والا اخبار صحت مزاج و حقایق سامی و دوستکامی
جلالت و سلطنت پناه مومی الیه را بتفصیل عرضداشت نموده روانه پایه سریر خلافت مصیر نماید
و در حین مرخص شدن بادشاه والاجاه مومی الیه اظهار نماید که حسب الامر اعلی دو زنجیر فیل
ماده نرم رو و خوش جلو با دو نفر فیلبانان خواجه سرا طلب شده و بعد از انکه تحصیل نمود
تسلیم نماید همراه بیاورد و مطالبی که داشته باشد عرض نموده بعز انجاح و شرف اسعاف
مقرون شناسد

رقم تیول غازی محمد بیک اعتماد الدوله

چون قابلیت و استعداد او را در حیف آثار انظار و تربیت و جذب عواطف خداوندانه

نهایت خاصیتی است که پرتو مهر منیر بمقتضای آن گل را در شاخ رنگین قیمت لعل و یاقوت از صلب خاره
سنگین می‌نماید و همین بغیت که انسان که زبده زمره امکان و معشر اعیان تاج امتیاز بر سر می‌نهد گردد
متالید حل و عقد امور بکف کفایت و قبضه در ایش میسازد و نقد قابلیت گوهر شناست در گره
قطره باران نیسان بسته است و عروس حجله نشین نهانیاست که طراز نده پیرایه وجود در انتظار هر بش
نشسته در کارخانه امکان تاثیر فاعل بی شایستگی ماده قابل تاریست بی پود و خیال الوان
رفیع الارکان بی مدد روان سودا بست بیسود اگر آئینه قابلیت نباشد صورتی مقبول طبع جلوه ظهور
نمی‌نماید و اگر مرآت آگاهی واسطه نگردد حسن وقوع تماشا نقاب حجاب از چهره ظهور نمیگشاید نسیم نوروز را
از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه در بر است و عینک را از زمین صفای طینت رتبه
تقدم بر بینش ارباب نظر لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت نواب همایون ما که چون تابش
آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام است بمقتضای اَلنّاسُ مَعادِنُ کَمَعادِنِ الذَّهَبِ
وَالفِضَّةِ بعضی از بندگان را لعلت قابلیت مواد و حصول استعداد برتبه والای
قرب سرفراز میسازد و پایه قدرش را از اکفا و امثال می افرازد و مصداق این کلام و مصدق
این مرام صورت احوال فلانست که از تاریخیکه منظور انظار احسان و مهبط فیوضات بیکران
گشته یوماً فیوماً بل آناً فآناً بمقناطیس حسن خدمت و اظهار کاردانی و کفایت جذب آثار
مرحمت بیشتر از بیشتر می‌نماید و یکی از جواهر امور که بکاوش اندیشه آن اخلاص کیش از
معدن خفا و اختفا به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردیده معادن طلا و نقره ملک ایرانست
که از عهد باستان الی الآن نشان آن درین دیار بی اعتنائی سلاطین وجود کیمیا می بود صورت
وقوع آن در آئینه احتمال نیز بدشواری چهره می‌نمود در عهد وزارت و ایام کفایت و اقتدار پناه موما الیه مسمی بجای
اسم از گشاد این معما ظاهر گردید و آوازه ظهور این امر غریب از حد و در روم تا دهنه
فرهنگ رسید و باز امثال این خدمت شایستگی و درست خیالی موما الیه را مجدداً منظور انظار
احسان و الطاف بی پایان فرموده‌ایم

رقمیکه درباب طلب مولانا محمد محسن کاشی نوشته شده

آنکه مولانا محمد محسن بعنایات بیکران
خسروانه مستمال بوده بداند که چون پاسداری شکر هر چیزی باز ابن انعام منعم و جوبیتان تمهید در

در خور اکرام مکرم میباشد چنانچه هر جزئی از اجزای موجودات و هر فردی از افراد کائنات مرآت
تماشای شاهد این مدعا و حجت واضح این معنی است از حد دوام هیچ گردان چون آفتاب عالمتاب
روشن است که سرگرم این آرزو و از ذکر مدام دریا پیدا است که سر رشته این جست و جوست و از
هر گروهی که از درگاه عنایت کریم مطلق باعطای گوهر گرانبها مذهب حق ائمه اثنا عشر
فرمانروائی الوالعزم بشر که عمده عطایا و زبده مزایای بخشنده عطیاتست اختصاص یافته باشند
رعایت انصفی بیش از دیگران لازم و مراعات آن فرض و متحتم است و چنانچه این فرقه والا
و طبقه معلی مشغول الذمه این دین واجب الادا میباشند بر واقفان رموز عرفان و عارجان
معارج ایقان نیز در مذهب بیداری و کیش تیقظ و بیداری فرض عین و عین فرض است که
معاضدت حارسان نقود شریعت و حافظان گوهر نوامیس ملت نمایند و لله الحمد والمنة
که نواب کامیاب همایون را از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان اهتزاز بهارستان جاه و جلال پیوسته
معاونت و تایید حضرت رحمان خالق زمین و آسمان اعاظم امور دین و سلوک مسالک یقین منظور نظر
اصابت اثر میباشد و درین وقت که تقویت ایمان و استحصال انتظام سوالف ایام رجحان دارد مطمح نظر
دم گزین خاطر معلی آنست که کماهی نماز جماعت که در حقیقت ادای این واجبی است شهادت عدل مومنین است
قیام نماید میباید که چون مضمون واجب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی امیدواری روانه درگاه جهان
پناه شده تقدیم این امر شریف که در حقیقت استرضای درمان زدای عبودیت و معیت عمده عبادات
و خلاصه طاعات داند **رقیمه بجهت خلعت محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته**
شده آنکه بخشاینده پیرایه وجود و کسوت پوش آراستگان بزم شهود که فلک را از لباس
اطلس در بر و خورشید را تاج فروغ بر سر بمقتضای حکمت شامله و فحوای قدرت کامله هر فردی از افراد
کائنات و هر جزوی از جزئیات مکونات را مرآت صفات کمال و آینه پیدائی ذات عدیم المثال خود
نموده و از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره تا دریا آنچه مشاهده دیده دریافت بینایان رموز
انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل الجواهر دانش روشن است گردد همگی فراخور سرمایه که از
انعام عام آن مفضل منعام یافته اند سرگرم این تکاپو و بی آرام این جستجویند خورشید را
نعل در آتش که لعل را در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ پوشاند و ابر مدرار بهار را

پای تردد از قطره زدن ابله دار است که عریان تنان اغصان اشجار را بخلاع زنگارنگ نوروزی رساند و
ظهور این معنی و حصول این دعوی در باد شاهان بلند شان و خسروان نافذ فرمان که ظل حضرت پروردگار و آفتاب
فلک اعتبار اند از سایر افراد کائنات بیشتر توانند بود که ظلال مراحم کامکات اشخاص مرحمت توأم و سایه را
متابعت ذات کار لیست متحتم و چنانچه قابلیت مواد و رسائی استعداد و مقتضیات عنایات خداوندی افزون
میباشد شایستگی خدمت و خلوص نیت بندگان نیز جالب عطایای خسروان بلند شان میگردد و لهذا بنابر
اخلاص و بندگی و حسن نیت و اختصاص و کاردانی عالیجاه محمد بیگ وزیر دیوان اعلی شمه از عنایات شاهانه
و شمه از الطاف پادشاهانه شامل حال فرخنده مآل مشار الیه فرموده از ابتدای فلان هر ساله مواز
پنج دست از ابواب پوشیده نواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه بانعام مشار الیه شفقت
و مرحمت فرموده بودیم بدستور بوزارت پناه موی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام رقم این
عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغیر و تبدل مصون و محروس دانند و صاحب جمعان بیوتات
همه ساله واصل ساخته در عهده شناسند

رقمی که جهت خلعت میرزا محمد شفیع منجم نوشته

چون نجوم سمای سلطنت و بختیاری و آفتاب جهانتاب فلک عظمت و تاجداری یعنی
بادشاهان آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دولت شان از قدر اول فلک والائی
و برتری و ماه زاید النور کمال شان در نصف النهار بلند اختری است در دیده رصد بندان فلک دانش
و مجسطی گشایان بوطیقی خاصیت مهر درخشان و خورشید تابان منظور باشد و چنانچه آفتاب جهانتاب صدر
نشینان مکامن اکمام بوستانی و رائحه شناسان طالع وقت نوروز سلطانی را باثواب مختلفه
و پیرایه های سکینه الفواتح انگشت نمای شاخسار و صاحب امتیاز دارالاشتهار قلم و نوبهار میسازد
بر ذمت همت حق شناس نیز واجب و لازم است که رعایت حال جمعی که جوهر با شان دیده اخلاص و
بندگی را منظر لالی ارتفاع آفتاب جهانتاب جود و افر الجود نواب همایون ما نموده باشند نمائیم
لهذا در وقت بنا بر شفقت شاهانه درباره ملک المنجمین میرزا محمد شفیع منجم خاصه شریفه ابواب
پوشیده روز تحویل با فادت پناه مذکور از ابتدای فلان شفقت فرمودیم

رقم سیورغال طبیبی

چون حکیم علی الاطلاق کائنات معالج ابدان امراض
و جسمانیات که او را ده و مشیت الهی انواع حیوان و عروق ... اعصاب

۵۲

۵۴

... ساحت دریافت و ... شناخت و رسیت ... و رشایست ... کاست از روز ... شخص

دولت ... سلطنت را با ... حسن ... همایون ما داده و بنای اصلاح مزاج فاسد

... ضمیر معلا است که ...

... کمالات ... بندگی آبا و اجداد نموده باشند مشمول عواطف شاهانه

... خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شد **دیباجه رقم**

نشانی چون خاطر دریا مقاطر سلاطین بالتمکین که مجمع البحرین مروت و سخاوت و جامع ...

... پیوسته در بحر ... دریای بی انتهای هند ... جویای گوهر مقصود که

عبارت از تحصیل رضای ... می‌باشد و نیل آن مرام و انعطاف این کام مشروط

... است که جمعی از بندگان اخلاص شعار و غلامان فدویت آثار که حسن خدمات و

... بندگی ایشان بمحک امتحان و قبول رسیده معلوم شد تعیین فرمائیم که از نتایج سلوک ایشان

رعایا و برایا منشرح البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال باشند لهذا فلان را تعیین فرمودیم **دیباجه**

رقمی چون آب و هوای ریاض دولت والا و حدیقه همیشه بهار سلطنت معلی مقتضی آن است

که ... خدمت در ... نهال بندگی ... بوده ... کام طلب ...

از ثمار آن شیرین و حدیقه طراز ... باشد لهذا

از ابتدای ... فلان امر خدمت فرمودیم **دیباجه رقمیکه جهت**

القاب محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده

بر ضمایر ... خوانندگان نقوش حکمت این ... پوشیده نیست که

... کارپرداز دیده ... صنعت گری نیست

چنانچه آراستن قامت قابلیت سلاطین ذیشان بلباس دوام نیکنامی که از عدالت و سیاست

... مخصوص ... کارگاه تدبیر و کارکنان کارخانه تقدیر است

همچنین دریافت و پایه اخلاص بندگان اخلاص شعار و خدمت اند و زان درست کردار

خاص ... شهریاران رفیع مقدار ... شد لله الحمد و المنه که از بدو ...

برادر ... تخت رفیع ... صاحبقرانی پیوسته این شیوه ...

منظور نظر اصابت اثر بوده هر یک از ملتزمان لب با ملاقسریه

فراخور مراتب بخلاع کرنمایه امتیاز و اختصاص یافته اند چون بهمین تشریف بکمال در اساس پرور

زمان حق النطف و دوران ابن دسترس مساعی نسبت اسم نبیل و ذکر جمیل ست لهذا درین وقت

بنابر حسن خدمات شائسته و تدبیر بائسته اعتماد الدوله محمد بیگ با لقب لباس القاب عالی جاه

مومی الیه اگرچه پایان قامت قابلیت اوست طرز بطراز تخلص باشتباه عمده مقربان درگاه

فرمودیم مستوفیان صدار ارقام و الحکام و فرامین و مناشیر و عنوانات آنها ثبت

و مرقوم سازند و از شائبه تغییر مصئون دانند **دیباچه رقمی**

بمیرزای وحید الزمانی نوشته انکه چون منهل عذب عنایت و شفقت

و چشمه بهار خوشگوار مکرمت و مرحمت بر عموم لب تشنگان حصول مآرب سبیل

و بر انبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجت مندان کفیل است و بیمن

زلال آمال اجله صمدان ازین ماء معین در نشو و نما و عروق و اغصان آن از

شرب این زلال کوثر مثال زمین سیما و آسمان سا میباشد لهذا رشحی ازین بحر بی پایان

و قطره از باران این سحاب نیسان صرف مزرعه امید فلان گردید از تاریخ فلان **دیباچه**

رقمی آنکه حکیم علی الاطلاق و والی الولات باستحقاق که انسان عین را در شیمه منشی

رموز خوان غوامض صحائف اسرار نموده و طائر نور نظر را در بیضه بیضی و قفص شبکی

قوت آسمان پرواز نیروی عرش تازی کرامت فرمود چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن

انواع حیات را از اعتدال مزاج شیرازه بند اتحاد گردیده همچنین اوراق پریشان افراد انسان را

از رشته عدالت پادشاهان ذوی الاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشید و درین کارگاه

قدرت و کارخانه حکمت مانند او تار یکه بجهت قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب محکم

است قماش الامی و ارائی و ملک آرای از رشته احسان سلاطین ذیشان و تار احتیاج بندگان

صورت التیام یافته دلا که پادشاه کشور بدن فرمانفرمای معموره تن ست اگر نسبت فیض

باجزای اعضای فرق و قدم یکسان نباشد احوال رعایای حواس مختل و محروسه کالبد

از رهبت انبار لشکر بیگانه امراض و علل معطل میگردد و اگر فت [illegible] نمناس که فراش

۵۴

و دلق سرای سلطان دلست دست انکار کشند معاملات تعیش ضائع و مهمل میشود و ازینجاست که فرمانفرمایان
اقالیم صورت که طوی دقائق معنی پرده اند هموره نظر بر جیب تقوای بندگان جهانی نهاد و الطاف همندان در ست
اعتقاد بنیش منیف بند و لله الحمد که ظل همای ... از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت پیوسته
منظور نظر اصابت اثر آنست که هریک از بندگان فراخور قابلیت خواد و کسب استعداد از
آفتاب احسان و سحاب امتنان استضائت و استفاضه نمایند لهذا فلانرا بزیور احسان سربلند

دیباچه رقمی نوشته آنکه خسروان دانشیان و رموز خوانان لوح امکان که در دبستان و
علم آدم الاسماء کلها منصب خلیفگی سرفراز اند بمضمون صدق نمای من عرف نفسه
فقد عرف ربه ازین کتاب سماوی رموز استار اسرار میخوانند و غوامض مشکلات
را بواجبی میدانند چه خوانای این دفتر حکمت را علم بامور ضروری حضوری و هر آئینه حضور
معلومات در دیده تحقیق ضروری میباشد از قسمت عدالت قسمت بمعدل روح و منبسط بودن
آن در اعضای کالبد بیک نسبت معلوم است که احسان و الطاف شاهان نظر بهمگنان
و بندگان نیز عام میباشد و از اعتدال مزاج که شاهین میزان صحت ست ظاهر میگردد که
ریاست عامه نیروی ضعیف نوازی تمام میگردد و از تردد انفاس که در خواب و بیداری
بریکقرار ست بیقراری پرستاران مسبوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطر
خوانائی این صحیفه قدرت ست پیوستگی دست امیدواران بدامن دولت سلاطین مفهوم
ازین منشور الآداب الهی سلوک رئیس بامرؤس پیدا و از احتیاج سلطان قلوب بتردد انفاس و جوی
پرورش احوال خدمت سگالان مرایای ضمائر خسروان هویداست و لله الحمد و المنه که از بدو
جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای اتکا بر وساده عظمت و اجلال همگی همت والا نهمت
مصروف و معطوف بر آنست که بندگان این درگاه آسمان اشتباه عموماً و بار یافتگان بزم قرب
حضور خصوصاً از فوائد احسان و انعام محظوظ و بهره مند گردند لهذا خاطر شفقت مظاهر
دربارهٔ فلان تعین فرمودیم **دیباچه رقمیکه جهت وزارت شخصی نوشته**
آنکه از روزیکه در دار العبادات امکان صفوف وجود ذرات بقیام بندگی و
سجود از جان یکتائی مالک منان اشتغال نموده از طلوع بندگی ملوک اطاعت بر ...

دارند عادت عدالت عادل مطلق بران نحو جریان یافته که افراد متکثره الناس را برشته اطاعت پادشاهان عظیم الشان شیرازه اتحاد بسته جمیع [illegible] مطلق نزدیک گرداند لهذا بر ذمت همت پادشاهان [illegible] کامل الصفات لازم که بجهت سر انجام مهمات [illegible] میر [illegible] از عمال ممالک [illegible] که متصف بصفت امانت و دیانت بوده باشند تعین فرمایند که مهام رعایا به نیروی کاردانی ایشان منتظم و شمل جمعیت ایشان ملتئم باشد و چون تمام و راستی کاردانی از وجنات احوال فلان [illegible] واضح و لایح است شمه از عنایت شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده

دیباچه رقعی

چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام است از اخلاط اربعه اسطقسات [illegible] و اعضاء رئیسه مواليد و جوارح کائنات ترکیب نموده وجود پادشاهان بر [illegible] نادر مزاج این انسان عظیم الشان بمنزله حرارت غریزی که شیرازه ارتباط اجزای ابدان است [illegible] بی این [illegible] قدرت الهی اوضاع عالم امکان انتظام و شمل وجود مکونات ملتئم باشد چنانچه حفظ حرارت غریزی کبد که مدبر امور بدن و طبیب این معموره است از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان و دل [illegible] میباشد همچنین رعایت و مراقبت جمعی از ارباب کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز خانواده حکمت و فضیلت گشته زبان دان طبیعت و مزاج و نبض شناس شخص تدبیر و علاج شده باشند و بکار خسروان گردون کریاس [illegible] ناس اینه بر ذمت همت قدر شناس واجب و لازم و فرض و متحتم است

دیباچه رقعی

فلان بداند که چون هر موهبتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما از برای [illegible] خاص میباشد که بدون آن ایشان بدان از عهده [illegible] شکر گزاری بر آمدن بر آمدن متعسر بل متعذر میباشد چنانچه شکر جارحه زبان عبارت از آنست که [illegible] محامد حضرت رب العزت رطب اللسان بوده باجرای [illegible] محامد خالق مظروف و ظروف ازین جدول صوت و حرف چمن عبودیت را سر سبز و سیراب دارد و شکر ثروت و غنا آنکه [illegible] عاکفین [illegible] از درهم و دینار در دامان هوا مستحق از خاک مذلت بر دارد و هم چنین شکر عطیه عظمی نعمت والا سلطنت جهانبانی [illegible]

سیانی است که همه اوقات ... ضعفا و فقرا ... تاجر و الا
وه در ... بیداری ... حضرت باری ... اشتغال نمایند نحو رعایا را قدرت آن
ست که مطالب خود را بواسطه ... محاکم قاصی بلاد ممالک محروسه باشند
... رسانید ... انجمن عدالت استدعا توانند و لهذا بنا بر سهولت ...

ن امر اهم مقرر فرمودیم رقیمه که جهت اجرای آب وسیور غال
بیگم اعتماد الدوله نوشته — دهقان کشت زار وجود کائنات
عارس نهال هستی موجودات که مزرع آسمان از آبیاری قدرت بالغه او اخضر و نهال ... باز
شمار زنگین شکر و سپاس بارورست از اجرای عیون خورشید و ماه که باعث زنگ ...
ران حدائق سفید و سیاه است چراغی در راه تفکر اهل بینش افروخته و جهانیان
... راه و رسم آبادی آموخته که باحیای اراضی ... همکاری ...
عیون و قنوات که شبیه معجزه جناب مقدس موسی است هم چو ... رزق حلال افر...
و هم ذخایر مثوبات اخروی اند و زند و از انجا که احتیاج عند افراد انسان بل انواع حیوان
را با اشتراک حاصل و اقدام برین امر بحمایت شحنه عدالت سلاطین با تمکین مشکل است در حقیقت
اشتغال ... و ستوده حراست اقلیم وجود بهر د حیاتی از آفت و بلیه بر عدالت ... نیز و ایمان ...
وقوع اهمیت است و چنانچه مشتغلان این شغل جلیل را در القای ذکر جمیل خسروان گردد
و امان حقی ثابت بیاشد بر ذمت همت پادشاهان والاشان نیز واجب و لازم است
در مقام پاداش در آمده تلافی این نیکوبندگی بر وجه احسن نمایند تخصیص در صورتیکه حسن خدمت
و صداقت نیت موروثی و کتسبی نیز علاوه آن شده باشد رقیمه جهت وزارت
مرحوم میرزا مهدی نوشته و زیر دیوان ازل تشان ابن زبان ... اعطی کل شیئ
خلقه ثم هدی صاحب قلم منشور جلی الظهور ان فی ذلک لآیات لاولی النهی که طومار تیدهای ... قدر ...
... آفتاب و ماه نهاده و دفتر وجود ذرا با فراد مکونات ترتیب تزئین اده ار روزیکه فرمان
منصب والای جهانبانی را طغرای اعزاز ... بعد ... خوشنود فرموده
... حلم و دوام شام ... سامی ...

۵۷

نالاو جملگی نیت [illegible] سفر و معطوف انست که جمیع اخیر اولیای دولت [illegible] ان بکلیه تمام خلاص نوایان که بجمال خرخال

[illegible] معکفو بیرایه دانش کمال و حلی فضل [illegible] امثال و اقران [illegible] لطف و حسان

ممتاز ساخته مناصب و مراتب حمید از نقا و اعظم [illegible] معالی نمقال صوری جلیل سیادت [illegible] اقبال پناه

نجابت پناه عظمت و جلال دستگاه فاده [illegible] ملک آگاه عالیجاه [illegible] السادات العظام و سلاله

الائمة الکرام اعمال الدولة العالیة العلیة اسحاق انیة سمیا للسیادة و للوزارت النجابة و النقابة و الافادة و الفضیلة

میرزا محمد مهدی که در خاطر دشت گلزار همیشه بهار سیادت و نجابت تمام علوم عقلیه و نقلیه و تسهال طبع بانوار کمالات

صوری و معنوی ستبیرست لهذا از ابتدای وصول منصب جلیل القدر رفیع الشان و امر الای منیع الارکان وزارت دیوان

[illegible] من حیث الاستقلال و الانفراد بانسوات حق القرار و تسکات جمیع ما یتعلق لهذا الامر بدستور که در وجه محمد بیک

[illegible] ان اعلی مقرر بود بسیادت و وزارت و اقبال پناه عالیجاه مشار الیه سنفقت فرموده تکم کما ینبغی بامر مزبور

اقدام نماید مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده رسومات

[illegible] عالیجاه معلی الیه داشته اسناد و نوشتجات دیوانی و آنچه رتق و فتق آن بعز زیر

دیوان اعلی تعلق [illegible] نوشته و مهر عالیجاه معلی الیه که سرآمد مقرون بصلاح دولت ابد مقرون خواهد بود بیرون روند

و در عهده شناسند رقمیکه میر جمله نوشته شد آنکه سیادت و ایالت پناه نجابت و حشمت دستگاه معدلت و نصفت

انتباه عمده السادات و النجبا الکرام نظام السیادة و النجابة و الدیانة و المعدلت میر جمله خانه دل اخلاص منزل

پیوسته بضیاء آفتاب بدیع الاشراق عنایت و اقبال پادشاهانه که در وسط السماء ترائید و ترقی انشر فروغ

مینماید روشن و حدیقه بندگی یکجهتی را برشحات سحاب در را الطاف پادشاهانه که از بحر ذخار سلطنت ابد مدت

مایه بر میدارد گلشن داشته بداند که عریضه اخلاص مضمون ذریعه یکجهتی مشحون که درینوقت با رسال آن خود را

در سلک باریافتگان ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر منخرط و منسلک گردانیده بود در نظر کیمیا اثر

رسیده خدمات آن قرین بندگی باین منقبه ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض انتظار در پیا والا و ضمیر منیر

خورشید نیاگر دلیده بود مستنیر بانوار ملاحظه و مستفیض بضیاء مشاهده شد آن اخلاص شعار بندگی

دثار و کافه فرق ناجیه اثنا عشریه بمراحم بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خدیوانه بفحوای الا ام دمه

مرهونه [illegible] باوقات بهما [illegible] خواهند بود چون خلوص نیت و صفای طینت سلاطین صداقت آیین

[illegible] جلافت [illegible] مذهب تشیع [illegible]

۵۸

[illegible]

ازین قبیل بیانست اراده خاصه والا طبع معلی متعلق بدان میباشد که صیت این انجا بتنوع امتیازی تازه مانند آوازه گشته

ذر اسما از پیشتر دیده دوستی عزت [illegible] از کرام خلافت و ای منسوبان این سلسله علیه مشتهر گردد

بتبلیغ [illegible] در عهد تو که مزید تقرب اعلیحضرت العلیه السلطانیه فرموده قدیم میرزا ابراهیم کتابدار شده و مقرب الحضرت

[illegible] تا حین عهد و ازین فرمان جلیل الشان و اجب الاذعان معروض شد که بعد از این تمام بوده و چون

آن سیادت و ایالت پناه شایسته است که از آستان فلک بنیان حریم خدمت بین الاقران سرفراز گردد و نیابت

که شاهد و بیان ما با اتفاق مقرب الحضرت فرموده در محل اظهار او عالیان ایشان تمیز یافته نموده شد اگر عهد و نامه والا

و تعیین معتمدی از بندگان درگاه معلی جهت انجام این امر لازم باشد بتوقف عرض رسانند که نیابت بدان جهت

امر فرمایم بندگان منسوبان بید دولت ابد مدت دوران سعادت تقدیم رسانند خاطر بندگی ذخایر را اعتناء

شاهنشاهی مطمئن داشته حسن خدمات و بندگی خود را بیشتر از پیش منصه ظهور رسانند مطالب [illegible] خود را

که زیور قبول و حصول متجلی گردد

رقیمه که بنواب سلطان [illegible] ایلچیگری هند نوشته

که امارت پناه نواب سلطان بیگ [illegible]

پادشاهانه مفتخر و سرفراز و ممتاز بوده بداند که لطیفه که در این وقت مصحوب رفعت و معالی پناه علی قلی بیگ بدرگاه جهان پناه

و آستان خلایق امید گاه شهنشاهی خوشنودی از القاب پادشاه الاجاه گردون بارگاه ستاره سپاه فرستاده بود در هنگامی که گلهای

کامجوئی و کامرانی در بوستان بخت آن صاحبقرانی بریزش سحاب عنایت سبحانی شکفته و گرد و غبار عالم آفاق و راه عیش و عشرت

نسائم الطاف الهی رفته و آیات الطاف در دربار جاه و جلال عرش آستان سلاطین با تمکین در محفل بهشت شمایل مانند ساغر

بخدمت در دوران اعلی در منظر کیمیا اثر رسید برگ پان که بدفعات ارسال یافته بود تخصیص جامه الهی زر بود بهار دار الخلد

بزم ارم نشان سرسبز و ریان گردید بنا بر عنایت شاهانه دربار آن غلامزاده تشریف فاخره پوشیده مصحوب رفعت و معالی

پناه سهراب بیگ غلام خاصه شریفه فرستاده شد معروض داشته بود که اعلیحضرت پادشاه و جاه الله کامیاب ملک قانع بر مراعات

یکجهتی و یگانگی تقرر فرموده اند که بعد از انسال برگ سبز این بوستان آوری شکفته و خندان باشد بجهت آنکه اثر آن

بوستان سراخلاص همایون شده چون از طرفین بساط یکجهتی و دلی ممهد و ابواب فرش یگانگی تقدیم یافته آنچه از آثار جلال و

مخصصه اردو بار رمز خاطر والا آن پادشاه جم اقتدار رحالت شعار رسیده اطلاع بوده باشد معروض خواهد داشت

بندگان درگاه گردون بارگاه بارسال آن مامور گردیده بعز لفیه علیه [illegible] خورشید مآثر اعلیحضرت پادشاه گردون

[illegible] فاضل خان [illegible]

بواجبی ظاهر است که در حینی که ... [illegible] ... بدرگاه [illegible] آمد [illegible]

عرض [illegible] شده استدعای رخصت جمعی [illegible] در [illegible] بود و چون در [illegible]

نقار مانع دخول شاهد شمول التجا اجابت قبول در [illegible] حصول پوشیده [illegible] که بحمد الله تعالی

العیان از پرده [illegible] رسته [illegible] شاهسار مود [illegible] است زبدة الاقران [illegible]

رحمن مودت [illegible] قام مطاع لازم الاطاعت باسم بیگلربیگیان عظام و امرای کرام و وزرای ذوالاحترام

ممالک محروسه شرف صدور یافت که مانع و مزاحم مشار الیه نشده او را در کمال رفاه حال بعفو اعمال

با منسوبان متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند و علی قلی بیگ مشمول عنایات شاهانه و انعامات خسروانه

از بارگاه [illegible] العلا فرموده دیرین از بزم ارم تزئین دولت از مجلس خلد آئین مهجور گشته بمیامن الطاف

[illegible] فتوحات بیپایان قرین اولیای دولت قاهره شد و آن فدوی خادم

است آثار [illegible] اعتنا [illegible] شامله متوجه شرح اندکی از بسیار آن میگردد

[illegible] عظمت و جلالت و شوکت پناه شهامت و بسالت انتباه و ابهت و جلالت

اکتناه عالیجاه عمدة الولاة العظام سیف المنتجبه نظام الجلالة والشوکة والشهامة والبسالة طهمورث خان فرمان فرمای

ملک وسیع الفضای گرجستان و کاخت که در زمان دولت و ایام سلطنت نواب گیتی ستان

فردوس مکان علیین آشیان با وجود چیره دستی قوت قاهره و اقبال باهره آن شاهنشاه گردون

بارگاه فردوس جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین اکناف مغلوب و مقهور بأس و سطوت آن سلطان

ظفرتوامان بودند بمظاهرت کثرت لشکر و معاضدت افزونی سپاه جشتر و تشابک اشجار و آجام

و تضائق ممر و مدخل و اعلام همواره طریق سرکشی و نافرمانی مسلوک داشته تا آخر عهد آن شاه غفران

پناه چندین مرتبه محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته باده فساد و نافرمانی او منقطع و منقلع نشده

بود در زمان دارائی و جهان آرائی نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان نیز بدستور سابق سالک

طریق استکبار و اقتدار بوده و در عهد دولت و زمان خلافت نواب همایون از سپاه نصرت پناه منکوب

و مخذول گشته بانواع حیل و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین روم و روس متشبث میبود و در

اوقات برهنمونی قائد توفیق [illegible] سالک طریق [illegible] استغاثه گشته از در خاکساری و بندگی در آمده

ملتمس [illegible] آستان عزت [illegible] [illegible] در سلک بندگان آستان [illegible]

باحراز سعادت بندگی می باید که چون خاطر والا دطبع اقدس اعلی متوجه رسیدن اخبار صحت ذات

شود و صفات کامل السجایات اعلیحضرت بادشاه والا جاه ستاره سپاه میباشد و آن خلاصه افراد

نیز بهمیشه که از شرف درگاه خلایق پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده چنین رود در قسم اشرف

الصاف حاصل نموده روانه شود و توجهات شاهانه شامل باشد **دیباجه رقمی از نا**

ازروزیکه دستور دیوان کمین فکان و مشیر امور دوار روا ز زبان منشور فرمانفرمای نواب همایون را طغرای

غرای جهانبانی موشح ساخته و مفرده نویس دیوان قضا و فاتر کامیابی و کامجوئی را که جمع آن عمر دوام

و خرج العیش مدام است باسم پرداخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر معلی آنست که جمعی از بندگان را

که قامت قابلیت شان بطرز کاردانی و نیکوخدمتی مطرز باشد از اکفا و امثال آن برگزیده

بین الاقران و الاشباه با رجاع مناصب بلند پایه سربلندی ارزانی داریم مصداق انیعال صورت

احوال خجسته مآل فلانست لهذا از ابتدای فلان **رقمی که جهت مرسوم خود نوشته**

چون ارض طینه غلامی و زمین قابل بندگی و خاکساری را خاصیت ... امال امید

دهندگان دران خاک مراد برشحات سحاب عنایات بیغایات سرسبز و برومند میگردد لهذا

شمه از شفقت بیغایت شاهانه شامل حال و کافل امانی و امال کمترین غلامان آستان دولت نشان محمد سلامی

مجلس نویس بعفت نشان فرموده از ابتدای فلان **دیباجه رقمی درباب تفنگچی**

اقاسی گری بوداق سلطان چون نشان حکم اندازی ضمیر منیر ما آن و علامت

درست اندیشی خاطر اجابت مقرون آنست که بجهت انتظام اعاظم امور و اتساق کارهای ضرور

جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده با حسن جد و جهد درین آستان ملک پاسبان درگاه خلایق

پناه بخدمات ارجمند و مناصب بلند سرافراز باشند تعیین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه و نشر

عنایت بلانهایت بادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال فلانی فرموده از ابتدای فلان

دیباجه رقمی دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ نوشته

چون از روزیکه امیر دیوان قدر و قضا دحاکم مطلق العنان فعال من یشا منشور جهانگشای نواب همایون

ما را بطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام را که

مستحقان نعمت جمیلات انعام عام عدالت شامله نواخته پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر

۶۱

آفتاب تاثیر آنست که عموم خلایق بفحوای کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش آفتاب
شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ضعفا کشیده و بساط ظلم و جور
از صفحه روزگار نوردیده باشند و مشیت این امر و سرانجام وقوع این مصمم موقوف بتعیین شخصی است که
بصفت شعور و تمیز و دادرسی متصف بوده باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلانست که از
و اتسام باصلاح و انجام خدمت مرجوع و جنات کاردانی او واضح و لایح است لهذا شمه از شفقت شاهانه و عنایت
پادشاهانه شامل و کافل امانی و آمال رفعت و اقبال پناه مرجوع فرموده از ابتدا فلان دیباچه رقمی در

صدارت میرزا مهدی بیگ آنکه چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر خورشید نظیر
آنست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار خلاف و غیم اختلاف
صافی بوده شعشعه این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان باشد و حصول این مأمول موقوف
بر آنست که زمام مهام امور شرعیه بکف کفایت و قبضه درایت شخصی گذاشته آید که بصفت
دینداری و پرهیزگاری و نجابت و صلاح آراسته باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلانست

دیباچه رقمی سردار علی بیگ آنکه لشکر آرای سپاه دیار شهود و حافظ ثغور کشور وجود
که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی بیمن محافظتش از دست انداز و تاراج گرانفنا مصون و محروس
است از روز رکیه زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب همایون ما گذاشته مکنون خاطر
والا و مطمح ضمیر معلی آنست که رعایا و برایای ممالک محروسه مرفه الحال و منشرح البال بوده بدعای دوام دولت
ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام و حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان را که
بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند در سر قطری از اقطار تعیین فرمائیم که از روی آگاهی بنظم
احوال رعایا و سپاهی قیام و اقدام نمایند مصداق انتقال صورت احوال فلانست دیباچه رقمی

آقاسی باشیگری آنکه برای کسیکه در بستان تربیت و بهارستان عنایت که از ریزش سحاب کرم و ابر مطیر
احسان در چهار فصل سرسبز و ریان است توقف دارد چندین گلهای کام و اثمار الوان مرام پیوسته آماده و مهیا میباشند
و از خوب و خشک میوه محصول مطلب متمتع است خوش نشینان این حدیقه خلد عنوان را وقت خوش که هر برگی را آئینه
تماشای حسن بهاری می بینند و در هنگام خواب … بمقتضای آنکه ما دائم باکوره مطلب از شاخسار آمال
می چینند بنابرین خردمندان … کوشش … پرورده

این گلستان باشد اسباب حصول تا بجه غایت حاصلست لهذا بنابر قدامت خدمت و اعتقاد و اعتماد نواب
همایون بابر فلان **رقمیکه میرزا صدر الدین محمد مستوفی الممالک نوشته**
انکه از روزیکه مستوفی دیوان قضا توقیع الملک ممن تشاء فرمانفرمای انام را در مفرده خلود دفتر
دهام بنام نامی نواب کامیاب همایون ما ابواب جمع نموده و ثروت احوال کافه برایا را بجوان افضال و انعام ما
حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح ضمیر معلی آنست که جمعی از کارشناسان را که
بزیور راستی و راستی قلمی محلی بوده خدمت ایشان را آ عن جد بمنصه ظهور رسیده از امثال
اقران ممتاز و سرفراز فرمائیم لهذا **دیباچه رقمی** آنکه ناظم لمعه رفیعه شرع شداد
و منظور آبا و اجداد از روزیکه سررشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف
کفایت و قبضه درایت نواب کامیاب همایون ما گذاشته پیوسته همت والا نهمت علیا مصروف و معطوف
بر آنست که بفحوای ان اجری الا المودة فی القربی رعایت و مراقبت جمیله از سلاله
خاندان طیبین و طاهرین کرده باشند ایشان را بمزید عواطف و عوارف بین الامثال و الاقران
ممتاز و سرافراز فرمائیم **دیباچه جمشید خان قوللر آقاسی** انکه ظل حضرت
آفریدگار رو بیایگی جناب و ردگار مقتضی آن میباشد که سررشته مهام غلامان و شیرازه امور
بندگان بسبب تعیین جمعی از نیکخواهان فدویت شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسیده
باشد منتظم و ملتئم بوده باشد لهذا از بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید
درخشان جهانبانی دعالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان
خاصه شریفه بعهده جمعیکه بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع
بوده درینوقت بنابر حسن خدمات و بندگی فلان **دیباچه رقمی
باغور لو خان ایشک آقاسی** انکه چون از روزیکه سحاب سطیر عالمگیر
سلطنت والا گوهر افشان و آفتاب جهانتاب دولت ابد بنیاد از افق جهانگشائی و جهانداری
نور گستر و تابانست از ریزش این ابر گوهربار و تابش این خورشید گردون مدار پیوسته صوفیان
اخلاص نشان و بندگان صادق الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان حصول مدعا سرسبز
و ریان میباشد و سایه بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد

حوصلهٔ خشک اشمار کام چشیده اند و در ظل ظلیل الفر اقبال و رفاه حال غنوده و آرمیده لهذا ابنا بر حسن خدمات و صدق یگانگی آبا و اجداد فلان

دیباچه رقمی بزمان سلطان حاکم بحرین

از روزیکه گوهر آبدار خلافت و بختیاری و درج آفتاب فروغ سلطنت و جهانداری که سحاب عنایات بیغایتش در مشیمهٔ سعادت پرورده و صدف میمنت بار آورده زیب افسر امتیاز و فرمانروائی نواب همایون ما گشته پیوسته منظور نظر والا و مطمح ضمیر آفتاب نظیر معلا آنست که جمعی از بندگان درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان تافته متصف بصفت عدالت و خوش سلوکی شده باشند ایشان از منظور انظار عنایات فرموده زمام مهام جمعی از عباد الله را که بصفت تشیع و صلاح و دینداری اتصاف داشته باشند در قبضه کفایت و حسن درایت ایشان گذاریم لهذا

دیباچه رقمی

چون ذات کامل الصفات نواب همایون ما که بستمو نسب و علو حسب بفحوای صدق انتمای مرج البحرین یلتقیان از سایر سلاطین ذیشان امتیاز تمام دارد و بمقتضای المعنی گوهر قابلیت خانه زادان صفا خلوص نیت و صفای طویت را بفنون انعامات و صنوف نوازشات شایسته آمیکر داند که خاتم خواتیم حدود و ثغور ممالک نامحصور توانند نمود و صور انسامی انیقال از آئینهٔ احوال فلان جلوه نمود و پیدائی بود دارد که از نسبت بندگی ابوین و خانه زاد بودن جانبین مهبط فیوضات انواع عنایات گردید مرتبه منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا

دیباچه رقمی در نظارت بقعه نجف

از بدو طلوع نیر سلطنت دوران عدت که ناظر کارخانهٔ امکان منظور جهانبان و جهانیان اعنی جناب مقدس حضرت حمان گلشن وسیع الفضای ایران را که خیر البقاع لقب دارد بجلی مقبلی یا هیچه لوای اقبال نواب همایون با بها ضیا کرامت فرموده همواره همت والا و جملگی نهمت معلی مصروف و معطوف بر انست که مساکن اهل الله و منازل سالکان خدا آگاه بمین معماری عنایت شامله چون سرای عقبی ایشان معمور باشد لهذا

دیباچه رقمی در صدارت نیز از الوصله صدر ممالک

صدر نشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط مستقیم فان الجنة هی المأوی که ذرات کاینات بفروغ آفتاب جمالش بکشور مشهود روان و انجم افلاک بهوس پروانگی شمع عارضش بیتابانه گرد انند بزلال کوثر مثال آیات باهرات قرآنی

۶۴

ارغص امهات قلوب بلبل مردگان او بیان مختلفه بنجوای الحمد انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها احیا فرموده از آبی ینبوع حکمتی و چشمه معرفتی سجدائق قلوب ارباب عرفان گشوده

و حراست و پاسبانی این گلستان جنت اثمار شریعت اعیان المقتضای حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده و از آنجا

که نواب کامیاب همایون ما نور آن آفتاب پرتو آن چراغ اند و امروز حراست و محافظت مدینه الاسلام ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که به نیابت آفتاب جهانتاب عالم افروزی می نماید

به نواب همایون ما تعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس و مسطح ضمیر منیر ملکوتی اقتباس آن است که دار الملک شرع انور و دین اطهر از جهت اندازی مخالفت و نافرمانی مصون و محروس باشد و

تحصیل این امید و حصول این متمنی موقوف بر آن است که جمعی از متدینان شریعت شعار را که نهال وجود شان از آن دوحه والا منشعب بوده از آب و هوای شریعت پرور نشو و نما یافته آثار

کاردانی و حقیقت شناسی ایشان درین دولت ابد مدت بمحک امتحان رسیده جهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خداشناسی همگی اوقات خود را

وقف پذیرائی امور و فیصل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق انتقال صورتحال فلانست که تحقق بمیرزا محمد محسن طبیب خاصه شریفه حکیم حاکم علی الاطلاق و پادشاه و دانا با

که هر برگی را صدف گوهر خاصیتی و هر شاخی را شارع قافله کیفیتی ساخته پرده های دیده بینا را به پاکی چشمه آب تطهیر نموده و ابهای چشم بلندگان را از هفت پرده پالوده بسبابه حکمت کامله

و مجموعه علوم شامله اعتدال مزاج عالم کبیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیر است دیده این نوع گرامی را از سایر انواع موجودات و اصناف کائنات بتاج امتیاز متوج ساخته و بمژده جانبخش و نفخت

فیه من روحی نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازه تالیف از رشته حکمت عملی ساطع در نیشان نموده ابواب گلزار آسایش همیشه بهار تمدن را بر چهره ایشان گشوده آن زیست که خواقین

صاحب تمکین و سلاطین حقیقت بین بشکرانه این موهبت عظمی پیوسته بنوشدار وی عنایت کامله علاج سوء المزاج اعتیاج کافه انام می نمایند و در حفظ صحت اعتقاد اخلاص کیشان بذل جهد می فرمایند و

بحمد الله والمنة که نواب همایون ما از آغاز طلوع تا تابش خورشید دولت و تنفس انفاس عیسوی

خواص سلطنت بر اثر عنایت از سموم هموم از قلوب خاص و عوام بهمانند و ازین قانون حکمت

پیوسته بملاحظهٔ مسرة الساعه الطاف و احسان منظر باشند لهذا دیباچهٔ رقعهٔ جلوس

ثانی و تغیر لقب و اسم شاهی آنکه فلان توجهات شاهانه سرفراز گشته بداند که چون

سنت سنیهٔ طریقهٔ مرضیهٔ سلاطین جم آیین این سلسله آن بوده که در حین جلوس اورنگ سلطنت الا و نگار

برچار بالش خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان و بهار عالم افروز پیر و جوان است لباس نام

نامی و اسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید میفرموده اند و این معنی در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان

مرکوز بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب برج حمل تحویل نموده ابواب شگفتگی و انبساط بر روی

خلوت نشینان اکنان و اکمام گشوده زمین و آسمان شگفته و خندان و ایام اهتزاز پیر و جوانست

و معهذا قران السعدین نیز اتفاق افتاده این اراده مانند اشمار و ازهار که بتدریج قدم بحدائق

بروز و ظهور گذارند جلوه وقوع نموده پیرایهٔ نام نامی الطراز سلیمانی مطرز گردیده و روش منابر

و وجوه دنانیر باین نام نامی زیب بها یافت در رسانیدن این نوید جانفزا العهده اهتمام فلان

شد دیباچه که بر صور عبدالرحمن فارسی نوشته شد اصطرلاب دیده بینا که نسج

عنکبوتی خطوط شعاعیش شباک طایر آسمان و دام راه گیر ارتفاع نیرین است از

از غوغای صدای گرخفی صورتهای این کاخ صورنگار که بنوای سبوح قدوس در رقص اند

در لقبهٔ تواری حیرت خزیده و مزدمک جهان نوروش که در میدان مسابقت عرش تاز

میباشد مانند فرس اصطرلاب زمین گیر گردیده ام دماغ که بداهت توام زادن ابکار افکار

ملکه بود از زادن یتیم مضمونیکه قابل تحریر صحیفهٔ ثناگستری تواند بود دستر(؟) و النسن عقل

و شهپر پرواز قفس زادگان مافی البال بود چون عضاده اصطرلاب لکن گشت فرس طبع جواد

در میدان فصیح بیانی از دهشت ادای حمد یزدان متحد زور خورشید و ماه عقل و خرد در ادبستان

جهل مرکب بود گرم شباغره زعقل بلند خرام را بر فراز کرسی خیال باین در از دستی بنجه و اقتدار از

چیدن گلهای ثنا که شایستهٔ سر سخن کتاب باشد کوتاه ولی قوت و مردم پایهٔ مقیاس

آسمان پیمای اندیشه چون لقبهٔ محصور بخواب گران جهار پهلوی نگاه حیرت عرش اعظم را در مقام فرد

علت دات الجنب از پهلونشینی ذات الکرسی مانهل و ماکیان آسمان آشیان و جناحه انجم بلند پروازی از

٦٧

صدای رعد طنطنهٔ عظمت جلال تی را ایزال فاش با طمطراق خورازا گوهر شبچراغ کم کیانی چون جوزنوع گاه را

بازیچهٔ بی اعتباری رو بند را از شرم احتجاب بکار برده عنبلیس جبین چشم بلکه عرق ریزی [illegible] روانی نامهٔ شعرای

حمل آل قومی خیال که قماش پای انداز بیانش گوی ثنا زری زبان بال بریست چون جانگل راس الغول

بالسرگردانی همکیاوه مغز خرد که پرکار رود رفن دقیقه یابی بر ربایندگان قصب السبق مسلم الثبوتی سوارست

در بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون تار سگساران تنک حوصله کاداده است خورشید که

سر بخوابیش را از شب کلاه اطلس گلدوز افلاک تنگ بر جامهٔ زربفت فراخ دامن فروغ شش

بطانه سطح ظاهر کرهٔ خاک بد قماش تنگ نشست ربع مسکون را بدبادهٔ سیر چشمی استغنا در قبضهٔ تصرف

اسکندر و دارا چون خشت قمار درست قمار باز باخته می بینید و گلهای گلشن شهر را که از آب خود سیراب

بدامن افشانی بی نیازی از بار رخته بدست خواهش نمی چینند در مجلس بار ورود بار عرض نیاز و گفتار

بجز آنکه جبین نورانی بر خاک مذلت مالد حرفی بر لب نمی آرد و از مهابت قهرمان قدرت مجال

سر بالا کردن ندارد قهقهه خندهٔ صبح که در حقیقت صدای سفینه مهرهٔ آفتاب جهان نورد است چون نالهٔ دری

پنبه اگنده از لب نمی آید و کف الخضیب ثریا بهم آنکه در اثنای ادای حمد و توقع تحسین بحجرهٔ زردی

سعی رنگین ماخوذ گرد و حنا از دست نمیگشاید شرمگین گردن از شرم زیر چون

کاسب [illegible] پیوسته در مهر ترد و شبیرگان کواعب انجم را که بالانشینان بزم برتری اند

چره دستی حسن شوق ازل چون مجمره سر در زیر دارد در سرگاه زمینیان و آسمانیان را از

دهشت شوا محمدت سگالی و صعوبت راه حصول رخصت ضعیف نالی دست و دل از کار

رفته [illegible] دل از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد در ایل من قاصر بیان که در حجرهٔ بدر

تحصیل کمال و مکتب قی و انتقال قفل ابجد نوآموزیم هنوز بر زبان در بنا روانی طبع خم

رو الست اذکری که عقد گوهر سخن میدارد و به زبان مسطر که اقدام چون خامه آن را میشمارد

چگونه آراستن ثنای خالق انس و جان برآیم بمحفل آنکه عروس سخن را لبس زرد [illegible] خراس

وگلگونه [illegible] استعاره توانم آراست در دبستان جو دستانی مرصع خوانی [illegible] منطق جود و ا

وادانی آنکه آسمان در پای شرف بافواه واصف نون و ات و چوب قلم [illegible] همایم و در

محیط بی انتها که موج خشت لب ساحل نرسید فرسوده شناسست جو خس تمام [illegible] بلاغت

خاتم رسل و مقصود کل اهل بیت اطهار آن سرور و اختیار صوصاً امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین قاتل
المشرکین و قامع الکافرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین تا سلسله جویم و با قدام عذر رنگ
راه اطناب نپویم و بعد بر ضمیر منیر رصد بندان فلک دانش و مجسطی گشایان سوز بیش مخفی و مستور نماند
که صورت بیان طلسم آراسته عبد الرحمان را در بست و گشاد و حل و عقد و بسط و قبض سر رشته محکم بنای ارکان
و قصر مربع اساس آن حیطه بیان بنا بر اذعان پسندیدگان و پسند مشکل پسندان خلی تمام می باشد آب زندگانی
احیا از رجا مسار عدم بدلو سش که بر چرخ افلاک رستبه بر می آید و گرهی که از کمرند چشم بد بر بندکار رصی افتد
بناخن تیز سش که آویزه این هیکل ست بگشاید هشت سینه کواکب که دران مجسم ست و قع صاحب
علی الکمال می شود و بعنان داری مشکل الاعنه اش توسن مراد چون اسب خوش عنان بکام
هر کس میدود و تلمیذ بیان پاسبان گنج مطالب و کلب شب زنده دارش حارس آرب ست کشیدن
دامن وصل گران بها در کف گفه میزانش نهاده و سنبله اش بدهقان این کشت زار خرمن خرمن
حاصل داده طالع مردمان را ز و تاثیر نقش او تمام حاصل بالتمداد تاثیرات این موثرات زنگ زداء از
چهره آیینه مراد زایل ست لهذا با وجود قصور باع از نیل اوج این القاع در سکالش این امر دامان
اجتهاد بر میان استوار طلب توفیق از محول اللیل و النهار مینماید که مشاطگی این عروس تا بنگه بنحوه
دیده وران مشکل پسند باشد نماید و بناخن بیان گره از طره مشکلات شاهد ان مدعا گشاید و هو میسر لکل
ما مول و منتهی کل مطلوب و بر بنیه الحصول

دیباچه که برسم الخط قرآن نوشته

الحمد لله الذی جعل للخط فی کل خطة حظا وافرا و خلقه

جمیع ثابت ست برای خدائیکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار و آنرا

فی الاوطان الکرام انیسی و الصحف مجاورا و مسافرا و صیره

در وطنهای کبار مانسا و خطوط همسایه ای مقیم و سفر کننده و گردانید او را

منظور العیون الاعیان حین ما کان ناظرا او غائبا +

پسندیده برای چشمهای سرداران وقتیکه شده باشد بیننده آن خط و دیر کرده شده

عبابت تباره متلاطما و زاخرا اوجب که من دیوان العطایا

دریای موج آن خط را در حالیکه طپانچه زن و لبالب است و واجب کرد برای آن خط از کهری جود و بخشش

۶۹

مواجهنا ومرشونا وانبتت وردود موارد [illegible] وفاوشمو ما

[illegible] وروپاشند گلهای پنهانی [illegible] گلهای آن مزه دار و بودار

اذا تكلم تكلم وبلغ في تكلمه غاية القصوى واذا اسكت صمت و

هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود بنهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد خاموش شد و

من صمت نجا حركات متحركة من اهتزازه العشق مخفية

هر که خموش شد نجات یافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق پنهان

من عيون الاغيار والمعنى العريان في لباس استاره

از چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پرده های

الكلية محجوب من رؤية ذوي الابصار حبذا من صامت افحم مصاقع

سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینائی ها زهی خاموشی که خاموش کرد بلیغان

الخطباء بلسانه ناطقا وتبارك الله من ناطق عجز بسيره وخجل من كان في

خطیبان را بزبان خود درحالیکه گویاست و زهی گویا که عاجز کرد بسیر خود [illegible] وخجل ساخت آنکس که بود در

مضمار البيان سابقا علمه الله بالقلم عند كونه قاريا [illegible]

میدان بیان پیشی کننده آموخت آنرا خدا به قلم وقت بودن خواننده و برای آفرینش آنچه

يعلمه الانسان [illegible] ورسم له من البيان ما قصر عن نيله باع ادراك الاواخر

نمیدانستند [illegible] و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن آن دست دریافت متاخرین

والاوائل صار بريد الاحزان ومخزنا لرموزات القرآن يسجد له

و متقدمین شد قاصد دوستان وجای خزانه برای اشارات قرآن مجید سجده میکنند برای آن

النظار الالهية الجامحة ويتنزل له شوارد المعاني الطامحة سبحان الله

نظرها [illegible] سرکش و فرود می آیند برای آن وحشیان معانی سرکش

[illegible] را در حلقه صحبت [illegible]

گلهای [illegible]

زرد [illegible]

٦٩

دار الضرب نفاذ فرمان تن طعن وتشنیع سنگ سندان بپرده دانفاذ الفاظ و ادای کلمه شهادت

بسخت رویی پای ثبات فشرده گاهی در دولتسرای فرمان شاهان گرد جهان گردیده و در سپاهی

و جرائد رقعه شکسته بسته حاجتمندان خزیده هم درکوی غزلیات نوغزالان ارونزار و پاشکسته وهم در قطاع

قطعهای جریده دولتمندان مسند نسخ فروتنی د تعلیق علاقه خودنمای درست نشسته طره ثلاثش را

جا بهتر لعبتان فرنگست و مرغوله نونش را چون ماهی و دالنون جا درمیان دریای زنگ سواد کشور علم

و محرمان شهرستان د انائی باد معمور و راز های نهان و آشکار در پرده ته نمائی او مشهور ست

در بوستان سخنران فرقان بنفشه امش در لباس ریحان عربی اعجاز فروخته و در تعلیم ابجد و تدریس الف افلاطون

و ارسطو حکمت مبداء و معاد آموخته در هنگام زادن از مادر چون مسیح افصح سخن سرا گردیده

گوهرهای معانی شنیدنی را بی ترجمان شنیدن در رشته بیان کشیدن در باغ ادب صاحب منصب هزاری

عیشش بعد از احدی الف نشسته و در محفل شاهیش چون شین ماه دارنده و نادار بهم پیوسته بحکم اشکال

اربعه امهات اسطقسات از ضرب نتیجه ترتیب آبای سبعه علوی حاصل شد و بحروف تسبیح

بهشتگانه بهی موسوم ست چون دایه مهربان در آغوش کشید و در خلوت یگانگی و اتحاد که جدائی

پیوسته محرومانه بر در و چشم حسرت بیگانگی نامحرمانه بر منظر ست ثانی اثنین الفاظ گردیده چون میوه های

ترش و شیرین مزه مرمعانی مکروه و مرغوبش و چه دیده بینائی را چشم بند و جراحت دلرا پیوند

و الفاظ فوقانی حروف منقوطه اش چون گره برگوشه ابروی خوبان دلخواه و خاطر پسند هم

در صورت لیلی و مجنون جلوه ظهور نما و هم در پرده ستر لیل ظلمانی دوری نغمه سرای دلهای

بسته را چون قفل ابجد از کشاد و ابیات بید رو بندش مخازن جواهر مراد عجمیان

حروف معجمه اش ترجمان عرب و عجم و مهملاتش چون لات و منات مسجود مردمان دیده بنی آدم

اگر دوال ولالتش پشت خم نساختی مارجان معارج مضامین قرآنی را صعود بر مصاعد ادراک

این منبر و ملک ز دندانه سنیس کلید کشاد و نگشتی کلید و از زبان گویندگان راه گفتگوی آشنائی

بیگانگی نگشودی پیوند ایشان چون عهد دست اندیشان سر رشته برهمی بسته و نقش کج

گهر بر زر سرگره بیجا نشسته گاهی چون کاکل دلبران سر بشکشیدن آه و زاری با خم چهره تابان

توبه نامه گناه آتش مکتوبات سر لوح حروف قرآنی را قرباش بعضرت تلاش گیی فتحه

مقارن و سپاه سیاه پوش عباسی لوری معرکه خلاف ده بیرلره ناصر و معاون
نزدیک سپاه سیاه پوش عباسی او در معرکه که الف از یک یک همدگر مددگار

عیون عیناتی میدان سباقی طی قلوب مثل الف الوف تحتنده نقطه استقرار آیله
چشمه ها حروف عین آن خط در میدان سبقت بگردن پیچیدن و منحرف کردن لها مانند الف هزاران زیر نقطه ها که یکعدد و از صد هزار

باقلمش و اجیاد جیادی تنگ اوساط اقحاذی میم امتیازیله و اشمس
باستقرار و اطمینان دیده شد و دیگر دلهای سپان آنخط که مستحکم باشد در میان آنهای آن ها میم امتیاز سفته شده ای دیگران ممتاز

مراکب طویل الاعناق الفاتی سپاه حروف الحیره اعلام فتح سلاطین گبی سربلند
و اسپان از گردن الفهای آنخط در میان حروف مانند نیزه های فتح پادشاهان سربلند

و حلقه دوایری عرض سطور طولنده طرف طریف حروف آوزره کمند حلقه لر نه مانند
حلقه دایره ها آنخط در پهنای سطرهای دراز بر معشوقان نادر حروف مانند کمند با حلقها

ها بدایتی گوز آچوب هر یانه باقمش تا آخر کار اللهی منظور ایتمش و صحیفه عاقبت
های بدایت آن چشم کشاده هر طرف دیده تا آخر کار الله او پسند گردد و خط عاقبت

بخیر الدوالدوتی مهر وار حصول و قبول ختمنه ایتمش خمیس جیش عالم ستانی
بخیر شدن آوردار نده مهر حصول و قبول باختم رسیده پنج لشکر عالم گیرے

و غرمرم جابانی سی ربع مسکونی فتح ایدن جنات ثمانیه گبی سکز بلوک اتوب ابجد
بسیار فوج هاهی انخط ربع مسکون را فتح کرده مانند هشت هشت هشت بهشت شهر گذشته ابجد را

سردار ایدوب عداد لاتناهی لشکرینک تحت تصرفنه گتورمش و مضامین فرامین
سردار کرده عددهای بیشمار لشکر را در زیر تصرف آورده و مضمونهاے فرمانهاے

والای فرقانی نی که گوکده ایکن دار و زنک شانیه ایتمش تیوره مش قواعد ضوابطی
بلند قدر آسمانی را که در آسمان بوده است آنها با شان فرود آمده زمین را رسانید آنخط

سکوته منتظم و مضبوط و قلوب احادی افرادی بر هر لرنه متعلق و مربوط ایدن سلیمانی
یک یک افراد او یک یک همه

سندن چشم سواد روشن آب نهانی ظلماتیدن حدیقه بقای خضر سبز پوش معانی گلشن

دورمداتی نبدات اشکارگیبی مقصود سرو جانان و دابری دلربا اولقده مخمشم نرگس حشیم بتان قولتاق

مدت عمر با مانند دایره او دور پاکی بکویم

حقتنك رعایت ادب مخارج سرایی دوالان خانه لری براولان حریف لکه بی ه حاقلا

جامه وجود کیدهٔ پیرکو کلگده یا تمشلر و سماع استمامنده آ و غرشم مشتاق حایفند ه

درپس حامهٔ هستی دریک پیراهن خوابیده اند و در سماع شنوندگان — در وقت وزیدن از راه

استماع کوچه مندان داخل اولوب گند و زلرن شمار سیاهنه قاملشلر نشدیدی

نشنیدن داخل شده لبسیار روز در شمار سیاه آمیخته اندای آن و اترا آن تشدید

که خرطنبور گیبی حامل بارگران غنه و ر سیاهی زینی گیبی که مرکب گرلوه

که مانند خرطنبور بردارندهٔ بارگران غنه سرود ست مانند زین آن سیاهی که مرکب آن در شته

سقوطده سقطا اولمش اجله ازغالرنه باغلمشلر و اشباع مدات ابلهٔ قنرات

افتادن هلاک شدن باشد یا پشتهابسته انار یا دراز سببی مدات

مصافنده الفات واجبه علملر یا غلمشلر موائد غذاسی روحانی سحا الوان

در مصاف قرارت الفهای ضروریه تیرهای خوش آمده اند خوانهای طعام روحانی انخط از مد است

حکلمش وظروف دوائری صف صف خوان سطور ده دزلمش عذقباتن چشم صاد

کشیده شده ظرف های دایره های انخط قطار قطار در خوان سطرها آراسته چشم شوخ چشم صاد انخط

دلبر بالقده پریزاد دور و قلوب صیاد نه لرن چشم بصیر تنده قدر و ابلوی طریقنده

در دلربایی پریزاد است و با دلهای شکاریان در چشم بینایی در طریق قدر دانی همزادای و رقعه ردانی

همزاد و صاحب سواد که مردم دیده سی محک عیار حسن خطوط اولمش خطی

بزه بردلهای صیاد انست و صاحب قوت خوانذان که مردم دیده او یعنی صاحب سواد کسوتی خالصیت شده است

سیاه پوشلر حکایتی تنگ تعبیری کوررلر و خواب پریشانی اول حکایت

سیاه پوشان حکایتی آنرا معبر می بیندای انصاحب سواد در خواب پریشان انخط انحکایت را

مجهول الخاتمه والمنتهی انه بوزز اللهم سنکواجی حمدک انفس معمن آن اشکگیر

کلمه تندای و نتهای انتعلوم نیست اعنی کالم نفسی تعبیر میکنند لیه بند های باعراف ملکه انشا استعمال سنکه

طی کنم انرا یک باها ی قلم و با شیم بزبان عجود که کند نشست

بِسُوءِ اَقْدَامِ الْقَلَمِ وَتَكُوْنَ بِلِسَانِنَا اَلْكَالَّتِ مُحَصِّلًا لِبَعْضٍ مِنْ تِلْكَ

احاطه کننده بعضی ملک ازین لغزشها بجبس ازان گناه و بسم گن بر من از

اَللّٰهُمَّ اعْفُ عَنَّا وَارْحَمْ عَلَيْنَا مِنَ الْاِتْيَانِ بِعُشْرٍ مِنْ اَعْشَارِ هٰذَا الشَّانِ

آمدن به لغزشهای ازلغزشهای این کار رو در و ده برستی تو

وَصَلِّ عَلٰى نَبِيِّكَ هَادِي الْاِنْسِ وَالْجَانِّ وَعَلٰى آلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ

که رهنمای انسان و پریان ست و بر اولاد و یاران او آنانکه دستی آنها برای

دَلَّا رُهُمْ لِلْعِبَادِ خَطُّ الْاَمَانِ خُصُوْصًا عَلٰى اَخِيْهِ وَابْنِ عَمِّهٖ وَقَاضِيْ دَيْنِهٖ

بندگان ست خط حصار پناه خاصه برادر او و پسر برادر پدر او و ادا کننده قرض آنحضرت

وَضَوْءِ عَيْنِهٖ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاِمَامِ الْمُتَّقِيْنَ وَيَعْسُوْبِ الدِّيْنِ

و روشنی چشم آنحضرت سردار مومنان و پیشوای پرهیزکاران و رئیس دین

عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

بران درود و سلام باد

اکنون معروض رای رزین و ضمیر منیر دوربین مینمایان میگرداند که از چهار صنعه وجودات اربعه که عبارت از وجود فی نفسه و ذهنی و لفظی و خطی بوده باشد صنفه وجود خطی را صورت دوام کتابه بر صفحه و رواق وحکایت نقاد ثبات در رودهان طاق ست آهنگ حال گذشتگان رابعد از آنکه اشکون شان تو تیای دیده اعتبار و خاک شان بارگاه کو دکان حوادث لیل و نهار شده بدنباله داران این قافله که در حقیقت مقتضای فرد هر کس ز رفقا آمده و پیش رو است این قافله چون سخنی پیش پایش ندارد و پیش آهنگ طائفه دیگر اند بفحوای خبر خط نیست که مرغان سبک پرواز و جود الفاظ را که مانند جستن شرار و درخشیدن برق زود گداز و کم بقا اند در دوام قید و ضبط در آورده بتازه روئی با گونه‌های بهاری نظر بینندگان در می آید و از ذوق ... و بربهان ... تحصیل ... و ... گوناگون سخنان را چون شکار حرکه فوج فوج ... مناسب مذاق تماشای هر کس نگاه میدارد و از مجلهٔ تیز و دولی اخجسته را ... عقل دیدش حیران سازد کلام معجز نظام خباب متقدس کبریاست که موج جام احسان آن ... پیاپی ...

چون گوهرهای خطابش [illegible] دامان استحقاق [illegible] کوی امکان ریخته

پس سیاران این بوستان و بلبلان این گلستان را آگاهی [illegible] راه

او [illegible] و ناچار و صرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم و در کار است حرکتی

همت اخوان روحانی و یاران روحانی در تنقیح و تحصیل این نبیل جهد نمود

دیباچه که بر رساله علم صرف نوشته اند

بسم الله و بالله والحمد لله بانی بنای والای سخن را

ثنا و ستایش درخور است که بدو خشت ازین بنا که عبارت از کاف و نون است سقف نقش افلاک و

[illegible] خاک و [illegible] جهات و رواقش ثوابت و سیارات را ساخته قبۀ تو بر تو کرسیش را

بی دستکاری عمود واسطه اثبات بعرش برین فراخته ذکر جمیلش جان در تن سخن کرده و فکرش

خواب از دیده بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده در بزم لطفش عدم زادگان

اسما و افعال بعضی [illegible] نوازند و بعضی رباعی خوان و کلام و کلمات در بزمگاه افواه و

محافل اندیشه خیال با صدای [illegible] در رقص و جولانند حرف مدغم درین محفل انبساط پیوند

[illegible] کت [illegible] خیال وصال [illegible] در آغوش همبستر خزیده و معانی رنگین برفاقت

الفاظ محرم [illegible] خانه زلف شاهد منظور و منشور گردیده الف که باستقامت علم و انگشت نماست

در کعبه کوی [illegible] سکون و حرکت [illegible] رسانی را سلسله سعی و [illegible] افعال را بیجا افعال

[illegible] طلب معلوم و مجهول در مقام [illegible] گفتگو [illegible] و مجرد و [illegible] حروف تهجی در

بوستان حمدش بعضی چون بلبل گرم صفیر [illegible] چون گل در تحیر

[illegible] مجهورت [illegible] زبان در [illegible] را [illegible] لا اعلام لا اعلم

بر خاک مذلت نشانیده [illegible] را از نیروی بینائی چشمه امید پیوسته از جدا ول زبان

در فوران و نون چون ماهی بر خشک افتاده در شباک خیاشیم طپان ست

این سوداگران ظلمات دوات را که بضاعت آب حیات هر چند بر مرکب باد

جولان [illegible] زبان جلوه [illegible] در خش ست لیکن در محفل [illegible] بیان الفاظ [illegible]

[illegible] نقص [illegible] نرسد [illegible] نقش [illegible] سبحان الله [illegible] عجب [illegible]

که گاهی از [illegible] لباس یکدیگر پوشند و گاهی با فنای وجود خویش در

القای غیر بیگو شنید موزونانش با نهایت بیعاتگی در تمهید تقطیع با کمال نی پروا سرورتی آن ... بدیع انداخته ام شان بحدیست که ... شمران ... جمال شان بمرتبه که بدیده بصیرت دیدنیست دلهارا از موقوفات کلماتش وظیفه استفاده

مهیا و زبان را از جامه خانه شان شادروان مدوحیت سخنوری برپاست آمیزشش شنیده در خورده حروفش چون سکنجبین صفرای جهل مرکب شکسته و بساط ذات

امالهاش متواضعانه بر در مطالب نشسته زهی شگرف بنای الهی که مسکن شاهدان معانی و متوطن تحبر همراوان کلام ربانی و وحی آسمانیست گاهی از خبرانی صورت آبادی شگرف

پذیرانده و زمانی از بحیرکتی قوت و شدت گیرد کارگزار رانند که پادشاهان زاده و مانده از ایشان ناگزیرست و گدایان درگاه حق را وسیله اظهار مافی الضمیر حرف

گرانبار کاروان سخن و هرجایکی ترجمان زبان نکته پردازان هر فن ست همه شاهد ... پایدار ... زنسار ... صدرنشین جمال ضمیر ست ... پرده گشای اسرار الله اکبر این

قدرتیست که از یک چشمه کارش چندین بحر بیکران جوشیده و نتیجه کرامت که بانی بلاغت کشف مافی الضمیر پوشیده عقل دوراندیش به همین در کار گردش دائره آسمان حیرانست بلکه در دریا

سر نقطه سویدای زمین نیز سرگردانست اگر سته کعبتین ... های ... پای انتها و صدد اداء محمدت و رانید دهان را کاسه دریوزه عقلیه چند ... باشند و زبان ... النعامی تازه

که قدرت ... کلمش حمد ست کشوده از ین احسان بی‌پایان چه توانگفت که با نهایت پیدائی و کمال هویدائی کنه خفا را در پرتو خورشید ظهورش بارای پرافشانی نیست نور

معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک سالک نجاح فلاح با جاد عباد آموخته خاکیان باشراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن ... شباح بشر و مبین آیت ام الکتاب قضا و قدر

اعنی رسول ثقلین نتیجه صغرا و کبرای نشاتین انگشت نمای معتربان درگاه قدس و جنبه ... محرمان خلوت انس ساخته تا تمام را ... اعجاز کلامش

... را انداخته ... خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی دین ... یکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا علی ابن عمه و کاشف غمه و مروج ... قاضی ... و ضو

عینه اسد الله الغالب مظهر العجائب و مفرق الکتائب نور الله الاعظم السر الاکرم و برهان الله الاقوم
و آله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف پریشان احوال محمد عبد اللطیف
محمد طاهر وحید الشریف که چون علم صرف مبدء علوم و منشاء قواعد و رسوم بلکه بنای هر علمی بر مشید
و دریافت خبایای فرقانی با ارباب آن مؤید است لهذا پیشینیان که اهتمام در مهام آن بیش و جیاد عزم
نشان در سیاق تجسس و تفحص پیش بوده معادن ابنیه از شگافته و گوهرهای گرانبهای رموز یافته
درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه انرا از غبار تفرقه و تشویش پرداخته اند لیکن
محصلان این عهد بنابر اشتغال علوم عقلیه از توجه این علم شریف غفلت حاصل و شاهد این فن
از حلیه رواج عاطل گشته عفت الدیار محلها و مقامها با وجود آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک
و دوری مناهج ارتقای شرفه آن دشوار و بدین جهت این متاع گرامی کم خریدار است
چون درین وقت بعضی از خلان و اصحاب یمان را که حسن اعتقاد باین غریب دیار داشتندی
بود دواعی دریافت بران داشت که دوشیزگان این فن که در استتار نقاب عربی از دیده نامحرمان
پنهان اند بتجلی و حلل زبان فارسی آرایند و این نقاب حجاب از چهره کشایند بنابر انجاح این
این مسئول و اسعاف این مأمول با کمال توزع بال و تشتت حال ارتجالاً بدان قیام نمود
بتاریخ چهارم ذیحجه الحرام سنه [illegible] هجری پیرایه اتمام پوشیده چشمداشت از ناظرین آنکه اگر
بر خطای وقوف یابند در اصلاح آن کوشند و بذیل اغماض بپوشند دیباچه رساله

که بزبان سلطان در آداب تعلیم جوارح تالیف نموده دانای
غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان طیور که بلبل مست از روایح گلهای حمدش
بال افشان نشاط و سرور و مگس عسل از چاشنی شهد ثنای او در شهور [illegible] واقف است که
قشر الفاظ را بلب معانی نسبت پیاله به باده ارغوانی میباشد و چنانکه اختلاف ظروف
زرین و سیمین و سفالین را در رسانی نشاء باده رنگین دخلی نیست همچنین لغات گوناگون را در ادای
حمد حضرت بیچون بلکه نکو و نسبت [illegible] تازی بلفظ یا رحمان [illegible] حیوان [illegible]
در پارسی بعبارت بخشاینده انس و جان [illegible] شاهد مطلبی که در خلوتکده [illegible] حال [illegible]
پیرایه یارب [illegible] فاخته [illegible] ستایش [illegible] اظهار [illegible]

٧٦

و ترانهٔ مرغ شب آهنگ زمزمهٔ یاد دوست از جدول زبان عارف سر بر زده و من هیچ و طایر شب زنده دل

ترحق میگوید در ریش ژولیده موکه زبانش وقف ستایش ست بکمیف احتیاج حرف شانه

بر زبان نمی آرد و بهر تجویز شعار بجز موی سر شانه نمی دارد زبان دانان و یا دانش که زاده

و پرورده شهرستان بینش اند میدانند که ندای اعجاز انتمای و ان من شیٔ محک عیار اندیشهٔ عوی

بوتهٔ اخلاص انجمنی ست و از اینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی بخاموشی جهاد در جوش و هم از شور عیار

فریاد مرغان خوش نوا در خروش میباشد نالهٔ زاریکه بیرون از حلقهٔ صوفیان صاحب

حال تواند بود از دایرهٔ طوق قمری خارج نیست و اشک سرشاریکه بارنگینی صد چمن گل

توام باشد از ضعف پیمانهٔ دل عندلیب اندیشه خیز ان گواهند آری تکیه سنگ سوگ از دل بی‌آب نایند

ثمری نتیجه زاهدان هرگز گرد آن نگردیده و صیت اسلام و تسلیم خاموشانی با بستن زبانی بگوش

نکته نجان بستان عرفان رسیده از بیقرار در مقام ستایش حمد ایزد بچه آهنگ ناله کرد

دیوار رو در که در کمین نشستگان ارباب نطق اند کنایه خارج از ادای نشنود و بساط سخن را بجوهر الکلم

نمط آراید که از صدف که گوهر در دهان دارد و خاموش است شرمنده نشود همای سعادت نیایش

ایزدی را آشیان بلند والا ترست که صید دام حروف و صوت سخن سرایان شود و جولانگاه عقاب انتقال

از آن بالاتر که شاهین چشم بستهٔ اذهان بنی نوع انسان بانداز آن پر و زبان طوطی مقال از دام

زخم دندان ندامت سینه بازی سازد و طایر شوخ شعلهٔ بازی مشکل است از دشت

این مطلب بی اندازد اگر بدانی که رنگهای پریده صید کدام تیر شکار ست و شهپر از آشیان

طوق گریبان بر نیارد و اگر ببینی که پرافشانیهای طاوس اشک رنگین را چه قدر اعتبار است

جواهر ثمین عبارات را در اعداد خزف ریزه نشماری و معلم مکتب خانهٔ زباندانی که پیش از شور انگیز

انا افصحش بانده کلام بی نمک بوده بنوای لا احصی نکته پیراست دیگر چگویم و بهادی سبل

حریفان حرفان جمهوره عجز و تسلیم راهنماست دیگر بکدام راه پویم مگر بنوعی گلهای محمدی

نعت سید بشر عندلیب ناطقه نواطراز بهوای پرواز این چمن پرافشان و نغمه پرداز گردد

بر همی تیر شکار میدان گاه کاف که طبل طلب جبرئیل امین مانند جوارح معلم تا اوج آسمان

رهوی نیاز نبین ... ر و خاکدان می آورد و حصول مطالب جهان گذران را شکار زبان

و صید اتقیا بیشمار در چرغ انسان بیکار شیطان را بدست منقار از جان شیرین سیر نموده و باز
مردم خوار حرص را از دست کارگاه تعلیمش چشم خواهش نگشوده مرغ دلهای کافران را صیادی
ایمان را شاید بدبای داغ فتیله خواند و دیده مومنان در شبهای دراز مانند شاهباز
بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون بیکه بی تیر و دست عدل و احسان
مانند شیر آهنین چنگال عنان قوی بازوست قزل قوش یاد بنمک شریعتش رام و فرمان
پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیر ست نه تنها حامل و حیش در غدار
تسلط مرغ عدو شکار ست بلکه بالادست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز طراز حضرت حیدر کرار
ست بلی خود را مدام از آن گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود و با وجود رسیدگی
بنهایت رموز چون مرغان شکاری نو آموز شب تا بروز می غنود چندانکه شاهباز یکه چشم از ما سوا
دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته است چنین بازی از بیضه اسلام بر نیامده
و همای بدین همایونی در قله قاف امکان بال میمنت نگشاده صلوات الله
علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر ضمیر
صیادان معانی و میر شکاران شکارستان نکته دانی که ببال اذهان بر اوج آسمان
طیران دارند منطبع میگرداند که غواص در معرفت در هیچ قطره فرو نرفته که سراز دریای بیابان
بر نیاورد و جویای گوهر شب چراغ تحقیق ذره نادیده که چراغی در پیش رهش ندارد و سوخته و برشته
آتش شوق میداند که هر شراری سرمایه چراغانی و لب تشنه چشمه سار ذوق می بیند که آب گوهر منبع
دریای عمانیست حضرت مولوی را پای تعقل بر رشته سطور کتاب بسته و طایر تخیلش بر شاخ لرزان لم
و لا نسلم نشسته است وگرنه در چمن بی کاری لاله زنگار رنگ صنع چون در یکدیگر شکفته و در معدن
هر شغلی گوهرهای گرانبهای معرفت نهفته است جواهر گران بها در آن کانست که تیشه نقابان ها
بدان نرسیده و طراوت سایه پروردگی جمال شاهدی که دست مشاطگان پرده از جمالش
نکشیده هزار دستان از گلهای گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت و ببوی کدام آشنائی
بحریم وصلش تواند شتافت مگس را انگبین فشرده مدام دام پرطلبی و اخذ شهد از حقه
مهر ناگشاده طوماری عمر دراز ستبکی از گنجهای سربسته حکمی که تیشه دریا نقابان اندیشه

بسته وقت آن سید و دیده صیرفی ز منور روانی آن نقدی ندیده شغل تیر سکاری مهواره وارست
که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه الهی بر سر و زرد چشمانش را کرشمه نرگس شهلا
در نظر است ... خوردن غذای خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته و تعلیم توکل چشم
از هر چه در نظر آید بسته اند شبیکه تنگ تعلیم معلم شان شکنجه بیخوابی و هر دو زرشان در ضیای
سرایه ترو بند برای فرمان مطیع تر اند آزادگی چون سرو لیان زمستانی و تابستانی شان به
بی تفاوت و گشت زار تجربه و قناعت شان بی آفت است نور گه گل دام صیادان و خاک نشیمن
رنگ نقش و نگار اوست با آنکه بی نیازی و تندخوئی مشغول است در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا و دیده ازرق
عنان باد صباست در عرصه گاه سپاه شعور انسان که خاصه جهان است ردیف
در بزم خوش نگاهی رعنا غزالان غالب حریف است و چون ابنای نوع در اخذ این جنس علم الکن
تعلیم زبانی ساخته و بطریق سایر علوم در آن باب بکتب و رسائل نپرداخته اند و تکلیف تعلیم رفتن بان
که بیشتری از کارگزاران این امر جلیل ترکان تنها باشند بدانچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند
اکتفا نموده بطریق تالیف و تدوین نپیموده اند و با وجود غموض و کمال شرافت این علم را
دفتری تا غایت بغیر از فرد زبان مشتغلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از
متتبعان کتب نشنوده ام فور که عروس این شغل گرامی پیرایه وقت فلان بر صفت تامی دارد
بر آنچه ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گردد که دیده وران
... این ... طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط با آن جناب حاصل و
با ... تشریف شان این عیب دیار کمال نگارش چنین منشور الاداء بی راقا بعمد ...
مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه ازین علم باستانیان و آنجا الاشان
بلند مکان را بممارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بفحوای المامور معذور
بسیج این کار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از دقیقه شناسان موزبار یک بین آنکه اگر
بر خطائی وقوف یابند سپر خطاپی محابا تا زند و باز اعتراض برین صید ضعیف نینداز ند و باصلاح آن
پردازند والله الموفق والمستعان دیباچه که بر واقعات حال خاقان
صاحبقران و سلاطین صفویه نوشته ستایش خالقی را سزاست که زبان

محمدت سگال را از کلمات رنگین کسوت طاوسی در برکرده که در فضای حدائق سخن سرائی بال فصاحت
گشاید و دل معرفت سرشت را بصیقل قدرت جلای آئینه گیتی نما داده که شاهد رضا و تسلیم درین منظر
الهی جلوه ظهور نماید بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی در هم پیچیده و افلاک کرسی را اطلس را
حاشیه بر روکشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای قورق کشیده که بیک نگاه
شوخ چشمان ازان درنگذرد کواکب سیاره اش ریگ روان بادیه جاه و جلال و صحائف لیالی
و ایامش یکورق از دیوان عظمت و اجلال **مثنوی** زهی جاه و زهی شان زهی فر تعالی شانه
الله اکبر + زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس نارسا چون ماهی
در دام مانده دلهای تجرد منشان لامکان سیر را چون ذات درین دام افشانده چمن پیرای الفت
را از آب آتش گستر گل رعنا پوشیده و خاصیت مشغولی ذکرش زبان سوسن را برتارج اعتبار کشیده
خواب بلبلان را از دیده بیدار بشوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدائع قدرت از سبزه
و آب بیداری و خواب او در هم آمیخته دست قدرتش از سرو برافراخته تیغ عاشق نوازی کشیده و شحنه عدالت
کیش مروتش بمکافات جامه صبر عندلیبان جیب گلهای چمن بر هم دریده **مثنوی** ساحرا از
لطف بی خاکیان + چاره جدا باغچه کن فکان + دیده ام این باغ پر از رنگ و بو + یک
گل رعناست شب و روز او + چون قدمش پست بمحمل درا + اول از و مانده بقعر سنگها +
یکورق از دفتر او روزگار [illegible]
یوسف روز از چه تاریک شب + کوه چو سر بر خط فرمان نهاد + از رگ کانش کمر لعل داد +
گل بر فراز منبر شاخ از شمیم عنبر آگین بطیب خلق او لب گشوده و مهر آسمان مانند طلبگاران
پاه نواز نشست بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعی بمردم نموده
خواب را عینک دوربینای بیدار دلان ساخته که با آن جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم را توانند
دید از ین گلستان نمود بی بود گلهای بی اعتباری توانند چید شاد روان کالبد انسان را بستون
استخوان و طناب نفس بر افراشته و از مرایای تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش چهره جهان آرا
داشته یکی را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت متمکن نشین میسازد و
دیگری را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد و درین حال اگر خامه تمام

بیان بازبان چوبین در معرض مدح سگالی در اید عیوب پوشیده خود را آشکار نموده با
زنگار عیب پوشی را از این آئینه نقص نما به مصقل سعی زدوده بدرگاه عظمت که مرات حقیقت نمای
اشیاست از نفائس محمدت چه تحفه برم که چون نگاه از آئینه باز من روشود **بیت** ای حیرت عنان
تو بندی زبان ما + انگشت چیست زبان در دهان ما + با شوق دل چه سازم که با آنکه چون
حباب زبانم را آب کرده باز سرگشته بحر شگرف این آرزو میسازد **بیت** در زبانم و
او چون بوی در برگ گل است + میتوان از من شنیدن نام جانان بی سخن + زهی ولی نعمت
حقیقی که پیوسته از روز و شب سفرهٔ الوان گسترانیده و قسمت دو رونزدیک از مائده احسان
بکف سبب رسانیده خاک را در چله خانه خمرت طینة آدم بیدی از بعین صباحا مظهر
اسرار و بدائع آثار گردانیده از پایه مذلت و خاکساری باوج سعادت صاحب اعتباری رسانیده
اجزای پریشان این غبار فرسوده را از رگ ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشارهٔ انگشت
قلم صنع اوراق حواس را دریکدیگر پیوست آن طفل چهل روزه که دست پروردهٔ قدرت او
از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و چارقب خلافت عظمی از عناصر اربعه در دی
پوشیده زلال نبوت و رسالت را که ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود در حداول عروق و
اعصاب انبیای مرسلین جاری ساخت چون نوبت جریان این زلال حیوان در گلزار وجود
انسان بدیار غریب الازبار بنی هاشم رسید شعشعهٔ مجانسه اش در هم پیوسته صور و صدای
پذیرفت و از حوضهٔ نشات مطهر مطلبی سر برآورد و از این حوض سرشار را زده بجانب یک
وجود گرامی روشنی بخش دیده با ریاب بینش و ادراک ما صدق معنی لولاک لما خلقت الافلاک
بچمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح الابواب مسدودهٔ قلاع ... شد اوطائر بلند
پرواز سدرة المنتهای بالادستی خمیر مایه سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب وجود ...
پیش از میدن صبح ایجاد و تکوین در طلوع شریعت مقدسه اش سر چشمه انهار ینبوع اصول
و فروع شب معراجش را مانند خسروان از صبح علم آفتاب بکیر بر سر و از نجوم درخشان
دریغ گوهر نگار فتح و فیروزی در برگذشتاران تنگنای حوادث را بوسعت آباد جناق گوش
و لیل در سفر لامکان تنها هستیش باز مانده تا از جناح جبرئیل **بیت** آنکه جولان

۸۱

سوید خورشید جهان آرای او گشت احول تماشای ید بیضای او چشم ماه شب گرد را که دیده
فروغ خورشید جهان افروز رست باشارت باشارت انگشت عدالت آیین جنان ترسانید
که هنوز رنگ مهتابش از جبین میریزد بسمله فرقان عرفان یقین مریض رس بستان کنت نبیا
و آدم بین الماء والطین بخطاب شور انگیز انا املح تمکیاش نامده امتیاز نتیجه صغرا و کبری
انجام و آغاز بیت محمد صیقل مرآت بینش نظر پرای چشم آفرینش صلوات الله و سلامه
علیه سرلوح مجموعه ولایت و امامت نقد کامل العیار گنجینه شجاعت و شهامت یکه تاز مضمار
فسیح الفضای لا فتی خلوت نشین بیت المعمور انا مدینة العلم و علی بابها گوهر تیغ خصم افگنی
و صدوگذاری شمع مهر فروغ لگن مجلس افروزی بزم طرازی فکیتی گوهر دریای بمینهای کوه
عالم جنابای اسرار شهود آزاده سرو چمن انت منی بمنزلة هارون من موسی سدرة
المنتهای خلد برین اجتبا و ارتضا کریمه ید الله فوق ایدیهم را التفسیر شهریار بی بیهم
ملک نبوت را مشیر و وزیر دهقان مزارع آمال خلائق منظور انظار الطاف خالق
ضرغام آجام فتح و ظفر ینبوع زلال وجود شبیر و شبر هادی گم گشتگان سبیل
مصلحت سنج دقایق صلح کل اسد الله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل
طالب مظهر الغرائب و مظهر العجائب مثنوی علی آنکه نزد آن
علیم وی است دو عالم دو کرم وی است و اما نوره الاطهار علیهم
الصلوة من الملک الغفار بفحوای صدق انتمای انا و علی من نور واحد
متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف امم و کافه بنی آدم از ین مای معین سرسبز
و ریان باشد امید که این گم گشته تیه بیحاصلی و اسیر سلسله بادیه گی را نیز ازین
سلسبیل فیضی و ازین چشمه سار عین فیضی نصیب گردد بمحمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین
و بعد بر مرآت خاطر مساحان جداول هر یک نفی و رصدبندان فلک تخمی آفرینی که بتوسط
مصاقیل انوار تجلیات شایسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع میگردند
که چون بمقتضای انتظام سلسله آفرینش افراد کاینات را از ذره تا خورشید دست
احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر مشید و مستحکم نست برهان اتحاد و سلسله انفعال آنکه

۸۳

با چشمهای صغیر اتصال با نهر عظیمه رود های بزرگ راه وصول محیط بیکران
بیقراری سواد چمن برای این نزهت آباد داعی سیل خوراموا بحر طوفانی هم وامید محمد طاهر
پیوسته آرزومند آن بود که بدامان دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاک روبه
آستانش را کحل الجواهر دیده اعتبار و بندگی چاکرانش را سرمایهٔ افتخار دانسته سالک مسالک
ابواب اقناع تواند شد همانا در هنگام سگالش این مرام دیدهٔ بخت بیدار و اختر در گذار بود که دعا را
اجابت در آغوش و نهال طالع اثمار حصول مطلب را بر دوش گشید و اعلیحضرت خدیو زمان
فرمانفرمای ممالک رواح و ابدان گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی + درة التاج سلطنت و پادشاهی
همای اوج سعادت آسمان بلندی + معارج معارج برتر و ارجمندی + گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی
نهال برومند حدیقهٔ دولت بمنتها آبروی گوهر مردمی و مروت جوهر شمشیر آبدار بردو
شجاعت + نور دیدهٔ بینائی + قوت بازوی توانائی معلم درس خوانان علوم و آداب طرز دانی
حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی + گیرائی دست ظفر و نصرت روشنائی دیدهٔ فتح
و فیروزی + شعشعهٔ خورشید جهان کشائی + پیرایهٔ عرایس دادبخشی و ملک آرائی یکی از محبوسان
زنجیر عدالتش شهر بند نوشیروانی + کمترین شیوهٔ خاک راهش همکاری سر سلیمانی برتری نازل ترین
پایهٔ مرتبهٔ بلندش + سدرة المنتهی پلهٔ معراج قدر ارجمندش معلم فطرت ذاتی سواد خوان صحایف
غیب و شهود + کنجکاوی اندیشه عالم خبایای اسرار و جود سوعنک دو بینی ضمیرش آیندگان اقلیم
نیستی از وصول شهر بند امکان را دیده + فطانت گوش بر آوازش صدای طفلان حوادث
را از مشیمهٔ عدم شنیده + مکامن غیبش مرایای تجلیات ظهور اسرار پوشیده اش بزم آرای محفل حضور
گوهر صدف ولایت + مرشد مناهج هدایت + برگزیدهٔ داور آسمان و زمین حاکم مطلق العنان وسعت آباد
ماء و طین + منفجر ینابیع دو دیهیم صاحب طبع سلیم و عقل مستقیم قوت بال طایر بلند پرواز قبه ربع مسکون
سایهٔ مرحمت خالق بیچون + دم جانبخش مسیح روح پرور ید بیضای موسی اعجاز گستری
بساط شطرنج گردون را شاه فرزین بند لوای عظمت و اقبال رایت فتح و ظفر
مجمع البحرین شجاعت و کرم + مظهر السعادتین ناز و نعم + خرد سال بزرگ فطرت
درویش پرور والا رتبت + نفس صبح صادق آگاهی + حیات جاودان قالب

پادشاهی که تیر [illegible] سعادتمندی معارج معارج پایهٔ بلندی تمکین رسانید [illegible] عنایت لایزالی

سویدای دل مقبلی بر روی دولت روشنی سحاب گوهر پاش همت موجه دریای بحر اعتدال بخش

مناهج ایام مدار گردش افلاک تیز گرد خوش خرام حامل کوکب جلالت [illegible] کامل [illegible] مظلوم نوازی

شهپر شاهین تیز بال خصم اندازی صدای کوس بلند آوازه سرفرازی در [illegible] دین [illegible] و ملت [illegible] مفقود

دین و دولت شیرازهٔ الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفه سفینهٔ امکان نظم گر نبود بندگیش نظم

فاتحه بیرون کشد از طوق سر + دیده خورشید نگهبان او ست + گل زمین غاشیه گردان او ست + آنکه کند

حرف سخاش رقم + رود یدش از پنجه چو ناخن درم + گیرد اگر لوایش قرار + سایهٔ خورشید بجوید فرار

حفظش اگر عود بر آتش نهد + دود چو زنجیر ز هم بگسلد + بسکه بود عارض [illegible] + پای به هر جا که

نهد در حرام + از پی نظاره جان در بدن + عینک از آن خاک توان ساختن + عدل وی از بسکه

کند باز خواست + نسبت بی نسبتی ظلم خطاست + گر شکند شیشه بصحن چمن رنگ دواز رخ رنگ [illegible]

سنگ که نرمی نهد در گلش + شیشه شود بسکه گداز دلش + خسرو فیروزه فلک دستگاه + شاه فلک

مرتبه عباس شاه + که به پیشوائی اندیشه و استادی فطرت علم اشتهار برافراشته اند قامت قابلیت

دستور العمل [illegible] ارکان قافله سالار سالکان طریق ایقان انتخاب مجموعهٔ انفس و آفاق

جالس مجالس اجتهاد [illegible] از روی استحقاق دانای علوم کون و ظهور واقف دقائق ظلمت و نور

نور حدیقهٔ دانش و نور حدقهٔ بینش قوت بازوی علم و عمل کامل عیار دین و دول

فروزندهٔ گلشن شگفته روئی [illegible] بهشت از [illegible] بها تازه گوئی جامی بدست [illegible]

بقوت دینداری ماحی نقوش بیگانه دین متین بگزلک خداشناسی و پرهیزگاری

سر انگشت خامه اش گره کشای عقده در هم [illegible] احیای رسوم و آداب [illegible] معجز طراز

عیسی ابن مریم پاسبان حرمش بعصای خامه و [illegible] و ظلمه از بزم امکان بیرون

انداخته که بزم آرای عقیده [illegible] برجا هوس وهم راه تردد مسدود ساخته خامه را از [illegible]

سر افتخار رابند مرغوله مداد از حسن خطش چون پیچ و تاب زلف خوبان دلپسند شیشه قلوب

ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن هر نفس در انداز شکستن حبل المتین

جابران از تیزی تیغ [illegible] خود بخود چون رشته نفس در کار گسستن تعهد اخلاص از

کیمیای اعتقاد این کامل عیار و تحصیل دعای خیر روز و شب با تحصیل ارباب حق بتقرار شاید
نقد را بمقتضای [illegible] از لباس دولت نقاب چهره پوشیده و پیوسته در کتمان این سر الهی
بجان کوشیده با آنکه غبار موکبش پرده پوش ماه و خورشید است بر دامان تجردش گرد تعلق نشسته
هم چند نسبت و کشاد امور موقوف بتحریک مفتاح خامه اوست بجز لطف الهی و ولای حضرت شاهنشهی دل
بر چیزی نبسته با بدر در عهدش از بیم کنج اصلی در بوته گداز خامه را از فیض راستی دست تسلط بر عالم دراز ست
در معرکه خصم افگنی اقلامش را چون سنان خاصیت جانستانی و در روشنگری دیده دوستان تجلی ست
پرازمرة سلیمانی **مثنوی** قامت او چون بکف آرد قلم + برود شعله نگارد رقم + گر نبود خامه و آهنگ شوق
شعله شود از تب معانی ورق + بالانشین کرسی چهارپایه آخشیجان مرد دیده بینائی گردون ارکان
غلام قدیم آستان خلافت نشان سلطان العلماء اعتماد الدوله العلیة العالیة الخاقانیة خلیفه سلطان
مجدداً به پیرایه وزارت اعظم آراسته چنانچه از افراد ناس امتیاز معنوی داشتند بمقتضای انطباق لفظ
با معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند این مشتاق بتقرار خدمتگزاری در سلک چاکران سده سنیه
آنحضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار زر کیمیا و قطره بدریا رسید و مانند سنگ بی قیمت که از حسن انتظار
خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان میپوشد از زمین اخلاص منظور عین عنایت و الطاف شده
و از حضیض صفت نعال که در حقیقت ذروه فلک جاه و جلال ست باوج مجالس قرب پرواز نموده
رفته رفته از جانب اخلاص از اسیر ف التفات در ترقی و تزاید بود تا بگنجوری نقود … امتیاز اکفا
از امتیاز یافت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسله جود و عدم به پیشکاری خامه عنبرین ختامه
آن برگزیده ادوار و ازمان در مضمار قرطاس جولان مینمود در تلفیق استعارات و تنمیق عبارات
با وجود رتبه بلند ولی نعمی و خداوندگاری بمقتضای کوچک پروری و بنده نوازی زادگان طبیعت مرا
پیرایه اصلاح میپوشیدند مرا خود بیک زبان از عهده شکرگزاری افلاک و انجم بیرون آمدن متعذر ست
که با این گردش شایسته ام رهین منت دارد ای کاش در آغاز حال که نه بر وفق مامول دوری مینمود
جهان را از شکایت لبریز نگردانیده راه صلحی میگذاشتم که از آن راه اکنون امکان بازگشت میبود دیگر باره
بمخدوم اجل رقم عفو بر زلات و جرایم گذشته کشید سبحان الله توسن خامه که بند های ذاتی مانع سیر او
از وطن نمیگردد چه غایت سرکش و سبکخرام ست که عنان سخن از دست این سالک بتقرار

اسلوب نگاری گرفته باین سطری چند بمنتها رسانید آن به که بنیروی تایید الهی و عنایات ادبی بسخن نماید الحاصل این بنده نیز بازای تفقدات و نوازشات که از منهیان بساط سکندری گردید مانند تار که عدم انفکاک او از نور امر بیت تا رم و معنی متمم خدمت شب از روز بلکه از واجبات دا(نسته)
همه وقت در بندگی میبود از انجا که حضرت ایران مدار ای خداوندگاری از کلیات و جزئیات امور ارتکاب امری بی عرض اعلیحضرت ظل الهی نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعمت است میبودند چنانچه اشباح را بتوسط مرآت صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردد بمیانجی خدمت ذره آنوالا رتبت صافی طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف بتماشای کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خواهش آن داشتند که لآلی واقعات زمان ابد توامان در رشته انتساق و انتظام در آید امر واجب الاذعان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره بیمقدار که از بدو طلوع نیر عظمت و کامگاری خسرو بامثال دیده بینش را اصطرلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب عالمتاب نموده از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر در آورد از این خبر اعجاز مژگان باطراف دیده سر انگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم عندلیب ناطقه را قفل شکایت از زبان سخن برداشته گشائش یافت سلطان آرزو در کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینه خاطر برخاست نهال آمال را از انهار دلکش آغوش با ثمار مقصود بار رشد از جدول خامه آب معانی نگارش صحائف جریان یافت شاهدان الفاظ در بزم یکتا دلی معانی دوش بر دوش نشستند کاروان آرزو در منزل مقصود بار اقامت گشوده و آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائده ایوان معانی صلا در داده تا سامان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازه شاهنشاهی حاصل شود رفعت آسمان شکوه تمکین کوه فروغ خورشید بیدار دلی ناهید گویائی آب و در گردی خواب پیش بینی درستی نیت جزم عزیمت پایدار رنگ ثبات قدم و درنگ در دیدن نشانهای درعرق رسیدن دعای مستجاب بعیوق راستگوئی میزان امتداد بقای دولت از سبب فیاض تشخص فکر تخیل خالم العلام شد بیت
در گنج معانی برکشادم + زبان تا دل معنی غوطه دادم + چون امتثال فرمان لازم

۸۶

۸۷

رشته انتظام کشتی این مطلب بلند پایه و فروماندگی نه پذیرای این امر شگرف شد اکنون امر که

بجهت انکشاف این مرام [illegible] ازین ناگزیر مینماید آنست که چون پدر و اداوب و آداب ازان فائم

که سرانگشت خامه نقاب [illegible] اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری یعنی فرمانروایان این سلسله

جلیله هر جا که تقریب سخن واجب بیساز در برگیرد لهذا بر ذمه مطلب نگار واجبست که بعبارت که

تشنه لبان فیافی خواهش را ازان تشفی حاصل تواند شد پرده گشای بهمه مرام

این معنی گردد

دیباچه شروع القاب آبا و اجداد شاه عباس

شاه عباس زنگ زدای آئینه حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ ناموس چنگیزی

و اسکندری غارتش نهال همیشه بهار این سلطنت و الامعدن گوهر خورشید فروغ دارا گری

مجاهد معرکه خصم اندازی سرفراز شیوه گردن فرازی فاتح مدینه جهانگشائی به نیروی

تیغ آبگون فروزان گوهر صدف اد وار قرون قاطع بنیان ظلم و طغیان رافع الویه عدالت

و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل جالس اورنگ برتری شاه اسمعیل انار الله

برهانه زده نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان بخش بحر طوفانی ملک داری

اعتماد سلطنت و استظهار عالم مداری شمیم گلهای دولت و اقبال نامیه ازهار چمن

سعادت و اجلال [illegible] آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان را

نواب جمجاه جنت مکانی علیین آشیانی جوهر آلا کشورگشائی فارس عرصه تیرگوی دولت ربانی سپیده

صبح فتح و ظفر طلیعه غرائب مطهر اثر شفقه طراز علم صاحبکلاهی و تاجداری ممتاز شیوه خسروی

و بختیاری صدرنشین صفحه حق طلبی طغرای مناشیر بزرگی و والانسبی مردمک دیده

بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت سواد خوان

رموز صحیفه ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طراح غرائب معمار بدائع ارض و سما

جامع شوکت اسکندری و علم فلاطونی خلف الصدق قائل کلمه معجز طراز سلونی

کلک استان امیرالمومنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر شهر یلد و امادل

توئی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه را نواب گیتی ستان فردوس مکان

شمع بزم کمالات ارجمند و چهر افروزان چاشنی طراز نعم الوان خوان بهره وری ان دا گر سلطنت

معنی رسانیدگی مائده و فوائده

گیری مرکز دایره اقبال سلطنت افزای اورنگ خلیفه خوارزمشاه

محی مراسم ابراهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف کرم واقف رموز خفی و جلی برکات خاقان

رضوان مکانی و متمم امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اسباب جامع فضائل

وانواع سعادات ثمره دوحه سلطنت و جهانبانی محی مراسم ملک گیری و کشورستانی واقف اسرار

غیب شه و عالم خفایای ضمیر مقصود گوهر فروزان تاج سلطنت مشید مبانی ولایت و معدلت مطلع

کواکب صاحبقرانی مصقل آیینه اعجاز نمای سکندر ثانی بهترین نتیجه اشکال اربعه ارکان بهترین ثمره حدیقه

عواطف شجره آفرینش جهان طراز الباس و رائی و رویت جوهر تیغ جرأت و جلادت و شهامت شاه عباس

ثانی انار الله برهانه از نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و آیه فتح مصحف جهانگیری و کشورستانی

آفتاب عالمتاب جهانداری و جهانبانی گوهر دریای شهامت و جلالت شیر آجام شجاعت و بسالت

آبروی شخص بزرگی و برتری آخرین پایه معراج بالاتری و سروری محی مراسم اسکندری و فریدون

خاتم صدق سلسله شریفه قائل کلمه طیبه سلونی حارس گنجینه شریعت غرا از دست انداز تصرف

خامی سلاطین ظاهر و باطن توالف و تصرف طنطنه کوس از اعدای دین قیرت قلوب

جنود مؤمنین شاه بیت دیوان قضا و قدر مقدمه الجیش سپاه نصرت و ظفر حکم انداز نخجیرگاه دشمن شکار

اورنگ نشین کرسی عرش پایه ذی اقتداری اعتضاد و استظهار اقوال و افعال قاضی و عادل

خضر راهنمای ره نوردان حقیقی و مجاز گوهر محیط انسان تقدیری و والا نژاد در راتبه رسان

ذرت روان روح آبی و بادی بزرگ در رگ میلاد و واقف دقائق سرائر مبدأ و معاد و مطرح

عنایات بیغایات حضرت رحمن مظهر شرافت گوهر شریعت نوع انسان صرصر عاصف سبحان

دریای اضطراب اعدا انحصار استوار و حصن حصین آرامش و آسایش اولیا شاه سلیمان صفوی

موسوی بهادر خان را اعلی حضرت جهانبانی ظل الهی رقمزده کلک مطلب نگار سکندر داند و بالله التوفیق

و علیه التوکل

دیباچه که بر علم معانی و بیان نوشته شده

الحمد لله الذی بدیع السموات والارض ابدع البیان و

جمیع ستایش مر خدای را که پیدا کننده آسمانها و زمین است آنکه پیدا کرد بیان را و

اضمر المعانی فی التبیان و نصب مجاز الصراط لتحقیق

پوشید معانی را در بیان کردن و قائم کرد گذرگاه پل صراط برای اثبات

٨٩

حقیقة [illegible] وکل الحمد لان جل عن المشاکلة والمزاوجة

صفت علما ... بزرگ است از شبیه ... تا کسی وا زجفت گرفتن

والتشبیه والتمثیل وعلا عن مجانسة من تصوره

و از مانند شدن ... و برتر است از هم جنس بودن چیزیکه خیال کند

والذهن العلیل والعقل فی ادراک ذاته بعقال

از ذهن ناقص ... فهم در دریافت ذات او بر ...

العجز معقول والوهم فی تصور صفاته بحبال التحیر محبول

عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهای او برسنهای حیرت بسته شده

منشی اصول الکائنات بصنعة طباق الاضداد ناظم

پیدا کننده اصلهای ... کارگری ... موافق کردن ضدها ... نظام ...

کتاب وجود الانسان بجمع الصور وتفریق الاعتقاد له فی

کتاب هستی آدمی ... باهم آوردن صورتها و فرق کردن عقیده برای آنی او در

نقش وجوده کل موجود من عدمیه السابق واللاحق تشابه

... وجود ... موجود از دو عدم که سابق و لاحق است مشابهت

الاطراف والیه رجوع وفود ارباب التجرید بمطایا العجز

طرفهاست و بسوی اوست بازگشت سواران ... ارباب ... بر بارگیهای عجز

واقدام الاعتراف ابداعه متضمن ابقاء النوع بالمزاوجة

و قدمهای اعتراف پیدا کردن ... متضمن است برای باقی داشتن نوع بسبب باهم جفت شدن

ومراعات النظیر وانشاؤه مشتمل علی لف الابدان

و رعایت کردن ... و پیدا کردن آنچه مشتمل است بر پیچیدن بدنها

فی القبور ونشرها فی النشور قد بدا حسن تعلیله

در گورها و پراگنده کردن آن در روز قیامت هر آئینه ظاهر شد نیکوی علت کردن ...

[illegible] المعلولات وظهر جمع تفریق الابدان من مظاهر الآیات

از ... های علت کرده شدگان و ظاهر شد فراهم کردن پراکندگی جسمها از ... نهانی

الْبَيِّنَاتِ مُخْتَصَّةً أَلْطَفَ كَمَا فِي صُورَةِ تَأْكِيدِ الْمَدْحِ بِمَا يُشْبِهُ الذَّمَّ وَ...

روشن و رشتی آن مهر پانیست چنانچه در صورت تاکید مدح بچیزیکه مشابه بجو است ... او

كَتَأْكِيدِ الذَّمِّ فِي صُورَةِ الْمَدْحِ يَكُونُ لِلْمُنَافِقِينَ عِقَابٌ وَنِقَمٌ نما موشے

چنانچه تاکید هجو باشد در صورت مدح برای منافقین عذاب ست و عقاب

هر ذره از ذرات دلدادی شهادت یکتائیش کلامیست خالی از تعقید و ضعف تالیف و خطوط شعاعی

مهر تابان هر یک زبانیست موافق مقتضای حال گویا با وضع و شریف لباس هستی موجودات

از کارخانه جودش استعاره ایست + و برجستگی کواکب و خورشید از مشعله طور ایجادش شراره

در کتاب تالیف قلوبش التیام ذکور با اناث صنعت ازدواج + و در صحیفه ابداع غرائب اسلوبش

اضمار خبایای اجنه در ارحام امهات نازل منزله ادماج + با والامی برتری پایه اش علویات

پستی مرتبه سفلیات + و با تقدس ذات کاملش تنزیه با تشبیه در پله برابری و مساوات

فقرات مرصعه افلاک مشرقات کواکب ابجد خوانان دیدش را درس بینائی + و اسجاع موزون

قماری و حمائم کوس برآوازان نغمات توحیدش در شنوائی + بهجید گی غنچه و گشادگی نسیم در گلستان

گلستان حکمتش هم لف و نشر و هم جمع و تقسیم + و عریانی شاهدان اسیر از ثیاب کمام طالبان

شیوه بیعلاقگی را شرح تجرید تعلیم + سعادت استخدامش سرها را تاج اعتبار + و شرف تبعیتش

گمنامان را سرمایه اشتهار + زبان سخن طرازان ذلیق البیان از ادای شکر بیپایانش اجل

و بیان زبان آوران سحبان نشان از احصای العامش وامانده تر از ... قل + ایجاد

زندگانی این جهان را باعث اطناب جا و دان عقبی ساخته + فصل رشته حیات نفس را

وصل نعم مخلد جنان در قفا انداخته + دیباچه مختصر اتصال کاف و نونش را شرح مطول

گردش دائمی افلاک از ادای تفصیل قاصر و رسا سخن بینایان دقیقه شناس را در تماشای

کنه ذاتش عینک بینائی پرده تاریکی چشم اعمی + داغ لاله با وجود همه ... زیر تو احسانش

ها دار + و آب گوهر با وجود کمال خشکیدگی در نظر سیاحان بحر معرفتش دریای بی کنار + سلطنت ملک

آیات باهره سلطانیش آیت و الیه المصیر + از بازگشت سالان بلد امکان بدرگاه احسانش کنایتی

سبحان الله بازی معبدان حیرانرا که کلاه تمام رشته سخن بدست آید زیر سود آبنجبری ...

۹۰

و دل طفل مزاج که لوح چین عبارت را از بی میزی کاج زرانده و سد شیخ حور نوع بیشمار دیگر فریب چگونه
تمنای خورده تا طلب بصیرت در سکوت نظر نهادن و در معرض عرض کمال ایستادن بسم من بود یا رب
مرا چه افتاد پرده زبان بسر انگشت گفتگو از عیوب شبل ناقابل برداشتن از طریقه خودستایی و
بنمو ذندانم چون شد و چه رو داد + و در معرض ستایش حمد حمد آفرین درآمدن چون بی ابجدانی
بسفینه کاغذی از دریای آب و آتش گذشتن و گنجشک بال بسته را بتمنای نشستن شاخچه سدرة المنتهی
از بسیط غبرا برجستن است + در میدانیکه مغنی بندان قوی باز و دو سر عجز بر بالین تسلیم نهاده اند تیغبازی زبان
ازین بیدست و پا بد نما + و در مضماریکه یکه تازان در خلاب حیرت و دهشت مانده اند جولان بیان
از این ریشه گیر تا توان نازیباست احصای ستایش بفحوای لا احصی از قدرت تقریر امکانیان
بیرون است بلی تعالی الله عما یقولان و صلی الله علی عبده و رسوله
خاتم النبیین و سید المرسلین خلاصة الماء و الطین و علة ایجاد الاولین و
الاخرین و علی وصیه و ابن عمه و خلیفته من بعده اسد الله الغالب
مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب علی ابن ابیطالب
و اولاده الطاهرین الی یوم الدین و بعد برآئینه ضمیر و اذهان اسرار بلاغت و منت آخذ خاطر
دانایان رموز فصاحت و براعت منطبع میسازد که سالک طریق نادانی و بیسود بستان بیهوده
محمد طاهر وحید شریف مجالس نویس ابن حسین خان قزوینی عمر ایست که در دها و ملال و سهل و جبال زنا کامی
گذاران تصاریف لیالی و ایام دوران حیا و فرصت وسطایای همت میتازد و با خوب و زشت و بد
نیک نرد هعای باطل با سید آنکه گشادی و ددیه مینازد + در آغاز عمر و اوان صبی و عنفوان بهارستان
نشو و نما که هنوز خط جوهر محاسن جهت آمیزش انبهای نوع نه داده بود + و برهنه رویی مانند تیغ عریان
قطع علاقه آمیزش هر کس مینمود اقصی سیر پای تردد و تگاپو دامن و باغ دلگشای
دیده خوانان تا درنشستن مینمود حسن خط استادان در نظر جای شاهدان ماه سیما داشت و خار
ملامت آن هر دم گلگشتی در ریاض سینه میکاشت + تا انکه بروشنائی شمع سواد و آشنائی
… سرمه سلیمانی … محرم تماشای پریچهرگان معانی … که در مجال
… نفسی مختفی و محتجب بودند گردید جمال طاهر خط را اوست انعام … قرآن لب

۹۱

دانسته در اقتضای نقود [illegible] سامعی و ادخار جواهر دانش در مراقبت مراتب شد و در تنگنای ایام

متکفل مهام رزق متعدد این سیار گلستان [illegible] که عبارت از [illegible] داعی ارحمی

امتثال نموده دامان همت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری [illegible] افشا

بهمراهی زحمت و بلدی مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نمود و این نابلد طریق کسب معاش را

سامان اینکار را از تحصیل کمال عاجز و دستیاره از برداشتن این دوام تمنا قاصر [?] گشت

چندی نیز بعد از وقوع این واهیه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجائی عبارت است

چون هنوز موی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود نقد عمر [illegible] علم را سود امینم [?] و تا هنگام

چهره کسوت خط پوشید و خاطر بهانه جوئی خلیع العذار گردید و در زمره محاسبان دیوان انتظام

یافت چنانچه شیوه دنیاپرستان پیشه خود نشناسان باشد زمام خود سر رسا و نفس بهیمی [illegible]

تماشای گلعذاران ماه سیما گشت سگ نفس بند از صید آهو چشمان در تیه طلب گم گردید و دل

خواهش بند رخت اقامت از وطن مالوف سینه بیرون کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از

عمری بصحن گلزار افتد سیار صد باغ و پروانه صد چراغ شد فیا اسفا علی فوات الفرصة

فی ایام الغفلة گوهر گران بهای حیات برایگانی بال میرانی [?] که بوارث اخلف مخلف

شده باشد تلف میگردید و بفریاد دل مظلوم که در اوقات افاقه در [illegible] مینالید نمیرسید

درین اثنا باحتیاط آنکه مبادا اوقات بتمام تباراج بطالت رود در سیاقت شعر و تلفیق

انشا به نگارش بکار میرفت تا آنکه بجد [illegible] درین دو شیوه پسند طبع سنجیدگان و

مقبول خاطر سخندان گشته بدین دو عینک دور نمائی روشناس دوربینان

شده رفته رفته بشرف بندگی صاحبقران زمان محمد [illegible] امن و امان عیار نقد [illegible]

شهریاری گوهر گران بهای دیهیم والائی و تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال

فال مراد مصحف کمال شمیم از اهیر گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی

رای دوربین روشن ضمیری [illegible] بندی پسندیده طبع دشوار قبول و مشکل پسند [illegible]

زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گره گشای عقاید سر درگم دشواری [illegible]

قوت بازوی نوی رائی و نیرومندی آخرین پایه معراج برتر

۹۲

دار تمندی ... داب ... پیوند دانش و شجاعت ترجمه آیات ... بسالت

وجلالت مالک رقاب السلاطین مستخدم الولاة والخواقین السلطان

خدمت گیرنده حاکمان خاقانان پادشاه

الاعظم مالک رقاب الامم ملاذ سلاطین العرب والعجم

بزرگتر مالک گردنهای گروهها جای پناه پادشاهان عرب وعجم

ملجأ صنادید ملوک العالم حافظ البلاد ناصر

جای پناه سرداران پادشاهان عالم نگهبان شهرها مددگار

العباد ماحی ظلم الظلام والعناد رافع منابر الشریعة

بندگان نیست کننده ظلم ظلمه و دشمنی بلند کننده منبرهای شریعت

النبویة ناصب رایات العلوم الدینیة خافض جناح الرحمة

نبوی استاده کننده نشانهای علمهای دینی پست کننده بازوی مهربانی

الذی سدته [illegible] عتبة الاقبال معول رجال الآمال السلطان

آنکه آستانه او ... بهمای اقبالست جای فرود آمدن ... آرزوها پادشاه

بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان

پسر پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه

والخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

وخاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان

فرد عالم اسرار سفید وسیاه + شاه فلک مرتبه عباس شاه + در زد حبه سرفرازی یافت

وچون حصل طبیعت را در تمادی ایام بطالت بالکلیه [illegible] تحصیل علوم نشده بود

بفحوای [illegible] برجسته گره [illegible] بیکار نیم گر روش کار ندانم + در فرجه

فراغ اشتغال [illegible] اشتغال [illegible] گشت بخاطر رسید که چون در علم عربیت

[illegible] اکثر مسائل بوده از انجا [illegible] اطناب [illegible] عاری باشد [illegible]

[illegible] نگارش نیافته و از انجا که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قرآنی

٩٣

در مرآت جمال شاهدان ستاره نگاشته است عموم ناس احتیاج بدان حاصل که بودن علیل اهل ایران فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود لهذا این کتاب که موسوم بمرآت الاعجاز است بمعتمل خامه در هیجی نیل طابقه هزار و شصت و شش هجری صفا و جلا یافت ما مول چنانست که چون اجل امعلمای راجواد قلم در عرض دو هفته پیموده اگر اهل دیدار بخطایی گذر افتد ذیل عفو بران پوشند و در اصلاح آن کوشند و بالله التوفیق

دیباچه رساله که در علم اصول نوشته شده

لله الحمد والمنة که گفتن گویندگان انجال نمی آرد که بسبب ابرام لام ملکیت و لام مخصیت از زیربار دین گران ستایش بلکه تحسین تزئین عروس سخن بدین دو گوهر از عهده اتمام آرایش آن برآمده باشد معاذ الله ستایش حضرت واجب بواجبی خیال محال و بمراحل کشتی در از محل نزول قافله احتمال است چه توفیق ادای حمد بر نعمای بی منتهای موجب حمد جدا و دعوی ادای آن مستلزم طی سلسله لا انتهاست هرچند لب تر بین سخن بستن کلید قفل باب چاره جستن و بیعت حضرت نبوی پیوستن ست اما اگر دیده بینش بعینک دیده وری نگرد داند که بفحوای مرج البحرین یلتقیان کشتی نشین این بار اخلاص جستن خود را در عباب تبار بحار بی انتهای حمد دیگر انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زاد خود را بیا باختن ست درینحال چه بر زبان توان آورد که شنوندگان پسندند مدح اختیار سکوت غریق این بحر را تن بمردن سپردن و سخن گفتن مانند دست و پا زدن کشتی شکستگان هنگام مردن ست چون شاهد نسبت وکشاد و فتح بعض و بسط این سخن را پیرایه دیگر نگه در بر ست پس تسلیم که اشکم او ضاع فهمیدگان افتاده درخور ست

دیباچه که جهت مرزا محمد طیب خاصه شریفه نوشته اند

سپاس داری و شکر گذاری شاعر ضمایر موجودات و نقشی فقرات هستی کائنات حد بیان و کار زبان نیست چه ادای هر شکری مستعلزم شکری محدود و ذهاب سلسله لا تناهی به براهین عقلی ممتنع ست [illegible] بشیمه اندازه و حد شناسی آنست که ازان مقام والا که پرداخت از وصف آن کمال جمال را بی ملا اعلی فرو بسته فروتر آمده فراخور طاقت سخن گوید و راه مشرب الفهم عجز [illegible] بود بد سبحان الله چه گوید شکسته عمر از طلسم شکسته خط که درست بدام نظاره

بیمانند باقدام توصیف [illegible] ون [illegible] یم چسپان با مری قرار تیز از ان پرواز و
دشوار تر وجه همت سا [illegible] م رسے سواد اعظم که ساکنانش با کمال خاموشی سخن
سرا و شاهد انش با وجود پوشیدن روی دلربایند در مجمع سخن طرازی [illegible] لطف حرفان چشم دیده
چشم در زبان بیان از ادای مقال خاموش میباشند سیه صیادیست که مانند چشم نکویان
حلقه دامش در گردن صید نهان و از لباس تمامی تجلی فام مدادش جمال معانی چون کو
در شب تار تا بانست گلزار همیشه بهاریست که آبش میانجی جدول قلم از سر چشمه حیوان جاری
و گردش به دایره شکنج هر حرفی پریرویان معانی را بمنزله عماریست سیر این شبستان
کبریا را میسر نیست که از سوختن دماغ شمع سواد روشن گرده بفروغ آن شمع بینش
درین ظلمات راه بچشمه سار معانی برده گلزاریست که خسروان سلیمان شان تماشای آن
می آیند و چمن پیرایان دست نوازش بآبیاری آن نهال نشانند نشاید انید عاآنکه
ریحان خطی که از زمین بیاض این سفینه دمیده نتیجه دست پادشاه گردون سریر
و نهال حروف انموشش دست نشان آن ما تیقرانی بی شبیه و نظیر است زهی کیخسرو بلند مکان
که گرمی خطش از شرف کتابه عرشش را زیر دست و بلندی مضامینش طاق فلک را بست
پدید آمده و دود مدادش از دودمان نار تجلی و معانیش را در شیوه اعجاز ید بیضای
حضرت موسویست هر نبی چون خانه کعبه بندگان را از حوادث زمان بیت الامان و هر سطری
خط آزادی غمهای غلامان جلو و بیت اشناست خط شریف این اعظم سلاطین ذیشان در باغ
امکان نونهالیست از شاخ طوبی در روضه جنان که الوان اثمارش از شمار افزون
و از حیز تعداد بیرونست نخست از ین آئینه هنر نما مینماید که این خسرو بیهمال با وجود اشتغال
اشغال اقلیم کمالات را یک قلم مسخر ساخته و مرکب پیشی از سایر سلاطین پیش تاخته
دیگری آنکه [illegible] بندگی [illegible] از غلامان را تا چه غایت شناخته است اگر باز ابے
این [illegible] افتخار که علی مر اللیل و النهار باعث سرفرازی
[illegible] است بعد و انفاس نقد حیات نثار سازد هنوز [illegible] این شکر
[illegible] مشغول الذمه و آثم [illegible] اگر نه [illegible] خود [illegible]

بودی مرا قاصر بیان هم زبان تعریف و توصیف آن کی نمودم تا این راه دور و دراز را
باقدام کدام بیان می پیمودم توفیق تماشا یافتگان را چشم روشن و ریاض خاطر گلشن که
غریب سبزه از گلزار صحیفه دمیده عجب گلی از جویبار خامه سرباز کشیده نقوش را رتبه شبا
و [illegible] جبهه عیان و معانی را فروغ مه در جبین تا بانست نمیدانم نمیدانم کجا کردن یکجا گم مطلب
در حالت تحیر و تعجب نمایم یا از گنجیدن خود باین خوشدلی در پوست حیرت بر حیرت افزایم و
یکدل از آتش شکر گزاری در جوش و زبان بیان بمقتضای عجز از ادای آن خاموش است
بیت یکجهان جان خواهم و چندان زبان از روزگار + کاین جهان جان بدان جان جهان سازم نثار
آرزو بحصول موصول باد دیباچه که **حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین نوشته**
شده رنگینی مجلس سخن از اهم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشتی
بمشاطگی دو حرف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه نقصان
ناتمامی پیراسته عناصر و موالید را با نتظام این بزم دلپذیر بوستان خلد نظیر چون پیشکاران
چابکدست برپا داشته و سایبان اطلس افلاک ابد بست فراش قدرت بر فراز ساکنان این محفل
والا افراشته از بار همیشه بهار این گلستان از چشمه خورشید درخشان ماه تابان آب اداده
آذرزق بقدر خوان نعم الوان در پیش تماشائیان این گلزار نهاده و صدر این چمن
بوجود و افر الجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل بینش علت غائی ایجاد نتیجه صغری و کبرای
مبداء و معاد یعنی ثمره وجه امکان فایده ترکیب مفرح جاشنی جان تیجه کتاب نبوت بیت
القصیده دیوان رسالت فص خاتم پیغمبری خاتم سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی
صلوات الله علیه و آله و شبه جام قدرت الهی سیف مسلول ید اللهی تو وقت شرع متین جعفر
راهنمای طریق الیقین کاسر بنای مرصوصه کتاب سلسله ای کشتی چار موجه نوائب اسد الله الغالب
مظهر العجائب و الغرائب امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب
و آولاد اطهار زیب بهار فزوده و بخامه فرمان این بوستان جنت نشان
[illegible] و نیابت این برگزیدگان را در اتساق این بزم منتظم اجزا و تولیت این باغ
[illegible] فراشگان سلسله جلیله صفویه که نوران چراغ و ریاحین این باغ اند

تفویض نموده لله الحمد که امروز که نوبت نیابت دوده تولیت پادشاه ملایک سپاه ظل الله
منتهی گردید همواره به بینائی فطانت خبش [illegible] مکتوم را در سینه ارباب این علم معلوم دارند
و بانگشت اطلاع منازل ازهار این باغ را در شارع سرنخلی بیشمار معدود هواره پیش نهاد همت
و ضمیر عدالت اقتباس آنست که از ارباب ابتیاز این بزم هر عینک دو رنمای معنی از آئینه دل
روشن در پیش دیده بصیرت دارند گردمیکه بشرف همعصر مباهی اند صد رنشین صفه افتخار
و اعتبار و جمعیکه بسرکشی توسن هستی مجال توقف نیافته مرحله پیمای حیات گشته اند
محلی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان میزان سخن سنجیدگی میدارد و عیار
هر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار میگذارد همواره خواهش بآن میدارند که جواهر
زواهر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزون گردد که جوهر شناسان را از ملاحظه آن اطلاع بر یکی
آن حاصل شود و بفحوای صدق نمای کلام الملوک ملوک الکلام بر مرآت ضمیر اقدس خاقان
پرتو عکس افکن گردیده که بار یافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این دراری درخشان را
در سلک لتیام انتظام دهد

دیباچه که بر رساله علم عروض نوشته شده

نیایش و ستایش درود و آفرین شایسته آفریننده توانائی بود که بفحوای قدرت بالغه از بحر بیکران
نیستی گوهر نیا هوا رهستی انواع موجودات و اصناف مکونات را برآورده بر کنار خوان شهود
و بساط اظهار نمود گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان حروف تهجی علم و الای فصاحت و بلاغت
که مانند شجر طوبی در ربع قلوب هر یک از ساکنان ربع مسکون شاخی مثمر و غصنی زهیر دارد
برافراشت نیرو می حکمت کامله اش چندان زلال معنی که در ظرف تقریر در نیاید در قالب
گفتگو بگنجید و آنمقدار متاع اجوبه کاری که مطایای افکار بالغ اندیشگان قوی نیرو از کشیدن
آن عاجز باشد بترازوی یک فقره سخن سنجید چنانچه گوهرهای منثوره سیارات را
از اصداف [illegible] سبعه سموات بجوهریان رشته بینش نمود و صاف معانی رنگین را
در دماغ گردان بحور بر رشته [illegible] دریافت نمود قصه بطویل احسان بی پایانش
[illegible] بستن منکران بسیط جهالت کوتاه نگر [illegible] دریای بدیع الاوصاف بیکرانش
[illegible] مستغرقان بحار نعم لامتناهی مجموعه [illegible] از هم لب فیض شامل

و لطف کاملش هم زبانی را جز خوانی میسر و قریب و بعید را زمزمه الکی نوال فضائلش را خبر و
مفصر پوشیده رویان معانی و پرده گیان مضامین از تابش آفتاب اظهارش با نهایت احتجاب
در استار الفاظ تو بر تو عریان و منشرح و کنج خانه دقائق نکات با وجود دستگی با قفال انغلاق
بر روی نقابان زمین سخن مفتح از هزج خنیا گران بزم سکرش جان گوش بر آواز آن نغمات
تحمید و در سماع و از دستگیری برداشتنش پایه قدر افتادگان کوی گمنامی در بلندی
و ارتفاع کاهل قدمان بادیه سعی بد رگی توفیقش بلند از پشتی برپیش افتادگان دشت
و رمل و برق رفتاران دشت پیما را از دامنگیری منعش اقدام سبکپوئی در خلاب و وحل
هنرمندان سرآمد و همین از رکاب مدیح سکالیش اعجمی و مقتضب دیده وران دوربین را
در هنگام تماشای بستانسرای نگارش چشم بینش در نقاب آهنین محتجب نهالی که با بیاری
تربیتش از حدیقه دل بالا نکشد مجتث و برکنده و هر سرکه نه از هوای او بتاج اعتبار مسوخ باشد
در بزم امتیاز مانند حباب بزیر افکنده است ارکان کائنات نظر با صل اصلش از سخیف
و مقالات درست اندیشان جدید النظر در اخبار کنه ذاتش از سخیف در از دستی ادراک
از قبض اذیال در یافتش عاصر و مشعل فروزان لائل بلم وان چون ارکان ظلمت آباد گم
کرده راهی از تکاپوی مالا حصل خائب و خاسر دلهای تهی از ذوق آن فرمان تا فذ الغرض
چون حرف امرا جوف از سینه محذوف و تلاش متلاشیان تحصیل کمال بی اعانت
تکمیلش بتوقف و مکفوف خرمهای جازمان از تیغبازی حصر سعا و اخرم و دل و زبان
کوته اندیشان و هرزه درایان از ناسامی عدالتش اخرب و ابکم تعالی شانه جل برهانه
و اعظم شانه که بیت المعمور امکان را که در آراستگی چون طاق ابروی خوبان جهت ندا
بوجود وافر الجود مقصود معمای آفرینش قبلگی نمائی و نمکش حلاوت اثمار شاداب ایجاد
نتیجه صغرا و کبرای مبدا و معاد رسول الثقلین فرما نفرمای خافقین خاتم الانبیاء
سید الاصفیا مستند گردانیده و نوای صیت بلند آوازه کیتش را بمسامع سالکان
عالم رسانید از مزعوله شعر مشکین مسلسلش حقهای حواس ارباب
شاعره با عطر آگین و طبله ... گلهای حدیقه ملتش پرده چشم تماشائیان

گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی رنگین با آنکه پایه دون شاعری باشاعری بصوب
سو لالهای جاهش نیست صاحب دیوان محشر و رجوع خلایق در یوم النشور را من شفاعتش بند
ترجیعی مختصر سنت الهی سیلع فیض ازل که در رسانیدن انعام عام مژده بندگی منت پذیر
بوده منت گزار و در تحمیل بار تکلیف سست مطلبش سبکباری حمالان اثقال معاصی بود
نه گرانی بار سبحان الله پایه رعایت رعیت و مرتبه غمخواری امت ازین بالاتر تواند بود
که ذات اقدس و نفس مقدس اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب
مظهر العجایب و مظهر الغرایب و مفرق الکتائب امیر المومنین علی بن ابی طالب را
بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی با نفس مطهره خود پیرایه اتحاد پوشید که اطاعت
پیشکان را بند پیرفتن بکیفرمان [illegible] دوام احتم مقتضی و ازین تحصیل رضای مرتضوی نزد خدا
و رسول مرضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین و بعد برلوح اظهار می نگارد
که محتاج عنایت بیغایت رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز ابتسام صبح تمیز و
شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ و میش انتباه و غفلت و اوان
آگمش بیخبری و آگاهی است پیوسته خاطر از ورد طلب ناتوان و سلوک سالک بیکردان
برهنه ملک گران بود از ملاحظه الف اب بخاطر میگذشت که جریده رو بادیه وصول باشد و از
سوهان نشستن فرشت در نظر داشت که زنگ نادانی که چون بخار دریا از رم دلهای عموم
ناکرده کار انسان از آئینه ضمیر زایل شد تا برافروختن شمع سواد و روشن شدن کاخ
دماغ و بهم رسیدن پرتو شناخت شاهدان کمال با حسن ظن خود عشقی مباحثت
و مرکب سعی در تلال و دیار دغش و یمین هر مطلبی می تاخت بعد از آنکه چشم باطن
محرم خلوتیان معانی گردید و حجاب نابینائی از پیش دیده بصیرت برخاست چون
بلبلی که نه گلزار بر گل [illegible] مخموری که در خمکده پر ل افتد هر علمی جداول را در [illegible]
قریب و هر فنی علیحده غارتگر آرام و شکیب میبود و درین چه شبهه که
گم گشتگان بوادی قحط که دو چار خوان پر نعمت الوان گردند و در جمیع
به [illegible] دیگری اشتیمه [illegible] در تحصیل کام و حصول [illegible] امر در مانده خاطر اضطراب

شرست و دل حیرت پرور خواهند بود و بعد از تأمل بسیار بتکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم
رسمی که پایهٔ معراج ارتقای مدارج کمالات است در نظر بینش رجحان یافته نقد اوقات گرامی
بذل قیمت آن مجلس سامی گردید و دماغ وابستگی ازین نشاء بیمار و وبال رسید هرچند که دل
در اشتغال باین امر حسن و شیوهٔ مستحسن معمور بود اما بحکم علیکم بحسن الخط دست از قرین شغلی که خامه را امتیاز
علم کاردانی تواند داد برنمیداشت و تخم ریاحین از حروف و نقاط در حدیقهٔ صحیفه میکاشت بالجمله با دست و دل داشته بر
حیاتم گرویده بست بلندبار و تیره ملی میشد و معانی کلیه دستور ناگزیر معین و همراه و همرکاب فریق انجمن زدن میگردید
تا آنکه کارکنان قضا تحصیل رابته مقرر را که نخست مقالید آن در دست متکفلان مهام اولاد
میباشد در قبضهٔ سعی این ستایشگر گلستان همیشه بهاری علاقگی نهادند بلکه رزق بسیاری از
ملازمان آن سامان را بارستی لا نیز باسم این نابلد طریق کسب معاش برات مستمری دادند
بتکلیف انمیعنی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمرهٔ محاسبان دیوان انتظام یافت و دست
و دلی که داشت بتاراج گم شدن رفت و نفس بهیمی مرتع خودسری چریدن آغاز نهاد و قوت
عاقله بزار و بیمار و ساغر مطلب والی نفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم روشناس دیدن نو
و دل خونخواه طپیدن شد مطالعهٔ بیاض گردن و صفحهٔ سیما ساحهٔ اشعار آیات و شفا رجحان پذیرفت
و مطلع کسب کمال گرد کسادی گرفت اشعار عاشقانه و ابیات در ذهن مانده و
سرود بلبلانه از متمنیات گوی پیشین ربود و بآب تازه [illegible] بر چهرهٔ خواهش گشود
از رفته رفته گرمی صحبت باده نوشیدگان خیال خارخار ضمیر را شعله ور
گردانید و زبانهٔ آتش زبانی و فصیح بیانی بکرهٔ اثیر رسانید نشهٔ رنگه
گلستان از بادهٔ صبوح و گم کردگان کشور حیات از اعادهٔ روح یابند از اشعار
بلند می یافت داغ غیر از تماشای سیاه خیمه نشینان [illegible] از هرچه در نظر می آمد
[illegible] دل برمی تافت تا درین امر توغل بجای رسید که با وجود اشتغال
شبانه روزی لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنودن بر بستر آرام
[illegible] غنود چون ارباب ثروت و اصحاب جاه

جاه و مکنت که معشوق خاطرخواه را در بر اسپهای مختلف بر خود عرض دهند و از غرائب اسلوب دوم سبزبهارستانی تازه نماید بعضی از خرائد و اغاید مضامین در لباس نظم دربخی در جامه نثر عموما اهل بینش را جلوه ظهوری یافت بمقتضای من طلب شیئا وجد وجد فوجد در نیغی بکام خواهش فهمیدگان مطلب ساخته شد و نقش از رنگ خیال بخامه موی دقت پرداخته آمد بدین عینک دورنمار و شناس و دربستان گردید و آوازه سخنوری معانی باقاشی و ادانی رسید و چون بلم عرض آئینه بدن نمای شاهدان موزون خیالست در پرداخت آن نیز سگالش بعمل آمد درین ایام که زبان فرمانفرمای صاحبقران زمان ممهد بساط امن و امان قره باصره شهریاری و کامگاری غره ناصیه جهانداری

سُلطانَ سَلاطِینِ الزَّمانِ الْمُتَمَکِّنُ عَلیٰ مَسْنَدِ الْعَدْلِ
پادشاه پادشاهان زمانه قرارگیرنده بر مسند عدل

وَالْاِحْسانِ آفتاب عالمتاب وَرَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیّاً عالی قدر برج
واحسان

وَلَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا عامِرُ مَبانِی الْاِسْلامِ هادِمُ قَواعِدِ
و هر آئینه برگزیدیم آنرا در دنیا آباد کننده اسلام ویران ساز

اَصْنامِ کَهْفُ الثَّقَلَیْنِ مَلاذُ الْبَرَرَةِ فِی الْخافِقَیْنِ الَّذِی
بتان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق آنکه

اِنْتَهَتْ سُؤالُ السّائِلِینَ اِلیٰ بابِهِ وَاخْضَرَّتْ
منتهی شد سوال سوال کنندگان تا دروازه او و سبز شد

رِیاضُ الْعالَمِینَ بِفَیْضِ اِحْسانِهِ مُحْیِی مَراسِمِ الْعَدْلِ وَالْاِحْسانِ
باغهای عالمها به فیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان

قامِعُ نَوائِرِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوانِ مُنَوِّرُ مَصابِیحِ الْعِلْمِ بِاَنْوارِ
کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای علم بنورهای

الْهُدیٰ مُسَجِّلُ مَناشِیرِ الْفَضْلِ بِاَصْنافِ النَّدیٰ مُمَهِّدُ
هدی سجل کننده فرمانهای بزرگی بانواع بخشش راست کننده

أَرْكَانُ الْخِلَافَةِ بِالْعَدْلِ وَالْإِنْصَافِ مُشَيَّدَةُ بُنْيَانِ السَّلْطَنَةِ

ستونهای پادشاهی . با عدل و انصاف استوار کننده بنیاد پادشاهی

بِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْاِعْتِسَافِ وَاقِفُ أَسْرَارِ عُلُومِهِ وَحِكَمِهِ كَاشِفُ

بسبب دور کردن ستم و بی راهی آگاه رازهای علمها و حکمتها گشاینده

أَسْتَارِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ عیار نقد بخش شهریاری

پرده‌های آموخت انسان را آنچه نمی دانست

گوهر گرانبهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطرخواه نگین اقبال فال مراد

تنفا ولان مصحف کمال شمیم از اهتزاز نسیم بهار گلشن جهانگیری و جهانداری مرآت گیتی نمای صفای ضمیر

روشن ضمیری گیرای کمند خصم بندی پسندیدهٔ طبع دشوار قبولی و مشکل پسندی لال کوه بلند دبای

و جوان بختی گره گشای عقدهٔ سر و رکم دشواری و بختی قوت بازوی قوی رانی و نیرومندی

آخرین پایهٔ معراج برتری و ارجمندی ثمر شاداب نخل پیوند دانش و شجاعت ترجمهٔ آیات بینات

بسالت و جلالت در گرانبهای صدف عدیم المثالی منصهٔ رسائی فطرت بلند و همت عالی حضرت

و نضارت بهارستان فتوحات نامهٔ سروستان مردی و مروت السلطان بن السلطان بن السلطان

بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس ثانی حسینی بهادرخان ادام الله ایام اقباله الی یوم عرض المیزان

و برخلاف ازمنهٔ باستانی متاع فهمیدگی رایج و جنس ناقابلی کاسد است برادران معنی و آشنایان دو جانی

مکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید که همگنان را عینک دوربینی

تماشای پرده نشینان معانی مکنونه بوده باشد حسب التکلیف احباب و اخوان ارتکاب این امر و مهمات

دانسته با آنکه نسخه مشتمل بر این علم در نظر داشت انموذجی از منقوشات صفحهٔ خیال بر دفتر اظهار نگاشت

و بجهت سهولت دریافت مرتب بیک تمهید و دو فصل گردانید و بالله التوفیق دیباچه

که بجهت دیوان میرنجات نوشته شده کتابه مشطاق دولت سرای

سخن نام نامی سخن آفرینی تواند بود که از سفتن گوهر دو حرف کن که در صدف عدم مکنون بود

شمع مشرقابیگ و سد پن جهات مجمع خواس و رباعی اطقسات مثنوی پست دلمان

۱۰۲

آشکارا و نهان قصیده مجادلت احمال انس و جان و بجهة طول حرکات زمان ترکیب نبد اصناف
حیوان و تربیع نبد انعام مع جودات بیش از قیاس را بر رشته انتظام و التیام کشیده صف نعال
مجلس هستی یعنی انسان خاکی نهاد را که درین بحر بی پایان و محیط بیکران از زیر دستان
بوده به نیروی غواص عنایت شامله از حضیض قعر نا پیدا کران بودی باوج تاج امتیاز و سرفرازی
برکشیده و این نشست گل را فخر بر جمیع اهل اسرار حضرت کل و منزل مقصود مالکان سبل گردانید ساکنان
شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای آبروی اعتبار عالی و در نهران آن اظهار جوهر با آن
دقیقه یاب بحسب قیمت عالی اند نعل شتابات در آتش هست که از در بند جمادی خدا همی بسته متوجه
بیت الله انسانیت گردند و راهروان نبات یعنی لاله و گل را که تاجداران اقلیم شگفتگی و انبساط اند
مانند سلیمان مسند سلطنت بر هوای وصول این نزهت آباد گسترده مباشد که خود را بتقریب
مقربان نماذیه و ناسکه تقارب ارباب عرفان نبد ند غزالان از هوس دریافت این لیلی شیرین
صفات چون مجنون بیابان گرد و اسباط عناصر در معرکه امتزاج و میدان مزاج از زد و خورد
فعل و انفعال و شکست و ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم در نبرد اند چنانچه این گوهر
را از زین کان و این دره را ازین عمان آبروی افتخار بخشیده همچنین دل و زبان را از ساکنان عظیم الشان
این مدینة الشعور که دار السلطنت سلطان روانست برگزیده یکی خواه نخواهی رتبه تجرد زادان
معانی و دیگر را رتبه محرمی و ترجمانی داده و از دیده دریچه باین گلستان همیشه بهار
بیخزان گشاده و صدای عام رخصت دخول آن بهشت آباد در عموم آورده از زبان
در داده و منادی عنایتش ندای بشارت انتمای ان لله کنوزا تحت العرش
مفاتیحها السنة الشعراء بگوش هوش ارباب دریافت رسانیده و بخیال
من بحیه آن قاصر بیان یعنی سیلی خور امواج حادثات طالب طریق اخلاص
و نجات بچه زبان طریق حمد چه ید و بچه عبارت شکر عطایای لاتناهی گوید چون اتیان
بدان فوق طاقت انسان و خارج از وسعت آباد بیانست عطف عنان از آن وادی
بیجا پایان نموده بر لوح دریافت نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش
نشیمن نغمه سرایان شاخ بر شاخ افنان این بوستانست در زمین گلستان خلد نشان صفحه

وگاه بنگاه پرواز جناح خیال لب آن بوستان سخن‌دان شتافته جهت سخن‌شناسان که چشم
براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای رنگارنگ سخن بدست خیال بسته
لابل درکندن این معدن روح فرهاد را بوصال شیرین معانی یعنی معانی شیرین پیوسته نقد
فرصت خرج وگوهری چند فروزان مخزن بیان درج نموده آئین درج راهبری جز کار
دوشیزگان سخن نیست واین عروس را پرده بر چهره دلربای بغیر از دیده دل اگر دارند
وچون مخزن را قفلی ناچار و گنجینه را چاره‌ی درکار است که نامحرمان را از آن دست
وصول کشیده و غنچه تصرف پیچیده باشد باب این بیت الصنم را القفل ابجد متقفل وکشادآن را
بمفتاح دریافت حرف‌شناسان محول ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل
لاله این بوستان چون عندلیبان نوانج وخوش الحان ترنم خود گانش چون
مژگان نیکوان حریف حرف و همزبانند سخنان شوخش را در قید آرمیدگی رقوم
بازیگوشی طفلان دبستان مژده آزادی شنیده ومعانی بیانش را بی تکلفی عاشق
لاابالی به معشوق رسیده شیرازه کتاب را از شوخی شان چون رشته طاقت عشاق
از نظاره معشوق خطر گسستن و نقلهای نقل شیرین لبان را که ریخته شیره حیات است
با کام پسند تریاکیان صحبت جسیان اختلاطی پیوستن گزیر قصائد را دلربائی پس کوچه خم
گیسو و نزهت غذائی قطعها را دلکشائی فاصله خیابان آبرو بیداران این شبستان را
هر دائره دهانیست بذکر خفی گشوده و عطرهای نداری مشکین لباسانش چه جهت آن تا سور دلهای
عاشقان غالیه سوده گلستانیست بیدرو بند و شگفته رویانش بی تکلف نزود و پیوند سوخته
برشته‌گانش را چشم انتظار بر راه وارسیدگان که کی از راه انتظار در رسند وشیرین کارش را
گوش هوش وقف آنکه لذت‌شناسان این شهد را که انگشت پیچ زبان گم دیده کی چشند میزبان را
تکلیف مهمان درکار و مائده سخن در میان تکلف برکنار است در ویشانه بزمی چیده و بقدر
سرانجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را شراب ریحانی ریاحین معانی در جام زاهدان را
حور و غلمان نکات بنعمای قطوفها دانیه تحیه بزرحمت تحصیل را مشابه که مبادا سگان را
آن سرو چهره پر دگیانش از غبار کسادی پرگردد و دیباچه که جهت بیاض

آبداری ماشی نوشته شده طبیعت که نقشبند شعر بانخانه سخن قماش کاری تازه در نظر داده

و از محمل دو خوانه فکر و خیال به مردم سخن‌ور بدیده تامل می‌آرد و میخواهد که زمین بیاض سفینه را از فصیح‌زبانان

شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان نمودار نقش از رنگ سازد و فرشی ملوّن که جامه کنند

بهار را به نظر بینندگان جوارگر داند برای مسندنشینان بساط سخن انداز داز قلم و ناز آهو چشمان

ترکستانی شگفته روی باغ خیال آراید و از فصحه کلام شکرلبان شیرین سخن برای نقل مجلس

مستان معانی خوانی ترتیب نماید که جهت ترطیب باغ و مزه باغ و کنج فراغ مهیا و آماده باشد

بجمیت مامی ندیده ایم که نقلش بود در خویش + غیر از شراب بخش اشعار با مزه + سوداگران استفسار

و تتبع از هر مصری از امصار و قطری از اقطار مانند فرخ آباد حسن معاشرت و عباس آباد جلادت

و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و تبریز سلامتی و صحت و مشهد مقدس جانفشانی و شهامت

و کرمانی تشنه لبی و مفارقت و چین بدخوئی و نزاکت و ختای بی پروائی و عدم مروت و شیراز

مهر امهات عطوفت نهاد و بخارای عقوق اولاد و اسپاهان کثرت غنج و دلال و کاشان از

روی وصال و قندهار شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار خط نوبهالان سرو قامت و بحرین

دیده تماشا و حیرت و شام غریبان بیکسی غربت و مکه مکرمه لب شاهدان و مدینه

الرسول پیغام وصال مشتاقان و کرمان صبر ایوبی و ملتان مسکن معشوقی و دلکشی

از هر قسم متاع که پا بند دست خیال استادان دقیقه پیشه است پشته پشته آورده اند

و در انتخاب هر متاعی بجای نیابی وقت و استادگی دندان بر جگر افشرده و پوشیده

که قبای شالی که در کارخانه خیال از موی میان و زلف بتان و خط گلچهرگان

با تمام رسد و زربفت طلا و نقره با فیکه از خیال سیمین تنان زیبا روی رنگ

و دل باختگان انجام یابد نه بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت

بدامن آن رسد و از نظاره گل و برگ آن هر تماشائی بوی اعجوبه کاری

و بدیع نگاری کشد این باغ همیشه بهار گلستان که انوری تو ری از زین

انوار و از هر سبزی برگی از این ازهار و سبزه و سبزی نهالی از بن اشجار

دلکی نهری از یم انهار است جمله صاحب طبعان دقیق و نکته رس گستر توقیع

تماشای این بهشت آباد نمایند چون آب در حوض وجدول آرزوی فراغت بر پشت نخوابنده
باکمال آمیدگی بهرین بوستان تمایند هر گاه من مجنون بی پروا که در بیابان بی تعلقی
وسودا گله گله لیلی در هر چراگه آهوی خیال دارد در گلکاری این بوستان برای
خوشوقتی دوستان داغ نهفته چراغانی چند افروخته باشد روا نیست که اکثر طبعان
پروانه وار طوف آن سرگشته بی پروا نمایند واز میوه های پیوندی نازو نیاز حسن وعشق
این روضه همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان از تاراج این آن رسته بستن
تماشاییان چون درگرفتن چراغ از چراغ وسفر کردن بوی گل از باغ نقصانی نیست
چندانکه موائد نعم این خوان آراسته بر گیرند همان نقشهای تمامی بر جا واین شمع فروزان
بدسته تخست صاحب نهایت سخن کوتاه قصه مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت
آن منصه ظهور کشیده سخنیست که از دریای محیط تجرد به قصد دلجوئی و پای در گل فتگان
گلزار تقیید تخست دارد بند صورت تصوری و تصدیقی گشته جهان آباد قلوب ارباب عرفان
را مقر و مسکن میسازد واز انجا لباس موزون الفاظ در بر کرده از خیابان زبان و دروازه
آذان بکوچه هوش و دریافت دانایان در می آیه وگاهی در بنفشه زار خط رحل اقامت می اندازد
ومانند آب زندگی در ظلام و پرتو چراغ در تاریکی شام جان را تازه و روی مجلس را
صاحب غازه میگرداند مدتی تا قوت روح یعنی نفس همدم و شبهای دراز در خلوتکده
پرده دل محرم بوده چنین مهمانی لامحاله بغایت گرامی کفران نعمتش نمک حرامیست آنرا
که دیده بصیرت بینا و آئینه دل صاحب جلا باشد بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژادان
می آید و مانند مستان لایعقل ترک خودداری مینماید وانرا که غبار دیده تمیز سد راه گشته
طریق تکاهل پوید محروم میاورا پس دیگر کسی چگوید دیباجه که لب الاشارات
خود تالیف نموده نوشته آمد نیایش وستایش کریمی را سزد که نامه
اعمار انس وجان را از تار زبان سودپود سپاس درهم بافته ورشته زرین
خطوط شعاعی جهت اتمام اطلس گلباف سپهر بدست قدرت تافته خامه صورتنگار
هیولی را جهت خوش نشینیان گلشن وجود متشجر قابلیت های شاخ بر شاخ مفرد کرده

107

و در خانه ترکیبات طرح اختلاط و آشنائی میان مخالفان و اضداد انداخته آب ...
در اطاق آسمان حباب سبزی های تجلی نموده و گره شرار را گره کشائی نما یا نشد غل ... از هم گشوده
غنچه و ... منبر خاک را لبریز گوهرهای تماشا بور قدرت کرده و مصلحت هوا را که انفاس حیات بخش
زندگانی شعبه از انست از گلستان هم میانجی آب و آتش آورده آب ... شتاب در آتش ... از
زبان ... روز ... خواران را در بغل دارد و رگ ابر بهاری از آن ... را باز بانست که نقطرات باران
نعمتهای الوان ... بیشمار درخت ساید از ارزاق بی پایانش که دست قدرت ... ایصال
انست آسیا های آسمان می گردد و این منعم حقیقی با وجود پاکان اعشاب و اشجار رود ستیا ارزان
اوراق و از بار در رسانیدن وظائف مقرره موظفین خوان نعم فرودست به نیروی فرمان
امر کن دیو نفس نبات که خدمتکار پرپرزاد الگی فواکه شیرین حرکات میباشد از تعب خدمت
شب شباه در خواب و شب شباه بیدار رود در حالت بیداری و خواب این حارس
مخازن نقود ارکان بده دیدبانان لطف پنهان کوتوالان قلعه آسمان بنیاد خبردار
از سردی برف دوم سردی زمستان تنور گلهای بهاری برای پختن اثمار
گرم و از گرم خوئی چسپان اختلاطی تابستان و بیع دلهای سخت استخوان اثمار
نرم ... ست در کشکه صیاد قدرتش دریای محیط و عمان چون ماهی بر خاک طپان و در اداء
شرح قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو و خطا بر خود لرزان ... ست نباتات
بفرمائش خاک خورده حیوان را چون دایگان مهربان بشیر ... اوراق و اغصان
می پرورند و ریشه های درختان چون خدمتگاران چابکدست برای آسایش
نازپروردگان ... واتجسیر گلهای بوستانی رامی گسترند مفتاح گشاد کارش
طیور از ... به قلعهای دربسته بیضه ها در می آیند و غنچه هاست ... ت
بسیانت حضره ... لباس با پای به دامن پیچیده از کن ... مکامن ... شاهت ...
بر افراز منبر ظهور برآمده جلوه گری مینماید ... چراغ درخشان
برق را ... قطرات ریزان باران برسر ... افسر فرو ...
نازنین ... گه تابنده دست قدرت ست ...

اندامی برای موزونان سرو شمشاد میدوزد و گاهی صورت آن شیئی بفحوای الصلح خیر گوهر طلعت
صورت بهوای بنجانه خالی صورت رمانی بر می آید و گاهی بلغمیان قهرمان چون نافهن
سباع گره از رشته وجودش میگشاید و قوت غاذیه را بی زبان سخن طراز خادمان
چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان پذیر و مصوره را بی میانجی خامه مو
موکاغذ نیست خوش قلم دلپذیر برای تصویر در راه سرعت امتثال اوامرش نفس سوخته صبح را
نمودار شب ظلمانی و در حقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی با هشبهای تار را
خاصیت مومیائی انسانی و کانی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ خود دامن بمیان
استوار رود و بار را در پژوهش فرمان خارخس کلفت بفراشی اضطراب خاطر از دل بر کنار
عقد اخوت سیارگان با دوران آسمان در تربیت گوش بر آواز آن سمکیات محکم و
حال طبایع کلیه از تشویش چگونگی ماند بود اشخاص کائنات درهم و بهم بست فرس فراست
در باد شگان دقایق از معقولات اول و ثوانی در عقال حیرت و دیده بینائی حکمای دقایق بینش تار
از سیاهی شبهای جهل مرکب خواب غفلت بست دلهار ابد لهائی رشته پیوند محکم بسته
و بال الوان طیور رنگهای عشاق را بی طپیدن در هم شکسته انسان را که در صف نعال مرکبات
جای دارد کمند بلند دوی آسمان از عقل دور اندیش کرامت نمود و مذاق رغبت عبادرا
از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوای تقلید و راهنمای محققین لذت برلذت افزوده آن
برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضایل پیشینیان ساخته و آئینه خاطر انورش را
از زنگ هواجس خیال اغیار پرداخته نور شمع بدفروغ شریعت غرا را از دلهای ظلمت
ادیان منسوخ چون ثعبان موسی سراپا دهان نموده و به پرتو این چراغ خورشید ضیا
بیمیانه شبه طبعان ظلمت جهل مرکب را آزموده این آسمان خورشید نشان را از دوازده
[illegible] امامت که [illegible] اثنین آن را با هم اثر قران سعدین ست موجب استحکام [illegible]
و شئون فرمان الهی گوهر والا را دست بدست بخازنان اوامر و نواهی یزدان سپرده
صلی الله علیه و آله و بعد مدات اذهان باریک بینان معارف منطبعه میگرداند که عندلیب
آشفته بال پریشان حال خاطر در پرواز حدائق مختلفه کتب علمیه بصحن گلزار [illegible]

بلب الاشارات مخصوص بود در سلوک مصنفات افضل الفاضل وقت خود علامه رازی منظوم بود
گذارنمود لمحق گلشنی دیده شگفته بدیع انشا غنچه نیم خند جلوه گر عطرایش و شاهد انش را چهره و
لکاهین دلربا خوش تماشا تهاج سیران گلستان که سیار انش را عطر گلهای کیفیت باده رنگ
جامی [illegible] چون خیابان [illegible] که این پوشیده رویان که در هودج الفاظ غریبه از نظر تماشاییان
مستور اند حلیه پیراهن نمای عبارات فارسی که حکم آئینه بدن دارد محلی ساز د تا بعضی از ارباب
فطرت را در تماشای جمال آن دلربایان [illegible] طریق بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه
که باندام دلربایان کلام به تیزی فهم جدید بریده شد در یکهفته بسوزن نوک قلم در رشته
پرپیچ و تاب رقم باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر غبار اغلاقی
در پیراهن شاهد مدعا بینند از اعتراض زبان کوتاه و احتراز کنند و عفو و اغماض را بطعن و تثریب
برگزینند

دیباچه که بر بیاض عزیزی نوشته اند

سخن که بجادوکاری معانی تازه سامری وار سفینه های گاو زبان
را گویا و انوار روح الامین معانی را بلباس دیجور نقوش در قوم [illegible]
دلها نموده کلیمیست که از صحرای تجرد بر شناسایی آشنائی و انه طور [illegible] نفوس
انسان به وادی ایمن دل و شجره زبان که بصفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء
در حدیقه مدینة السلام دهان انگشت نماست گردیده و نقوش [illegible] را که هر یک در مصر وجود
[illegible] نمان قوی و حواس را مخاطب بخطاب انا ربکم الاعلی میگردانند
[illegible] تسخیر و فرمانبرداری کشیده بحر نظم را بعصای قلم چون دو مصرعه بیت از هم شگافته
و بر [illegible] سمان عصای معجز نما که قصب السبق سخنوران لقب دارد [illegible] رشته
بر ساحل [illegible] لفظ و معنی که برزخ تجرد و تجسم [illegible] خضر سبزه پوش خط [illegible] وانکه
[illegible] رسند [illegible] بر هوا گسترده بباشد در غار [illegible] انداخته
موسی [illegible] نسبت کلام آورد کلیمی بلند و ادعیه مسیحائی بوسیله [illegible] اجابت را
[illegible] باهنگ معراج تقدسش آلوده غبار تجسم نیست [illegible] و عنا م و
[illegible] دیده و هر چند از الائش [illegible] مبر است [illegible] نهال

۱۰۹

طوبی شاملش از آسمان ترین و دیده اگر کسی را در صدق انچه خواجه صادق بیان اخبار نموده
اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بفحوای انما امره اذا اراد شیئا
بران گواه است سلسله اعداد معدودات از و بر پا و صورت جمال باطن گزیدگان از
آئینه حسن تالیف او پیدا و هویداست کاغذ مطلب وضیع و شریف از صورت کار حصول مشاطه
عذر خواهیش توبه صاحبان افعال قبیحه مقبول است واحد را تا از خود شمرد چندان ترخود پیچیده
که در جامه حصر نگنجد و مقدار تاه زر و قدر را از دریافت چنان به تنگ نه نشسته که میزان
بیانش سنجد تا آنکه تمثل فلک ثوابت بطفیل او اطلس پوش و مسدس جهات
بحمل دو خوابه روز و شب برای او مفروش است از راه حسن معاشرت پری وار در جامه
هر بیاضی خزیده و چون نم در خاک بغور فهم افتادگان رسیده باندازه خواهش هر کس
چندانکه از چشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب را در پرده ادب بآئینی ادا
نموده که شنونده بچشم خود شفیده منظر را از دلربائی سواد چشم خوبان و بیاض رامجره ید بیضای
موسی عمر آنست عاشق رنجیده و معشوق نجیده را در مجلس شکستن چون متضاد القدین شیشه هستی
بهم بسته شناگاه اعمی و بینا و پستی و بلندی در آغوش هم نشسته اند رنگ لیلی را با هوای
مجنون محبت مجنون با لیلی طفل بدخوی کله گزاری در آغوش دایه رضامندی سر مست
تسلی ست برمنش را آرمیدگی بهشت برین بلندی آسمان زمین غزلهای غزل
و فنون ست هر سفینه قافله گاهیست که مسافران دیار عدم با متوطنان شهر هست
در انجا صحبت میباشند و سواد هر بیاض محکیست که عیار نقد کلام هر کس را صیرفیان سخن
بان می شناسند هم بانیست چون لبهای بهم بسته خاموش نشسته ست سر با بهم هر کس از ان
سرمه بچشم کشیده و در سواد مرکب هر سخن نشناسی چون آب حیات در ظلمات آمیخته
حدیقه هر بیاضی آبیاری سحاب بارش طبایع دریا دلان سرسبز و بربار نخلهای
گلستان تقسیم از انفاس مسیح دهان شگفته و خندان میباشند وا ماندگی هیچ چنین اگر همه
گرفتن معشوق ست از دست توان داد و داغ حسرت هم نهاد
باختیار بر جان و دل توان نهاد غافل نباشند که سخن سببیت قوت

حسب الامر اعلی بجهت خاتمهٔ قرآن

نوشته اند از آثار رسائی ذیل شریعت مقدسه نبوی و خجستگی احوال ملت مطهره مصطفوی
آنست که پادشاهان دیندار مالک رقاب دوران بعد لین قول و فعل اثبات دیندار[ی]
و اطاعت و انقیاد [illegible] فرقین چنانچه باید نمایند و راه هدایت بر سالکان طریق رستگاری
گشایند و ادای سنن [illegible] همت حق شناس واجب دانند و از مصحف اعتقاد درست
و عزیمت صحیح سوره [illegible] اخلاص [illegible] اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ
عقیده اش ثابت بگواهی شاهد حال باشد چشم خداشناسی روشن و
ریاض شریعت پروری گلشن که اعلی حضرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک ارواح
و ابدان صاحبقران نصرت پناه اقلیم گشای قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی و
آگاهی درة التاج سلطنت پناهی و صاحبکلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند
حدیقه دولت بی منتها شعشعه خورشید جهانگشائی پیرایه پوش عرائس دادبخشی و
ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر السلطان
بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان [illegible] فروغ طلعت
[illegible] شاه صاحبقران عباس ثانی که ضیای آفتاب جهانتاب فلک
[illegible] آسمان هدایت و ولایت اند در معنی گوی امتیاز و پیشی از سلاطین
سلف ربوده اند و اوامر و نواهی الهی را بسمع دریافت از [illegible] خاموشی [illegible] مخدرات
جمال آیات [illegible] شنوده و براذعان فرمان [illegible] و جان از حسن [illegible]
[illegible] کتاب کریم و قرآن عظیم که طاوسان قدسی آشیان معانی در فضای آن
[illegible] حکم و حکم بر شاخسار الفاظش [illegible] آوازه اند [illegible]
[illegible] و امر [illegible] جلوه [illegible] شاهد هر نغمت کرده [illegible] بفحوای [illegible]
[illegible] با ثمار گوناگون اعجاز تماشائیان را [illegible]
[illegible] دل [illegible] [illegible]

۱۱۱

ارم کار گشته زلال صاف اعتقادی که از چشمه سار خداشناسی تراوش [illegible] طراز این

بوستان خلد عنوان گردیده وحسب الفرمان قضا جریان بتاریخ فلان [illegible] نهال خجسته نقوش

این بوستان اعتبار اشجار خیال آثار رشد امید که با ثمار عمر و دوام مولانا ام که میوهٔ شیرین [illegible]

الهی ست شیرین کام باشند در تعریف میرزا معز الدین محمد موسوی

شهرستانی تجرد نژادان سعادت و نیز خیلان قوافل آسمانی که ارواح اطلاق در درود [illegible]

بساحل دریای قلوب ارباب عرفان تو غیابه قلیب ذات جوان [illegible] کنعان [illegible] منیر مانند [illegible]

اوراق ازبار رونق و کامل عیار نثار در رواش [illegible] ظاهر [illegible] پیشگاه جیب و کنار

شعور و اشعار ذوی الابصار وللبصائر جلوه گری بنمایند و چون خضر الیاس در بحر قلوب [illegible]

لحظه از تردد تکاپوی نمی آسایند پیوسته در حین ظعن و اقامت و نزول و رحلت در جامه اندامی حرف

و لباس تمامی نقوش و مواد ج مشک اندود کلمات و صحایف عنبر آمود [illegible] الفاظ که هم ایشان از منقار [illegible]

بال و پرواز و هم مشابه پیمانه نثار باده اعجاز و هم ترجمان بیان و هم مانع تاراج قاطعان طرق

و راهها نست نمی باشند و این لب قشر نا و این پوشیده و بوسیده ماند از غایت امتزاج مانند [illegible]

فراج که نتیجهٔ آبا و امهات کثیر ست بآن پریزادگان نوخیز [illegible] در رنگ گل رعنا با وجود اختلاف

دم از اتحاد می زنند و از انحراف و انزیاغ انهار از منهج اعتدال چون صورت آئینه ناخوش نمای

نظر ناظران معانی دگرگون بنمایند و از ینجاست که اقلام رقم نگاران را در اصلاح [illegible]

فراجان که بشوخ چشمی شرار و سبک جولانی نسیم بهار اند [illegible]

ادیب و در رشته سطور مسطورات منظوم و منثور مقایسه نبض مریض بانگشت

طبیب ست چون زبان رواة ثقات بعفت و دیانت داری موصوف [illegible]

بحفظ الغیب معروف [illegible] نگارندگان اخبار و اشعار که در حقیقت [illegible]

[illegible] تجار [illegible] غذای روح و روان [illegible]

لیلی و شان [illegible] حرکات معنی [illegible] مجنون [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

و نسبت [illegible] کلام [illegible] سخن [illegible]

نسیم عطر شمیم پیراهن [illegible] [illegible] [illegible] درین مجال گویند از نگارنده چون صاحب از [illegible]

[illegible] پذیرد و در مجال هر [illegible] [illegible] طالب [illegible] خصوصاً صورتی [illegible] قلیل را [illegible]

[illegible] این [illegible] با مطالعه [illegible] مصداق این کلام ضرورت حال [illegible] الکلام است

[illegible] و طیبانه و شفقت [illegible] مجال مکتب [illegible] بستان الفاظ و زادگان طبع [illegible]

عنایت [illegible] لطیف سید محمد طاهر [illegible] وحید رسیده بجامه [illegible] پرداز چهره‌ها

این دوشیزگان [illegible] با وجود نهایت دقت [illegible] این [illegible] بادیه [illegible]

و [illegible] آن را بپای [illegible] و تفحص [illegible] این بوستان [illegible] آراسته

سیر و سراسر روی صاحبان [illegible] گوهر را [illegible] منت خود ساخته

و قدر هر یک از عندلیب [illegible] معانی غریب بند سواد رقوم را [illegible]

شناخته اکنون این خوان آراسته [illegible] ارباب ذوق سلیم [illegible]

و میزبان را در دعوت [illegible] طبیعت حضرت خلیل است والسلام [illegible]

بجهت خاتمه جامع عباسی نوشته مرقوم [illegible]

که نسبت خرقه [illegible] سلطنت ادهمی رسد و بر جامع مرصع پادشاهان افتخار نماید لباس جامع

[illegible] مسائل شرعیه تواند بود که دوستدار آل رسول [illegible] یکدیگر [illegible]

[illegible] اقلام و رشته مداد و حریر قرطاس در خیاطت آن بذل جهد به تقدیم رسانید

[illegible] محبت و دوستی خود بر اهل بیت [illegible] خالص [illegible] ساخته

یقینکه منسج و نساج را هر یک جائزه و اجری جدا از خزانه انعام عام [illegible] خواهد

[illegible] فارسی که بر رساله خلاصة الحساب [illegible]

[illegible]

[illegible] بدائع [illegible]

[illegible]

منت مشاطه عرایس آراسته بزیور صفت بیان التحقی نیاز مند درگاه بی نیاز محمد طاهر جینا[illegible]

اگرچه در اخراج این رساله فطرت از سلیقت مشیمه حکم آباء و امهات اولاد دارد لیکن موفق

بتوفیق حضرت احد اعزی معز الدین محمد لگ[illegible] اندیشه و منقاش گر[illegible] تحسین مکال

عرایس شکیله این کتاب و تصحیح نمود مقام که سکان گردک سرای دو[illegible]

صدر نشین پرده های الفاظ این کتاب اند سعی بهاء در آرایش اوراق درختان و تنظیر

تقیه طبها و جالینوس در تدبیر علیل مرا[illegible] بکار برده در ازاله تهمت صاحبان فراش

این بهارستان رحمت بسیاری کشیده و در پی هر یک از رحمت زدگان آهو طبیعت

این مغازه بیابانها دویده اکنون اثر سعی او درین نسخه اگر برهان مزیت فرع بر اصل

نباشد مانع ترجیح اصالت لامحاله نتواند شد انشاء الله از نور سعی و رضامندی

بی نیاز مند مشاب و ماجور خواهد بود خاتمه که بر بیاض مزار

قصه مرحوم نوشته شد هنگام گزاران سخن را مژده باد که

بار دیگر ترکیب این چهار عنصر اقتضای وجود عنصر مطبعی نموده ساقی خمخانه فلک معانی

معانی را در شیشه دل پر حوصله نموده دریای معانی آغاز گوهر افشانی کرده و

لسان شعر بمددگاری شیوا بیانی قرین قصه پردازی و داستان سنجی [illegible]

شیرین شد مژده این خوش کلام اگر در دیر دهان کوه عمر از صلبت فرهاد و تاج شاهی از

برگیرند روا باشد و اگر بحر دکان رسته کیسه خود بشاباش آن پردازند بجا [illegible]

ظاهر شد که خامه عنبرین ختامه گر بسته جال دوات کذب بیرائی را اسیر شود در ازرو

عدم اخلاص آب سیاه در چشم آورد لفظیکه غیر واقع باشد بر زبان [illegible]

گفته و نوشته مرا این صدق محض صواب باید [illegible] چنین [illegible]

[illegible] مبالغه نایم مصرعه آنچه باشد [illegible] حای سخن

تنگی [illegible] و نعمتهای [illegible] از [illegible]

دیگری [illegible] اگر سمند حکایت [illegible]

[illegible]

از دانش ... ازلیه ادا ... کسب سانی را ... عمل در بر گرفته باشند بنه که وا یافته ادای نم

چندی بود از این انشاط ... برسم ... اعیان از کلمه ... خوالذلل نه بنده اکنون ... که خوام

... یا چو مانند که از کمال معنی پیرائی ملاحظه فرماید و ناخن طبع

جدید الفکری که پهلوی اداهای زرک اخبار پایه سخن راسخندان میداند دیگر ما احباب گفت

حق ... کلا ... یاران یگانه ... اشتیاق را چون محبوب ندارد و هر دو را ارتقا و تصاعد

برمدارج کمال کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد

جواب مکتوب حاکم ملتان که بذو الفقار خان حاکم قندهار نوشته

زلال عذب الفت واتحاد ... معین ... وداد اعنی نامه محبت ختامه فلان که از چشمه

یکتا دلی ... دوستی و یکرنگی ... تراوش نموده بود مانند سحاب بهار و ابر مدرار که در حدیقه

... بر یاسمین وازهار ... فیض ... درازانی داشته هم گرد نشان طریق بیگانگی

و کلفت و هم نخل ... از ریاحین التیام و الفت گردید و به آبیار مراعات قرب جوار که در اصداف

الفاظ آن بحر مصادقت و ... بود بغواصی غور اندیشه وقت ... بدست آمد و

پسندیده جوهریها دریافت گردید بر دانشمندان دقائق عالم کون پوشیده نیست که

مراعات قرب جوار بعد از ... عقل و نقل ... همت کافه امم و اصناف بنی آدم

... و بر حکام و کارگزاران ... که ... ازین گروه ... تعدی بکافه رعایا و برایا

... لازم ... پیوسته با ... این امر خیر انجام سلسله جنبان

ارتباط و التیام میباشند لهذا بایالت پناه فلان که فاتح ابواب آن شیمه بود

... گردیده چون نسیم ... از بوستان ... الاحباب ...

... بنابر ... ضیای ... داری ...

... الفضل ... من ...

... این امر ...

... در باب ... که فلانی ... آن ...

... بعجب ... که ...

115

بروج برتر [illegible] شرف تحصیل اجناس مسطوره [illegible] شناسان [illegible] یکانگی [illegible] بیگانگی

ست مناسب همه کرمیه یکجهتی آن بود کی کالفیانه سرکار [illegible] متاع دقیقه شناسی جلب کرده

منظور نخواهد بود که تجار خریدار بهر طرفی [illegible] و نظری از اقطار [illegible] سیکر و زند [illegible]

اجناس شایسته مراتب حسن سعی و [illegible] آن جماعت بعضی تفصیلی از مشمون درگاه والا [illegible]

که باین تقریب خدمت سگالی خود را بر ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر ظاهر سازند و [illegible]

که بعد از اطلاع آن [illegible] سماطر زمانی تر تفصیلی [illegible] روابط سوالف سلاطین حشمت مکین

را منظور ندانسته به فرستادن اجناس مفصله فاتح ابواب یکتا دلی نگردیده اند یقین

حاصلست که وقوع فلان مقدمه که در نظر والا [illegible] سلاطین چندان وقعی ندارد و مخرب

اساس دوستی که معماری چندین پادشاه دقیقه سنج حقیقت آگاه تشیید یافته شد

نخواهد گردید و نواب فلان را از اقدام برین امر بغیر از رفع مظنه کوته اندیشان

چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود و مظنون [illegible] بود که بد [illegible] در زبان نواب فلان [illegible]

[illegible] باعث تکدر و آلودگی منهل عذب دوستی طرفین شده بود نخواهد شد لهذا [illegible] از

مفتوح شدن آن دیار نامه مودت ختامه مشتمل [illegible] استقرار دوستی قدیم ارسال داشته

چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان در نمی آید اعلام فرموده بودند که از استرداد

آن ملک بغیر از این مطلبی نبوده و چنان نیست که این حرکت موجب تزلزل ارکان دوستی

قدیم شده باشد و هر یک از نفائس بلاد که رقم اختصاص بران کشیده شود [illegible]

بتصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواهد شد [illegible] آن طرف بغیر از [illegible]

[illegible] مقتضای [illegible] یکانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع این مراتب [illegible] اجناس

مفصله [illegible] مقتضای ظاهر [illegible] نمود چون در باب [illegible] تکلف [illegible]

[illegible] والله [illegible] مصلحت دیده بودند بخاطر [illegible] دوستی [illegible]

[illegible] حرکت آن طرف [illegible]

[illegible] تقریب جواب نامه [illegible]

[illegible] معاودت [illegible] کردند

از جانب یکی از حکام سرحد نوشته شده

چمن طراز حدیقه بهاریه بهار دوستی و نهال نهال افروز بوستان صدق و صفا باد [illegible] حدیقه اتحاد گلدسته ریاض محبت [illegible] و داعی نامه صداقت خامه مودت عنوان مکتوب دوستی آیات خلت نشان فلان در ساعتی خیر و روز [illegible] مسرت [illegible] اند و بزم افروز [illegible] انشاء مجالس طراز خوشدلی [illegible] گشته بر [illegible] دوستی و خلت دماغ ابتهاج و [illegible] عطر [illegible] یکرنگی مشام الفت و یکجهتی را [illegible] گردانیده و از مژده فتوحات [illegible] بی اندازه حاصل گشت الحق در نشاء [illegible] سرای بی بقای [illegible] [illegible] گذشتگان و زبان زد آیندگان [illegible] شیوه ستوده مؤالفت و التیام [illegible] که [illegible] تا [illegible] نیکنامی و شیرازه کتاب خوشدلی و شادکامیست [illegible] دور نمای عاقبت بینی شاهدان [illegible] در بزم حضور مشاهده نموده اند در [illegible] و حصول این کام [illegible] اهتمام سفیر [illegible] یقین حاصلست که آن [illegible] حلقه [illegible] بافت که در شیوه [illegible] از همگنان [illegible] پیشینی از سالکان این [illegible] در پیش اند [illegible] رای رزین در [illegible] تشیید این بنای استوار خواهند کوشید چون [illegible] ارسال تحف و هدایا بدوستان آمد و شد [illegible] فیمابین ایشان در حقیقت بمنزله تار و پود لباس مودت و یکرنگی و شاهد دوستی [illegible] این پیرایه خوشنماست لهذا العفو [illegible] از اجناس این دیار که تیار بود [illegible] گشت [illegible]

از جانب قورچی باشی بیگلربیگی [illegible] نوشته شده

[illegible] دولت و اقبال [illegible] از [illegible] سحاب عنایت [illegible]

[illegible]

[illegible] سؤال [illegible] [illegible]

[illegible] الازل و [illegible] الا [illegible]

[illegible]

بادشاهان سعادت قرین لسبب لازم وفرض ومتحتم است که در ضمن رعایت امنیت و اطاعت خلایق از عنان

و فرمان پذیری پادشاه دوران بوقوع آمده باشد و چون بنابر مراعات رفاه حال عباد و امنیت

و آسایش بلاد و بساط دوستی و التیام مصالحه فیمابین سلطنتین طرفین بسلامتی جانبین

گسترده و افراشته و پیرشته انتقاص و خلاف بکل حکمت انداخته است لهذا از مرحمت وقوع

این امر شریف منسوبان این دولت ابدمدت از هم نقض آیین و لا و بازخواست بندگان

اشرف و اقدس اعلی مرتکب امریکه منافی آیین دوستی باشد نگردیده اگر خلاف ادا

ازاکراد بدنهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار و اضرار خلایق اند بظهور رسیده نادیده

ناشنیده انگاشته اند و این معنی موجب زیادتی جرات آن ناعاقبت اندیشان گشته بیشتر از پیشتر

سلسله جنبان مفاسد و شرور شده اند و خود را مضمون الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها

در معرض بازخواست نشار اولی و اخری در آورده اند تا آنکه درین اوقات

جمعی از رمیداران اکراد و سررشته فتنه و فساد سبت مکرر را تجار و مترددین ایران آمده

مبلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و یغما در آورده چندی را نیز بتیغ بی پروائی

مقتول گردانیده و با آنکه گوشمال و استرداد مال از ایشان بدنه آن کوته اندیشان بدنهاد

نیز و اموال از اختلال بابسهل وجوه مقدور است تبصور آنکه مبادا تلافی این امر محمول

بر نقض عهد و پیمان گردد و بندگان این دولت محکم بنا در صدد قلع و قمع او و درنیامده مکرر

دران باب بحکام جلیل القدر سابق و لاحق و آن اعلام نموده مترصد آن می بودند

حکام وان بتنبیه بازخواست آن [illegible] راه از راه سلامتی ایشان قلع و قمع نمایند تا امروز

بعد از آنکه بدربار اقبال عرض نموده بتنبیه خواهیم [illegible] در نظام

[illegible] او درنیامده اند و اهمال ایشان درین امر باعث زیادتی

[illegible] قسم [illegible] تشنیع نموده جمعی کثیر از عباد الله [illegible]

[illegible] الکا [illegible] این حدود را در معرض تضیع [illegible]

[illegible] روز بروز بیشتر از بیشتر مواد [illegible] گری

[illegible] میگردد شاید که حکام جلیل القدر آن [illegible] در هر سال

بعلت بعضی مطالب که ایشان را منظور باشد یا عدم فرصت تنبیه و تادیب آن ناخوش‌شناس
قیام نمایند و چون امر خزینه رفته رفته زنگ مغابد کلید میگردد و این معنی نیز امر محال
سرایت نموده موجب مناقشات عظیمه میشود لهذا این خیرخواه بجهت انسداد راه حرف
ارباب غرض حقیقت حال او را در معرض اظهار و اعلان درآورد که اگر از جانب آنجناب
دفع و رفع او خواهند نمود داشته کس تعیین نمایند که باین امر قیام نموده زیاده از یکسال او
که در گلزار همیشه بهار صلح این قسم خار آزاری ریشه محکم گرداند و اگر چنانچه بعلت اشتغال
و موانع سپاه کینه‌خواه آنطرف از فرصت سرانجام این امر نباشد چون حقیقت واقع
در معرض ابلاغ درآمده یقین حاصل است که احتمال نقض عهد را بخاطر راه نخواهند داد این
خیرخواه با اهل وجوه آن بداختر را با تبعه و تحفه او آواره دیار عدم سازد غرض که من بعد
فتنه‌انگیز واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله ارکان حیاتش از بنیان قلع و قمع
خواهد گردید

کتابیکه از جانب میرزا تقی اعتماد الدوله بصفدرخان نوشته شد

مرآت چهره‌نمای بستی لعبتان دوستی
و محبت و گلزار همیشه بهار از هار اطهار التیام و الفت اعنی رقیمه کریمه که صفدرخان ارسال
داشته بودند در هنگامیکه اعلی حضرت والا تبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار فریدون خاتم سلیمان
طلیعه خورشید فروغ حضرت سبحانی اشرف اقدس ناظر همایون از امور ملک پیرائی
من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی پادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی
داشته بودند و الویه دولت و اعلام اقبال لفیر و زیکر و اجلال بدار السلطنت اصفهان
که مقر سلطنت و مرکز دایره جهانبانی و خلافت است نهضت نمود رسید و از نسیم
یکتا دلی دهان غنچه‌های گلبن اتحاد لبریز تبسم گردید آنچه در باب تجدید مراسم اتحاد و الفت
که از بدو طلوع نیر عالمتاب تا دولت ابد فروغ این طبقه علیه و ظهور ماه جهان آرای
السلسله جلیله که چون ملاقات خورشید و ماه بمقتضای ذات فیمابین مشید و مستحکم بود
نگاشته خامه مطلب نگار شده به وجه الحق در عالم اشباح که اعضای آن سلسله
دوستی دست در گردن آورده‌اند هم [illegible] چنین شبیه و نظیر صداقت و الفت

تواند بود که بنای آرایش بلاد و آسایش عباد به پشتیبانی این امر خطیر منوط است و ساحل رسیده ... [illegible]
حوادث دوران لطمه نیرنگی اوضاع نشار اسکان آیمن بست و از اینجاست که رموز خوانان
لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و هر جمعی از بندگان دولتخواه طرفین که بمقتضای
خیر اندیشی در پیشگاه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان ذوی الاقتدار بعرض مطالب یافته باشند
لازم است که مجلی مرآت آیینه خاطر این طبقه علیه را از غبار کلفت مصفی سازند و شرحیکه از باب
جنود اوزبک که بسبب توجه پادشاه والاجاه بتسخیر ماوراءالنهر پای در دامن احتیاط کشیده مرتب
تاخت خراسان میکردند صورت یافته بود و کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش و استیلاء
اقتدار این گروه نصرت پژوه بر اصاغر و اعالی ظاهر است دران باب بتصدیع ندادن آن
وارسیده آگاهی را اولی میداند اما آنچه درباب مغتنم دانستن شیوه التیام شده بود بر ارباب
بینش ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف بمعاضدت
مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوی تفوق و رجحان بوده اند چون
پادشاهان الاتبار بسایه رحمت پروردگارند بمقتضای لوازم ظلیت همواره از مشرق عنایت
ازلی قرین استفاضه انوار جهانگشایی بوده اند بیت در آن مقام که خورشید چهره افروزد
بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست شرحیکه درباب فرستادن لد علیم دانخان نگارش
یافته بود بران حق نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب دوستی قدیم بسبب شورش آن
حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت است و با وجود سنوح قضیه جانگزای مستغرق بحار رحمت
یزدان مسند نشین اورنگ جنان خاقان رضوان مکان عین اشتیاق است که تا سور دلها هنوز نکسود
آن ناهموست حضور نواب همایون اشرف اقدس اعلی بر اورنگ بلند پایه جهانگیری ... [illegible]
که وقوع هر یک بیگانگی را وسیله آشنائی دوستانیان و محب عیار محبت از ... [illegible]
ولغریت بتقدیم رسیده باشد بندگان اخلاص آیین را که جرات اظهار این معنی نتواند بود ... [illegible]
فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بارجاع مهمات مسرور رسازند نامه که یکی از
سلاطین کامگار نوشته شده مرآت مصفای ... محبت ... [illegible] النیام
والفت ... [illegible] بهار الفت و وداد در بوستان پرداخته از خس و خار کلفت ... [illegible]

اعنی نگارنده مولات رقم فلان که درین ولا چراغ افروز محفل ائتلاف و التیام و بزم آرای محلس ارتباط
و انتظام شده بود از نسایم آن نوبهار یکتادلی از بهارگلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق
مکالمه غایبانه در پرواز انداخت در عالم عنصری و نشاء هیولانی باریک بینان دقیقه شناس بهتر از دوستی
و محبت امری نشان نداده اند چه چیز شریفتر ازین معنی تواند بود که بهار عیش صغیر و کبیر و خزان محنت
اند و برنا و پیر از فیض شکر خنده این صبح صادق نفس بست خوشا کسیکه بمددگاری تایید الهی استحکام
این بنای رفیع البنیان کوشش نماید حلاوت رقم که رنگ طراز از بهار گلستان صداقت و مودت
ست در چمن همیشه بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی را قبل ازین بطلب خربزه کارنز
نفرستاده بود و بمدعای نیل مقصود مراجعت نموده آمد و رفت مشار الیه ثمری نداشته بران دقیقه شناس
که واقف مصالح کافه جمهورند مخفی نخواهد بود که درانسال بنابر وقوع آفت و شیوع کلفتی که فیمابین
پادشاهان جم اقتدار رو نموده بود خربزه کم حاصل و تسیر آن درنهایت تلخ و ناگوار بود و
بدون عرض اقدام این امر از حوصله جرات این بندگان دور بود و مقدمه مزبور از دایره
قابلیت عرض بیرون میبود لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده و الا ظاهر است که این مقدمه
قابل آن نبود که تلخی مضایقه فایقه اهلیت را بمرارت آمود گردانند و بآب مدد رفت قوافل
که در حقیقت متاع بدی دست ایشان و صفا جمیله پادشاهان ذو الاقتدار است نه در ایامیکه منهل
عذب دوستی قدیم بتازگی بسبب شورش مفسدان ناصاف غبارآلود شده بود و نه درین ایام که
من الوجوه ستد باب صدر رو ورود امین ملاعت شده و نخواهد بود و نه حینیکه در باب صداقت و محبت و التیام
و ائتلاف این طبقه علیه این دودمان ولایت نشان که قبله آمال و آمال ما به نسبت تحریر یافته بود بر
مراتب آگاهی منضم گردید که بمقتضای باله ذی تتمم الاحتیاجات و از نتایج دوستی این سلسله علیه
که فیض آن مانند سحاب نیسان بپایان نسبت گلشن اقبال اند دولت قویمة القوایم بهتر از یافته و از آثار مودت
اینجانب و بالاده و حدائق امکانی قشان آن دولت خضرت و نضارت پذیرفته و معمور گردیده بنیان
قصر بنای ثابت الارکان که حوادث روزگار در نگار تزلزل آن سد ذر گریبان و انگشت
حیرت در دهان مانده بود نهایت بنای اساس حق شناسی که والدارکان است
او و دوازده هزار روپیه رسم رسوم دانسته . . . ت دا . . . ر . . . نموده

121

از اشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی و الهی واقف رموزات سفیدی و سیاهی
اعلی حضرت خاقان گیتی ستان علیین آشیانی بانمرتبه که منظور انظار جهانیانست رسیده و حق نعمتها
چندین ساله را نسیا و منسیا انگاشته از طریق محبت و آداب دوستی بسیار بعید می نمود و هرگاه
حق چند ساله نعمت را فراموش کند حقوق نعمت چندین روزه را بطریق اولی نخواهد دانست و اینقسم
شخصی چگونه محل اعتماد تواند بود اگر اعلی حضرت فرمان فرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعه
آفرینش نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را امری خلاف دوستی
بخاطر مبارک می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک از آن به تنهائی
علت تامه کلفت بی اندازه بود آن عمده واقفان اسرار ملک پیرائی را بعنوانیکه میدانند
رخصت انصراف ارزانی نمیفرمودند درینصورت با وجود وقوع این قسم قضایا
تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیها
این بزرگ کرده آفریدگار باعث آرایش و آرایش روزگار و بازگشتن شاهزاده والا تبار
جنود جغتائی در معرض ابلاغ درآمده بود بر خرد و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت
مرصوصة البنیان که نیر عالم افروز جهانگیری ببرج شرف خود که عبارت از دودمان عالی تبار
این کامگار نامدار عالی مقدار است تحویل نموده خاقان بلند مکان یکتا گوهر دریای خلافت
سیف مسلول بازوی ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی
به نیروی سرپنجه استیلا و اقتدار رقبه فرمانروایان اطراف و اکناف را در ربقه اطاعت
و بندگی کشیده بودند بعد از ارتحال آن یگانه گوهر عزوعلی بصوب عالم بقا فرزند سرریز
مظهر الطاف بی پایان حضرت آله نواب جنت مکان علیین آشیانی در ده سالگی
بمقتضای الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت و جهانبانی شده بعد از دامن افشانی
آنجناب مظهر آلائش نثار عنصری روان بخش قالب افسرده صاحبکلاهی زلال چشمه حیوان آگاهی
نواب گیتی ستان فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلیحضرت خاقان رضوان بارگاه
نیز در سن مزبور روشنی افزای چراغ دولت ابد فرجام گردیده اند و اخلاص تبجهتی

و سربازی و جان نثاری لشکر قیامت اثر قزلباش نصرت تلاش که در شیوهٔ شجاعت و بسالت از
شجاعان روزگار ممتاز و از تیغ شعله بار رزم‌نمائی بخش معراج اعجاز اند نسبت باین طبقهٔ علیه از مقولهٔ آفتابی
و نوکریست که خردی و بزرگی منظور نباشد بلکه از محض ارادت و اخلاص پیری و مریدی و اعتقاد حیات از آثار شمارند
و حقیقت حیات و جانفشانی و اخلاص عساکر طرفین معاینه ممکن نیست بهتر آنست که در باب آن تسلیم نقش گلها
نموده از این مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد و المنه که اعلیحضرت ظل الهی مرد کند آگاهی باج ستان
شاهان فروی الاقتدار کامبخش فدویان جانسپار سایه حضرت ملک منان آفتاب فروزنده عظمت و شان
خلف صدق ائمهٔ اطهار منظور انظار الطاف بیپایان حضرت کردگار درین ولا از ولیمه ایام بمقتضای
جوهر فطری که لازم ذات این سلسلهٔ علیه است گوی دانش از سر خیر خورده ان بوده اند بقطع و فصل مهام انام
منوط برای رزین آن برگزیدهٔ انفس و آفاق است از بدو جلوس اورنگ بلند پایه جهانبانی ارکان دولت
و اعیان حضرت و سایر طوائف قزلباش در مقام بندگی و طاعت و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از پیشتر
در آمده همگی آرزوی خاطر آنست که چون بمقتضای تقدیرات ازلی از خدمت عظیم جانسپاری در رکاب نواب
خاقان رضوان مکان خلد سریر فردوس مسیر محروم مانده اند بتلافی و تدارک نقد جان نثار در راه برگزیدهٔ
حضرت نمایند که از عهدهٔ عشری از اعشار و اندکی از بسیار اخلاص و اعتقاد و اوفر آن مده باشند در حقیقت
مصالحه پادشاه والاجاه روم بسامعه فرفور شده خواهد بود که انمعنی را فوز عظیم دانسته با وجود کثرت جیوش
و نهایت اقتدار و کمال استقلال بکرار احکام بامرای سرحد ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح و صلاح
نهایت مبالغه نموده بود که بهیچ وجه احیانا نخواهند که امری که منافی امور مصالحه و مهادنت باشد وقوع یابد و دل از مراتب منبع
ساخته بود که ایلچی نکته گزار سخن شناس دقیقه یاب بجهت تقدیم لوازم تهنیت و تعزیت فرستاده خواهند شد بکار فرق
نیز که جان نثار بندگان فخر ای نامیم نایش بالمیلچی بادشاه والاجاه بوزر رهست از نصر آنزانی و ایلچی کاردان تعیین نموده
باتفاق فرستاده از هیچ رهگذر امری که وفق رضای فخر و موجب رنجش خاطر ملت عظمی باشد واقع نیست نهال آمال جهانبان
از فروغ خورشید با نتیجه اقبال درخشیده و نماست بهتر ابواب مکاتبات را که در حقیقت از مقوله مکالمات روحانیست
مفتوح داشته بار جامع مهام مضمون سازند که نیروی اقبال بزوال صورت انجام یابد **کتابتیکه یکی از**
آشنایان خود نوشته اند چون سلام دوستانه و تجدید سنت عهد و تایید مبانی یوسف در حق
زلیخائی یارانه را در سیمای رسوم عافیت بر تربیه اعجاز مسیحائی باشد لهذا بورود بشیر صحت

۱۲۲

ذات شریف یعنی نامهٔ مودت ختامه که بطراز همیص یوسف فی اجفان یعقوب بطرز رستهٔ آن مشتاق
که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در اسشر از آمد بحمد الله المنة که نور حدیقه دار السلام آشنای
بمعاری صحت ذات ستوده صفات آن سرگروه ارباب دریافت چون حدقهٔ دیده اصحاب
تفتیش بنور انوار معمور و از دست انداز خزان سرد مهری ایام مستور است امید که همواره از آصابت
عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشند حال مخلص بعون عنایت رحمانی بوجه خیر گذران است
و بر بر روی تردد دات خاطر بسته و در حصار توکل نشسته گوش بر آواز مبشر غیبی میباشد و از برای دل
بهانه جو از هیچ دست آویز تسلی پذیر اشد بخاطر چنان میرسد که نقد فکری که درین ایام از معدن
طبیعت استخراج نموده به محک اصلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود
انچه میسر گردید روانه بزم موفور السرور شد بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام صحت مزاج و
بشارت پرچهرگان طبع و نتایج مخلصان را رهین منت خواهند ساخت

مکتوبیکه به حاجی علیخان زنگنه سردار آذربایجان نوشته

عرض مخلصان صادق الولا آنکه نگنجیدن
لاانتها در تعمیق عدد احصا چون برهان سلّم مسلم دانشمند است و از ینجاست که خامهٔ قاصر بیان
در صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیله بی پایان آن عظیم الشان رفیع الارکان
که از مقوله نگنجیدن دریا در جو و پیمودن جیحون بسبوست در نمی آید خاموشی در مقام بیان امریکه
از وسع اطاق نطق خارج باشد نایب مناب طی اللسان میباشد چه انچه در طومار نشد زبان نگنجد
عجز سخن طراز زبان بزبانی ادای آن مینماید لهذا عطف عنان از ادای بی پایان نموده
بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از مصقل عنایات خالق ارض و سما مجلی است منقش و منطبع خواهد بود
که رستن سبزه از زمین قابض زبان بعد از بارش لطلان باران بی پایان جز زبان بشکر احسان
و ادای شکر سبزه و اغصان ابر نیسان گشودن است و درین صورت پوشیده نخواهد بود مهبط
ان حاوی لطف عمیم را هر گاه بهره مندی از دریافت حاصل بوده باشد چه مایه رزن
این لطف غیر مترقب خواهد بود غریق دریای عرق خجلت را اگر فراغی از دست و پا زدن
حاصل آید جز بدعای بقای ذات ستوده صفات و بدوام دولت قوی هیئه ابهات
ازین بحر نجی بر نمی آید امید که پیوسته و ساده بزرگی و مسند برتری

قدردانی و مخلص پروری بوجود سامی گرامی خرین آراسته بوده همواره محسود اماثل و اعیان باشند

در طی نوازشنامه سامی الطاف بار بانحراف مزاج وهاج از منهج اعتدال در رقم غبار آن ملال بر سحاب

سحاب لطف لایزال شده بود شرب بی سهم علاوه اگر آن تریاق فرین وجود حال برگزیدگان فاعی

نوائب شوارع نمود گواهی الحقیقت منزل اخلاص که با وجود بیگانگی و یکتادلی به ازشهادت عدلین

است ثبوت دعوی خلوص عقیدت این اخلاص کیش بکافی خواهد بود چه خریدار متاع خلوص عقیدت

از دکان نبر رونقی که در گرد کسادی گم شده باشد ثانی تائین خارق عادات مورد این احسان

حسان قدر آن نداند و صحت ذات شریف چنین قدردانی را فوزی عظیم نشمارد و بچه زبان از عهده

شکر مژده صحت ذات کامل الصفات ملکی ملکات بیرون آید صاحبا برمحرمان سرادق عصمت ظاهر

است که این زاویه نشین کنج انزوا را از آمد و شد منسوبان آن عالیشان در الامکان بدرگاه معلی اطلاع

حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر

شکسته را مژده سلامتی و دوستکامی آن مرکز دایره نکوئی و ملکی صفاتی بجای مومیائی انسلیت

توقع دارد که کوتاهی این طرف درین قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر است بعفو مقرون باشد

رسیدن مژده خیر خبر این کسر نموده باشند سایه آفتاب پایه تا نشان از آفتاب و سایه تواند بود

ابدی التطلیل باد

کتابیکه بوزیر خراسان نوشته اند

بار معین کارمعظم

بود که بتقبیه سنقی باد و بور آمد و شد روان و زلال منبوع بلاغت که از عدنین خامه و دوات

آن منتخب دوستان در فوران آمده بود لب تشنگان وادی شوق را عذب البیان و رطب اللسان

گردانید چون شمیم سرین سخی که بعد از سنین موجب خصب اراضی ابتهاج یعقوبی گردد نهال

انتعاش در اهتزاز آمد اگرچه خشک سالی دماغ دوران پایه است که بر زیرش رگ ابر جامه باران

طراوت و شگفتگی تواند یافت لیکن بازار بغیر روغن بنفشه رحیمه مسکینه القلوب دوستان دوا نمیتواند

داشت تواقل روایح آن گلدسته ولا بتعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر باد مکتوبیکه

بعالیجاه حاجی علی خان زنگنه سردار آذربایجان نوشته شده

پیوسته سمند دولت و کامرانی در زیر ران و اسباب حصول مطالب در این

مهیا بکام خواهش دوستان باد سواد مداد خامه معجز طراز همنشینان

رسوم لطف و احسان که دیرینه پیشه نگارش عرایض نیست نگارش چشم تلطف و دل را چون محافل آراسته لبریز عیش و نشاط
و چهره شیدلی انبساط نموده و چون بر سر مراتب قوت بینائی افزوده و کما قال فی قمیص یوسف نبی اجفان یعقوب
چون مشتمل این لطف بیرون از سنه قیاس ... الفاظ که ... قلوب ... عقاید ... باشد ...
استعجال روان ... آنکه تقدیم ... خاطر ... نهایت ... تواند نمود و نیافت امید
پیوسته ... انتظار ... نسیم التفات ... روشن نمایند ایام حشمت و عظمت و جلالت و ابهت و
شوکت ... خدام

کتابتیکه بنور بیرزا نوشته شد

فرزندا اعزا اغنی القابا حال ... خیرآثار فرزند دلبند دامن ان آتش شوق ملاقات گشته احرام طوف حریم عزت بسته عنقریب ...
فائز گردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مراتب سمیه صفات حمیده که دارند علت نامه عاشقی که
شیمه قدردانی خدام عالی باشد ... بوجود ... از مکتوب کلید انفتاح ... ساخته ...
... تهمید ... کلمه ... اکتفا نموده ... کامیاب باشند

کتابتیکه بشاه وردیخان بیگلربیگی کردستان نوشته اند

پیوسته مطلع آفتاب اشراق و کوکب خورشید اتیاق باشند بنجم دری
و ستاره سحری بادی گم گشتگان و ... ظلمات تحیر باد بر رای آفتاب ضیا کاشف غمائم استار
از وجوه خبایای اسرار و منبع معدن ... لعل و لعالی ... بوشیده نماند که ... خلیل الرحمان یعنی
منهل ایقان و زمزم عرفان ... پناه ... التسعو ... گیلان است بقصد
... ملوقف ... یعنی نجف اشرف اقدس و باقی الاماکن ... احرام زیارت حرم عزت بسته
بمقتضای ... من ابوابها ... متعلقه بآن عالیجاه بمقتضای حسن اخلاص که بآنجناب مقدس
القاب دارند ... حسن ... آن عالیجاه ... ماننده دل ارباب حال از دو ...
... زوال ... رفته میباشند ... گردید چون افادت پناه مشارالیه ... خاطر را که ...
حوادث ... فروخته ... تا ... و سلام ... ابراهیم صحن گلشن ... انوار ...
دیده ... معرفتی ... آتشین ... سیده گاهی ... اقتباس ... اشراقات ...
... و خانه ایشان ... بمقتضای ... اخلاص ... مستلزم ... سامی ... نامی در
صفای منهل ... وسعت مشرب آورد ... خواهش آن نمود که ...
ذریعة الاخلاص ... مستلزم ... سامی گرامی شود ... خود ... صحیفه ...

مهر تنویر سلک [illegible] ثبت تعلیقه که ملازمان را بملاحظه و لطایفی که از رقم باشند ما منور [illegible] پایه مسند [illegible]

کتابتیکه بعالیجاه حاجی علیخان میرزا آذربایجان نوشته شده

دلکارگاه امکان [illegible] زربزین فروغ مهر تابان [illegible] کلباف ظلمانی و [illegible] قماش شب [illegible] تا نساج از
نهار را باندازه قامت هر یک از ساکنان [illegible] با تمام سربلند دست دولت و بازوی شوکت
و پایه [illegible] مشغول تحصیل آمال و [illegible] پاسبان جلالی و [illegible] الانعام
منیع المکان رفیع الارکان عظیم الشان [illegible] قالب [illegible] انضارت [illegible] و کان [illegible]
فضل و افضال طراز [illegible] مجد و اعتلا [illegible] معالی گستری [illegible]
سرلوحه دیوان [illegible] فال مراد [illegible] جلوه [illegible] حوادث دوران [illegible]
برلوح عرض مینگارد که [illegible] عواص بحر تعجب [illegible] گلگون [illegible]
و [illegible] که آیا چه جهت چشمه [illegible] اطوار [illegible] که اطوار [illegible] عادت [illegible] زمان [illegible]
در جوش [illegible] دریای [illegible] گل [illegible] شان [illegible] بود و اکنون خشک [illegible]
آن سرزمین [illegible] در [illegible] نظریان [illegible] بنیان [illegible]
[illegible] حسن [illegible] روشنی [illegible] الاحزان می آید که در [illegible]
[illegible] سپید و صبح [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible] رسانیدن نوازشنامه [illegible]
[illegible] چون [illegible] گلشن [illegible] چون [illegible]
[illegible] حیات [illegible] چون [illegible]
[illegible] عید [illegible]
[illegible] لذت [illegible] دکام [illegible] هوش
[illegible] زبان [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] معانی [illegible]
[illegible] تحصیل جواهر [illegible]

127

که مسافران بحر و بر چشمک و ترانه طلب معانی خوش قماش که نفائس ارمغان محفل خیال شایان باشد

بشهرستان جمال و دار السلطنه غنج و دلال فرستاد که هر قسم متاعیکه در مخزن بیان رشته بازار زبان و پس کوچه سود

و چار بازار خط پشت لب ابرو و لب بام خط بناگوش و ... دست فروشان ساعد گلپوش بهم رسد

بنقد رایج وقت خریده و تبراز وی نظر سنجیده بحضور آرند که شاید تار و پود قماش تحیت محبت تواند بود

بعد از تگ و دو گفت و شنید چهره شاهد مقصود را گلرنگ شرمساری دید و از سنجیدن این خزف ریزه‌ها

با آن گوهرهای گرانبها خجالت کشید اکنون چگوید که با آنکه از گفتنیها سطری نخوانده گفته

برجای مانده امید که عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته گردد کتابتیکه

بمیرزا سعید الدین وزیر خراسان نوشته شده

عمری بود که سیاه خیمه نشینان رقوم نقوش اعنی لیلی نژادان معانی که چون آب حیوان در روشنائی دیدهٔ انسان

جز در پردهٔ سواد الشمس نمیدانند بقبای سعادت گم کرده راهی بی بسر وقت مجنون طبعان گوشه بادیهٔ

اعتزال و کناره گیران فیفای انزوا نمیبرند تا آنکه درین ایام سعادت انجام بحسن ایفای عهد

آراسته بر صفت شیرین حرکاتی لشبسته روئی برگ گل سوری از افق اغصان دقیقه یابی و رضا جوئی

چشمک زن دلبری رسیدند و تحفهٔ فوائح روائح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام را که در نوافح

الکمام مخزون داشتند رسانیدند و آنچه از متاع آفرین در دل محبت قرین دیدند غایبانه برچیدند و

بپاداش آن شاباش و تحسین شنیدند رسیدن مژدهٔ صحت متواتره متوالی و سایهٔ دوام زندگی

ورق گردان ایام و لیالی و اقدام اعتبار رأی سپهر تعالی باد کتابتیکه بعالیجاه سردار

آذربایجان نوشته شده

کمالات لاتتناهی فر فروردین پژمردگان بوستان دانش و

اردی بهشت نرگستان بلبل ش عجز و سکوت بر لب ثناگستری و محمدت سگالی زده مبتلایان اظهار

شوق‌های البال را سیلی خور موج حیرت داشت که درین اثنا نسیم التفات تخته پاره نشینان دریا نمد

را مجد داً لغریق بحر اضطراب گردانید اظهار شکر احسان بر حواله عجز از ادای آنکه ثانی اثنین

طلب انست نموده مدعای ذات فرخنده صفات الصبحات الکنفایه مینماید امید که کامروای نشایتن فلتراقیناد ارزن شنند

تمت